

عقلم نامہ کتاب انوار الالبصا

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تحقیق نمائند که این کتاب مستطاب نوار الابصار در عتاب عرش درجات بنظر کمیا اثر علمای
 اعلام که استند امثالهم رسیده و هر یک از این بزرگواران که در این زمان مدار تقلید را نام پراشتا
 تصدیق و تحقیق و تحقیق آن نموده اند و تقریظ و تمییح بر آن بر قوم فرموده اند چنانچه صورت
 هر کدام ملاحظه و معرض تحریر در آمده است پس بعد از این تقریظات و تصدیقات این بزرگان
 اگر کسی از عبادین شریعت از روی فساد و کذب و عناد و رد و قدحی بر آن نماید آن رد و قدح را
 برد و قدح بر این امنای دین سپین خواهد بود بلکه موافق شهادت این اعلام که در تقریظ می
 اقتباس شده است معانی این کتاب نوار الابصار از کتاب مبین و شمس شمسیت مبانی آن
 اخبار الله طاهرین پس این رد و قدح در حقیقت راجع بر رد و قدح بر خدا و رسول خدا و الله اطهار
 بود و کسی نیست که آن در حد کفر است پس بر مؤمنان هدایت آئین پوشیده نماید که هرگاه بجهنم
 ضلالتی که این گونه رد و قدح در آن باشد دستیاب شوند بداند داده آن عناد با شریعت و
 عصیت است آن اوراق ذیل در کتب ضلال است که واجب است تصنیف و فانی آن
 و الا هر شبهه که از آن بهر عوام وارد آید حفظ کنند آن در گناه و اضلال با جاصل آن است
 خواهد بود و بزر و بزر و بال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد کرد و السلام علی من
 اتبع الهدی ترجمه همین عبارت بزبان اردو در صفحه مقابل است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پوشیدہ نرس ہے کہ یہہ کتاب مشطب انوار الابصار عتبات عرش جبار
میں بنظر کیمیا اثر علمای اعلام کثر اللہ امثالہم کچھ پہنچے ہی اور ہر ایک ان
بزرگواروں سے کہ اس زمانہ میں مدار تقلید خلق کا ان پر ہے تصدیق صحت
وحقیقت اس کتاب کی کہ ہیں اور تقریط و تمہید کچھ اس پر مرقوم فرمائی ہیں
چنانچہ صورت تقریط ہر ایک کے علمای مدظلہم سے تحریر کیے گئے ہے
پس باوجود تقریطات و تصدیقات ان بزرگان دین کے اگر کوئی شخص
معاندین شریعت سے از روی فساد و کذب و عناد کے رد و قحج اسکے
کری وہ رد و قحج راجع ہو گے طرف رد و قحج ان امنای دین میں کے باکہ
موافق شہادت ان علمای اعلام کے کہ تقریط میں فرماتے ہیں چنانچہ
ہیں معانی اس کتاب انوار الابصار کے کتاب میں سے یعنی قرآن مجید
اور بنا کی ہے بنیاد اسکے اخبار ائمہ طاہرین علیہم السلام پر پس یہہ رد
قحج فی الواقع راجع ہو گے طرف رد و قحج خدا و رسول و ائمہ طاہرین
علیہم السلام کے اور شکست نہیں کہ وہ رد و قحج کفر میں ہی پس مومنین
برائیت آئینوں پر پوشیدہ ہوتے

کہ

جسوقت ایسے اوراق ضلالی

کہ جسمین ہستم کے رد و قح ہو دست

یاب ہوں جانین کہ مادہ اوسکا غنا و باشرعیت

و فاد و عقیدت ہے اور وہ اوراق داخل کتب

ضللال میں ہیں واجب ہے ضایع کرنا دار فضا کز ناموسکا

والا جو شبہ کہ اوس سے عوام کو ہوگا

حفظ کرنوالا اوسکا گناہ و ضلالت میں شریک

رد و قح کنندہ ہوگا اور وبال عاقبت

ہے اوسکے دنیا و آخرت میں گرفتار

ہوگا اور سلام اوس شخص پر جو

پیروی کرے ہدایت

کے

۱۱۶
۱۵۱۲
۱۵۱۲

هذا

الكتاب

هو المستمى بابوارالا

ابصار في مراتب آلبنى الحمار

والائمة الاطهار عليهم السلام كه از جبهه قطع

منارعه و مشاجره كه بين بعضى از مؤمنين واقع

شده بود در حيز تحرير آورده است هر مطلب

آن اشاره بدفع اراى است

بان آراء خلاف جاوده حق

پيوده اند والله

المعين

شريعت دار علم و دار حكمة
 العلماء و المجتهدين في اجابة
 ثقتهم في الاسلام و جلال
 حسن الشيرا و منع اعداء المسلمين
 الذين يسمون القوم بغير حق
 القول فينبغي ان يقطع عن
 نافع و بران عليه السلام
 و ناظم و اردوا و ايداه في
 خيال امام مجتهد العصر و الزمان
 شريعت دار علم و دار حكمة
 العلماء و المجتهدين في اجابة
 ثقتهم في الاسلام و جلال
 حسن الشيرا و منع اعداء المسلمين
 الذين يسمون القوم بغير حق
 القول فينبغي ان يقطع عن
 نافع و بران عليه السلام
 و ناظم و اردوا و ايداه في
 خيال امام مجتهد العصر و الزمان

الاقول الا انما هو بليب الله جليل في صورت هريث



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفتنا للتمسك بدين الاسلام + و ايدنا لالار
 شبهات وقعت في امر النسب و الامامة لبعض الانام
 في هذه الايام + و علمنا طرق بهضم برهانها و هدم بنيانها -
 بحيث تزيل شبهة عن وقع فيها من الخواص و العوام و الصلوة
 و السلام على محمد و اله و اسماء الرحمن و مصباح الظلام + اما
 بعد فيقول اخرج الناس الى رب الغنى محمد على الخضر اساني

صورت
 تعريض
 عمدة الفقهاء العظام
 زبدة المجتهدين
 جليل
 آقا ميرزا ابو القاسم
 مد ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحيم
 نعم يا محمد النبي الذي انقلا
 والحمد لله الذي هدانا لهذا
 الاسلام وغبنا عن
 الموت والنجس فخر الحاج
 ميرزا محمد حسن العلواني
 شيعه زنده الحسين
 شيعه زنده في امر الله
 المستطاب الذي انقلا

عفا الله عن جرائمه وجرأته والديه و قبل عذرهم يوم الست ناد
 لديه كن چون در این اوان که سه کهرار و سیصد و دوی حس
 بنوی است علیه الاف الحجة در میان بعضی از مؤمنین سعاد
 قرین + از سائین حیدر آباد کهن + سائنا الله من الحدان
 والفتن مسئله امامت و نبوت مطرح نظر گردیده و بحث از
 افضلیت مرتبه امامت بر مرتبه نبوت و بعکس در میان ایشان و
 گردیده است + و مکرر از این خادم شریعت از تفصیل تحقیق +
 این مسئله سؤل می نمایند و چون تفصیلش از موضوع نزاع +
 ایشان نمودم معلوم شد که حقیقت امر بر ایشان مشتبه شده مراد ایشان
 از امامت و نبوت مسئله امامت ائمه اطهار است و نبوت بنی مختا
 و حال آنکه این توهم خطبی است عظیم + و خطایست جسیم بلکه
 مراد از سؤل در زوایل آن سؤل از مرتبه نبوت پیغمبر + و مرتبه امامت
 خود آن سرور است که آیا این دو مرتبه که در انحصرت هست که
 یک افضل است از مرتبه دیگر + و بعضی مساوی و تسویات دیگریم
 شیطان لعین در رسوم و خیالات بعضی از مؤمنین انداخته ا

ان افضل
 القامه لقد
 ما افادني في
 و في خطابه
 ان يملك
 من من السد
 بالقبول والاد

از خداوند متعال بخلق و محبت بار این مرتبه نامیده شده اند بر رسول
 یعنی رساننده اخبار و احکام الهی به بندگان او و این اسم مبارک
 نیز باعتبار این مرتبه بکثرت و تواتر در قرآن و غیر آن بر حضرت نبوی
 اطلاق شده است + مرتبه سیم + مرتبه ولایت است یعنی اولی بصر
 و چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اولی است بمؤمنین از
 خود مؤمنین بنص قرآن شریف چنانچه حضرت ابی‌الارباب در سوره
 احزاب میفرماید + البقی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجه امها نخستم
 یعنی این پیغمبر حق اولی است بمؤمنین از خود مؤمنین و از واج او
 صلی الله علیه و آله بمنزله مادر برای ایشان است + مقصود آنکه چنانچه
 اباء ولایت و اولویت تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکه
 آن اولاد صغیر و غیر بصیر یا مورات خود باشند همین طور این
 رسول ولایت و اولویت تصرف بر شما دارد و بمنزله پدر است بر
 شما که اصلاح امور دنیا و دین شما در قبضه اختیار و قدرت دارد +
 و شما بمنزله صغار غیر مختارید نسبت باو پس باعتبار این مرتبه و مقتضای
 این منصب نامیده شده اند بولی چنانچه خداوند علل در سوره

مانده تصحیح باین اطلاق نیز فرموده میفرماید ۴ انما ولیکم الله و
رسوله و الذین آمنوا لی اخر الایه یعنی این است و جز این نیست
 که ولی شما و صاحب اختیار شما خداست و رسول خداست و
 کسانی که ایمان آورده اند و این صفت دارند که بپایدارند نماز
 و در رکوع نماز تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام
 موافق تفسیر متطافره ۴ مرتبه چهارم ۴ مرتبه امامت است
 یعنی استحقاق پیشوائی خلق و مقتدا بر بودن کل انام و این
 منصب مرتبه ایست که باعتبار این منصب مرتبه اطلاق
 میشود بر آن بزرگوار امام ۴ و واجب است بر امت از جهت
 همین منصب اقتدا به آن بزرگوار و متابعت نمودن آن
 رسول مختار ۴ و جمیع امور معاش و معاد و دوستی و راه
 و طریق وصول الی الله ۴ و دلیل بر اثبات مرتبه امامت
 عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار احسان
 این مرتب و مناصب اربعه مذکوره است بعضی از
 مؤمنین که عارف بتفضیل این مراتب ارضیت تفاضل و ترفع

ز خبر دهند
 است با تبلیغ
 بن هر دو معنی
 است پس اعتبار
 دل خبر شوند
 اعتبار و مخرج
 بنده است که
 باره اخرای
 است و نیز منافقا
 ندارد و بالیکه نبی را
 بعضی مشتق از
 نبوة یا ز نبوة
 گرفته اند یعنی نفعه
 بجهت رفته از نبوة
 بر غیر خود از خلق
 از نبی نیست طریق
 گرفته اند بجهت بودن
 نبی وسیله نبوت
 حق و در این دو وجه
 گفته اند

بر سر این مسئله
در این کتاب
در این باب

(۹)

هر مرتبه از مرتبه دیگر نیستند سوال میکنند که اگر چه این مراتب از آن
حضرت انبیا که پذیرفتند که بتوان بر وجه حقیقه تصور هر یک علیحده
نمود ولی در مقام فرض اگر نخواهیم هر یک را این مرتبه را در مقابل مرتبه
دیگر بر وجه تقابل و تسمیه فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از غیر
خود پس اگر مرتبه امامت مطلقه آن حضرت را با مرتبه نبوت مطلقه آن
سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب اینست که
مرتبه امامت افضل است از مرتبه نبوت و همچنین از مرتبه رسالت نیز
بجمله آنکه بیان شد که نبوت مطلقه بشرط لا باعست بار نباء و
خبر است از جانب خداوند متعال و رسالت بشرط لا باعست بار
رسانیدن این خبر است بخلق و این هر دو مقام مقام ظاهر و مقام
قولست و مقام امامت بشرط لا باعست بار این است که آن بزرگوار
از جانب خداوند متعال مقتدا و خلقند یعنی بر خلق واجب است که در
جمع امور معاش و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را
طریق و محل اقتدا و اتباع بنهند و در هیچ امر از حکم و فرمان او
خارج نشوند حاصل آنکه امامت سیاست الهیه است بر جمیع مخلوق

نبوت
بر سر این مسئله
مشکل است و در این
لقب هر چه است
و او را - پس ادغام
مثل هر دو - و وجه
عدم منافات نیست
که کس در وجه مسئله
بیان کرده است
مقام امکان و تسمیه
بیان کرده است
مصنف در مقام
بیان تحقیق و آنچه در
نزد او ارجح است
از وجود مذکور و
بیان کرده است آنکه
همین تحقیق مستند
میشود از اخبار اهل
بیت مثل آنچه
وارد شده است
در اصول کافی و
بصائر الدرجات
و غیره آنکه
معتبره در بیان فرق
بین نبی و رسالت و
محدث است که در هر

از جانب خالق چنانچه مقام و منصب ولایت بشرط لایزال اعتبار
اولی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار برقرار فرموده است
و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است جمیع امت در جمیع احوال
ایشان بطوری که حکم آن بزرگوار نافذ تر بود بر نفوس خلق از خود
خلق بنفوس خود و این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است واضح
است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این کجاست
و احوط هر یک از این مرتب است بشرط و احوط عدم مرتبه دیگر با او و اما
بموجب حقیقت پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت
در آن حضرت لازم ملزوم یکدیگرند و انکساک یکدیگر بر وجه حقیقه
متصور نیست این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر زمان
که اطلاق نبی یا رسول بر آن حضرت می شود بشرط لایست بلکه بشرط
شئی است یعنی بشرط مرتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق
شود بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با او منوی و
مقصود است و بعبارة اُخری و اهب علی الاطلاق و تیکه
آن بزرگوار را بطلعت نبوت و رسالت مخلع فرمود آن نبوت

از و نشین
و دانه سری فی
سما و سیمع الصوت
و لا یعین الملكوت
شکی نیست که این
از برای نبی منجی است
تا آنچه ذکر شده است
از تحقیق فاعله العالم
منه

فائده
تخصیص این حضرت
زجهت آنرا از وسیله
آن حضرت است
چکه ایشان دارند
همان مرتبه است
ولا تستند الیه
پس این لازم از خود
در حق ایشان جاری
نبیست نیز
سایر مراتب
که این استند ام در
حق ایشان کلیه
نمود

و رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت نیز بود و زمانی نیست
 که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبه عالیّه علیّه باشد
 و این دو مرتبه ظاهر خالی از این دو مرتبه باطن باشند
 و از همین جهت است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن
 حضرت بکثرت شده است چه در قرآن و چه در غیر آن
 بلکه جمیع خطابات قرآنی که متعلقه بآن جناب است تعبیر همین
 دو لفظ مبارک شده است + از جهت همین است که نام یعنی
 استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبه ولایت و امامت را
 بخلاف عکس + یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت
 و رسالت را + پس چون که نبوت و رسالت آن حضرت
 اختصاص است از امامت و ولایت + از این جهت است که لفظ
 رسول مختص شده است بآن بزرگوار و در خطابات الهیه بآن
 دو خطاب مخاطب گردیده اند + بخلاف امامت و ولایت
 که چون از مراتب و مناصب اختصاصیه آن حضرت نیست
 بلکه بعد از انتقال آن حضرت صلی الله علیه و آله از این عالم

قانی بعالم باقی این دو مرتبه بطریق خلافت و وصایت منتقل
 می شود بخلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحد بعد واحد
 و ناظر بهین است حدیث ابن جمهور حسامی در کتاب غوالی الله
 از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «الناصب من شجرة
 من اليهودیة مثل کیف ذلک یابن رسول الله فقال ان الیهودیة
 تمنع لطف النبوة و یوخاص و الناصب تمنع لطف الامامة و یو
 عام» یعنی ناصبی بدتر و شر او کثر است از یهود عرض کردند
 چرا ایابن رسول الله حضرت فرمودند بجهت اینکه یهودی منع کرد
 نبوت را و او خاص است و ناصب منع نمود لطف امامت
 را و او عام است و مقصود آنکه امامت مختص بشخص خاص و نه
 خاص نیست بلکه نسبت بخبر و عام است پس شری
 مترتبه بر آن نیز عموم دارد - بخلاف نبوت و این عموم که در
 ذکر شد - عموم بنسبی است - و بعبارة اخرى امامت مطلقه
 ساری در هر یک از ائمه است بطریق تناوب و این مناز
 ندارد خصوصیت امامت را نسبت بهر یک از ائمه باعتبار

شخص هر يك و زمان هر يك و از اينجا است كه امامت و هر يك
 از ائمه باين اعتبار خاص است و صفت و منصب خاصه
 باوست و اشتراك باغير خود در زمان خود ندارد و نمى شود در يك
 زمان دو امام موجود باشند كه هر دو قائم بامرامت و مقصد
 اين رياست باشند چنانچه شاهد بر اين صاحب كافى در كتاب
 از حضرت ابى عبدالله روايت كرده كه + راوى يعنى حسين بن
 ابى علا از آنحضرت پرسيد كه چگونه الارض ليس فيها امام قال
 لا قلت كيون الامان قال لا الا واحد هما صاميت + يعنى آيا
 مى شود كه نبوده باشد در زمين امامى + حضرت فرمودند نمى شود
 + عرض كرد كه مى شود و امام در يك زمان مجتميع شوند
 حضرت فرمودند نمى شود + مگر آنكه احدهما صاميت باشد
 يعنى مباشر امامت نباشد + و از اين جهت است كه
 اطلاق امام بر هر يك در زمان هر يك بكثر شده است
 + و منافى عموم مفهوم لفظ و اشتراك مصداق نيست اين
 بيان + اگر چه در حضرت خاتم + نيز جارى است + چه كه امامت

باعتبار زمان آن حضرت نیز خاص مآل آن سرور بوده است *
 ولی بیان شد که از جهت دیگر یعنی جهت مفهوم عام است و نبوت
 و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب
 مصداق با استلزام این دو مرتبه در آن حضرت * مرتبه اما
 و ولایت را نیز چنانچه گذشت * پس از این جهت اطلاق این دو اسم
 بر آن حضرت^۳ اولی بتخصیص شده است تمام شد آنچه مقصود از
 مقدمه بود و بیان می شود مطلب مقصود در ضمن پنج مقصد
 مقصد اولی در اثبات مرتبه امامت از برای خاتم النبیا^ص
 مقصد دوم در افضلیت مرتبه امامت در آن حضرت
 از مرتبه نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه^۴ این امامت خاتم
 انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت
 بسوی اوصیا و خلفاء آن بزرگوار بعد از آن عالمی مقصد
 مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبه اوصیای خاتم
 انبیاء با آن حضرت در فضیلت * چنانچه بعضی توهم برده^{اند}
 بلکه پیش بر^۵ فضلند از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب^۶

مقصد پنجم در فضیلت ائمه اطهار از همه پیغمبران اولوالعزم
 غیر خاتم النبیا اما مقصد اول یعنی اثبات مرتبه امامت
 از جهت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله پس گانه مرتبه واضح است
 که سزاوار نیست به یافتن شک در او + چنانچه از تعریف امامت
 که علمای اعلام + در مقام اثبات آن از برای اوصیای امام
 کرده اند ظاهر و بین است + علامه حلی اعدا الله مقامه و سایر
 علما متکلمین در بحث امامت می نسرا باینکه + الامامیه +
 ریاست عامه فی امور الدین والدنیا الشخص من الاشخاص
 عن البنی یعنی امامت ریاست فرمان فرمائی است بطریق عموم
 در امور دین و دنیا از برای شخص معینی از اشخاص بنیاده انبنی +
 و این ظاهر است که منسوب عنه دارای مرتبه این ریاست
 نباشد بالا اصل تقدیمی نمیکند از او بسوی نایب بنیاده دلیل
 دوم آیه شریفه است که در سوره نبی اسرئیل می فرماید
 + یوم ندعواک اناس با مهمم + یعنی روزی خواهد آمد که خواهم
 خواند در آن روز هر گروهی از خلق را با امام زمان آن گروه و این

معلوم است که خلق زمان حضرت رسول را بهم خواهند خواند
 در روز قیامت + و در آن زمان امامی و معتدائی که صاحب
 ریاسته هاتمه باشد نبوده است مگر آن حضرت + و اگر مرتبه
 امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق
 لفظ امام نباشند + پس آیه شریفه نسبت بآن زمان بی قی
 می ماند و این بمقتضای آیه شریفه باطل است قطعاً و دلیل
 سوم در کانی از حضرت امام بحق ناطق بجعفر بن محمد الصادق
 روایت کرده که فرمودند + یوم ندعو اکل الناس بابا مهم ای
 یا محضم الذی بین ظمهم و هو قائم اهل زمانه + یعنی مراد
 از امامیکه خداوند متعال در آیه شریفه فرموده است آن
 امامیست که در هر زمان در میان آن قوم است و او قائم اهل
 آن زمان است و این معلوم است که در زمان حضرت
 رسول قائم اهل آن زمان وجود مبارک آن سرور بوده + و غیر
 آن بزرگوار کسی قائم اهل آن زمان نبوده و دلیل چهارم متی
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در ذیل +

بهین آیه شریفه که حضرت فرمودند ۴ یحیی رسول الله فی قومه
 وعلی فی قومه و الحسن فی قومه و الحسین فی قومه وکل من بات
 بین ظهرائی قوم جاؤ امه ۴ یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود
 و قسیر این آیه شریفه که خواهد آمد حضرت رسول در قوم خود و حضرت
 امیر المؤمنین در قوم خود و حضرت امام حسن در قوم خود و حضرت
 امام حسین در قوم خود و هر امام که بمیرد در میان گروهی و قوم
 خواهند آمد آن گروه و قوم با آن امام و این حدیث ظهور تام دارد
 در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار و دلیل پنجم حدیثی است
 که صاحب محاسن در محاسن آن حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده
 که حضرت باصحاب خود فرمودند که انتم والله علی دین الله ۴ یعنی
 بجز اقسامی که شما قائلید بر دین خدا ۴ پس تلاوت فرمودند این آیه
 شریفه را ۴ یوم ندعو اکل الناس با ما هم تم قال علی اما من
 و رسول الله اما من اکل من امام یحیی یوم الیمه یعنی اصحابه و یحیی
 یعنی حضرت پس از تلاوت آیه شریفه یوم ندعو اکل الناس با ما هم
 فرمودند حضرت امیر المؤمنین علی امام ماست و حضرت رسول الله

ماست و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در
 استی که لعن خواهد کرد و هر یک از آن امامان صاحب خود را لعن
 خواهند نمود و آن صحابی آن امام را مقصود آنکه امام حق و امام ضلال هر دو
 را بگویند و درین حدیث تصریح شده است بطلاق لفظ امام بر رسول
 خدا و دلیل ششم آنکه مرتبه امامت عطا شد از جانب خداوند
 تعالی بحضرت ابراهیم و الحاق یعقوب خداوند منت گذاشت بر
 ایشان بعطاکردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و وثبنا
 له اسحق و یعقوب ناطقه و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بها
 و اوحینا الیهیم فعل الخیرات و اقام الصلوة و اتیاء الزکاة و کما
 لنا عابدین یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق و یعقوب
 از فضل خود و همه آنها را صالح گردانیدیم و تسبیح دادیم ایشانرا
 امامها که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشانرا در امور دین و دنیا
 خود و هدایت کنند ایشان خلق ابراهیم و طریق مستقیم بامر و حکم
 و وحی سرمودیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامه صلوٰة را
 و دادن زکوة را و بودند ایشان از برای ما عبادت کننده گان و در

بجای دیگر می فرساید + ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مرتبه
 من لقاء و جعلناه هدی لبنی اسرائیل و جعلنا منهم ائمة یمهدون +
 بامریالما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون + یعنی تحقیق که داویم حضرت
 موسی را کتاب پس نباش ای ستم پسر شک از لقای تو حضرت +
 موسی را در شبی که بالا بردیم تو را با آسمان و وجوه دیگر نیز گشته اند در
 معنی این جزایه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل و
 قرار دادیم امام از بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را بامرا چونکه صبر
 کردند و بودند یقین کننده گان بآیات + پس از این دو آیه معلوم
 شد که خداوند متعال مرتبه امامت را عطا فرمود بحضرت ابراهیم و
 بعضی از اولاد او و در مقام اتقان بر ایشان اخبار از امامت ایشان +
 فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبه نبوت و رسالت بود
 چنانچه توضیحی از آن خواهد آمد + پس اگر این مرتبه از برای خاتم النبیا
 ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبه را که حضرت
 ابراهیم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را معلوم است که حساب
 مراتب متعدده فضل است از فاقدان مراتب و هر چند یک مرتبه

باشد سیما مرتبه امامت که افضل جمیع مرتب و مناصب الهیه است
 و حال آنکه مسلم است که حضرت خاتم انبیا افضلند از کل انبیا و رسل چنانچه
 استدلال بر آن عنقریب خواهد آمد و دلیل هشتم در بصایر الاخبار
 ابن قتیبه می گوید که از اجایه اصحاب است از فضل بن بسیار روایت میکند
 که از حضرت ابی جعفر سئوال شد از قول خدای متعال ۴ که فاسئلوا
 اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ۴ یعنی سئوال کنید از اهل ذکر اگر خود
 عالم نیستید ۴ قال علیه السلام رسول الله و الهیة هم اهل الذکر و هم الائمة
 یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و الهیة آن بزرگوار ایشانند
 اهل ذکر و ایشانند امامان پس در این حدیث نیز تصریح شده است
 با امامت حضرت رسول و دلیل ششم حدیث نورانیست
 محمدی جلد سابع بکار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار
 متوجه شده است و حدیث طولانی است و در آن حدیث است که
 حضرت امیر خطاب بسلامان و ابوذر فرموده سرمودند ۴ که من لم
 یقر بولایتی لم ینفعه الاستمرار بعبوة محمد الا انهما مقرونان و ذلک
 ان البنی مرسل و هو امام الخلق و علی من بعده امام الخلق و وصی محمد

یعنی حضرت امیر فرمودند کسیکه اقرار نکند بولایت من نفع منی بخشد
 او را استرار بنبوته محمد آگاه باشید که اقرار بولایت من بنبوته
 محمد مقرون بکبکی گیرند و این از جهت آن است که حضرت خاتم انبیا
 نبی مرسل است و او امام خلق است و علی از بعد آن حضرت است
 بر خلق و وصی محمد و لیل محرم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است
 که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طولی است
 و عنقریب در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد و آنچه متعلق
 به مقام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفر فرمودند
 بخیر بن حرب پس از اقامه ادله چند بر اینکه چرا حضرت امیر پادشاه
 پیغمبر نهادند از جهت شکستن اصنام نه عکس ۴ که فالتبني ۵

رسول الله نبی امام و علی امام ایس نبی و لا رسول فهو غیر مطبق
 بحمل افعال النبوة ۶ حضرت فرمودند پس نبی که رسول خداست
 هم نبی است و هم امام است و علی امام است و نبی نبی رسول
 و از این جهت است که طاقت نداشت حمل نمودن سبکی بنو
 و در این مقام همین قدر از ادله کافی است و اثبات مرام و زاید

زاین و استقصا تام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از وضع این
 چیزه است که بنای آن بر اقتصار است و اما مقصد دوم یعنی
 افضلیت مرتبه امامت نبی از مرتبه نبوت در سالت آن حضرت پس از
 بیان وجه تسمیه هر یک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب در
 هشام بن سالم است در باب طبقات انبیاء و رسول از حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند ۴ الانبیاء والمرسلون
 علی اربع طبقات فبنی منبئی فی نفسه ولا یعدو غیره و بنی یری فی
 التوم و یسمع الصوت ولایعاینه فی الیقظه ولم یعبث الی احد و علی
 امام مثل ما کان ابراهیم علی الوط و بنی یری فی منامه و یسمع الصه
 و یعاین المملکت و قد ارسل الی طائفه قتلوا او کثروا کیونش قال
 تبارک و تعالی بپوش و ارسلناه الی مائته الف او یزیدون قال
 یزیدون ثلثین الفا و علیه امام و الذی یری فی منامه و یسمع الصوت
 و یعاین فی الیقظه و هو امام مثل اولی العزم و قد کان ابراهیم
 نبیا و لیس بام حتی قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما
 قال من ذریتی نقال الله تعالی لاینال عجمه ی الظالمین ۵

عرض کرد که این امامت عطا فرما بدو من این خطاب رسید که
 عهد من بظالمین بنمیرسد کیکه عبادۀ و سبکدوشی کرده باشند صغیرا
 یا ثونی را بنی باشد امام تمام شد ترجمۀ حدیث و از این حدیث
 شریف از چند وجه ارتقاع درجۀ امامت بر سایر درجات مستفاد
 میشود ۱ اول اینکه امام درجات انبیا و رسل را با اعتبار -

تفاضل و تفاوت مراتب و مناصب پیغمبری بر چهار قرار فرمودند
 و مرتبۀ چهارم را که قضی المراتب و اعلیٰ المذارج است او را مرتبۀ
 امامت مقرر فرمود که صاحب این مرتبۀ که جامع مرتبۀ ثلثه سابقه
 امامت است مثل پیغمبران اولوالعزم پس معلوم شد که مرتبۀ نبوت و
 رسالت در ظل و دون مرتبۀ امامت واقع و مرتبۀ امامت اکمل و
 افضل همه مراتب است ۲ وجه دوم ۱ آنکه فرمودند و هو
 امام مثل اولی العزم یعنی آن نبی که جامع این مراتب اربعه
 امام است مثل معین بن اوی العزم و این وجه ناشی از تمثیل
 مزبور است چه که این تمثیل صریح در آن است که امامت شأن
 مرتبۀ اولوالعزمیت را غیر ۱ یعنی امامت و اولوالعزمی در یک مرتبۀ

واقعه بخلاف نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار همان
 ذکر شد که امامت ریاست عامه الهیه است * و این ریاست
 با عمل نمیشود مگر از قبل استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب
 عبودیت و بندگی و طی مقامات امتحانیته خدائی و خطای جمع مقتضیه
 لازمه بشری و ترجیح او آمو نو آبی الهی * در مقام تعارض آن با
 خواستههای شهوات نفسانی و خروج از هر نوع فقر صعبه فوق
 طوق انسانی و صابریت بر بلا یا مصائب یا به الامتحان عالم نامه
 ترقیات متدرجه مسترتبه حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام
 اعلی و سنا بجهت آنکه مراتب ترقیات متدرجه بر عبودیت و مدارج
 متحصله از قبل قتل شهوات بشریه منحصر نفوس ناقصه ناس نیست بلکه
 در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاریست چه که ریاضات کتبه
 الهیه در نفوس ناقصه رفع نقص و افاده کمال میکند و در نفوس کامله
 انبیا و اولیا علیهم الصلوٰه و السلام افاده حصول علو و رجا
 و ارتفاع مقامات عالیات میکند که متبل از ان از برای آن نفوس
 طیبیه حاصل نبوده بجهت آنکه حد یقین در فیض قیاض علی الاطلاق

ست که بتوان توهم نمود و القطع فیض را بر فرض وصول بان حد و
مرتب نمود بر آن انقطاع کتیل را بلکه چنانچه نعیم و فیوضات منعمه
نیقی نامناهی است مراتب کتیل نیز نامتناهی است چه که بوصول
مرتب از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل
ست از آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتی که بحسب ظاهر معلوم میشود پس
بحديث شریف که امامت منحصر در اولو العزم است و بین دو آیه شریفه
قبل در مقام استدلال بر مقصد اول و معرض بیان آنکه مضمون
اولی آن بود که امامت با حق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون
نوم آن بود که از بنی اسرائیل قرار دادیم امامها و شکی نیست که یحیی
یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا
علیه السلام انبیاء اولو العزم نبودند و وجه عدم منافات است
که امامت مذکوره در حدیث همین امامت است که از قبل استحقاق
اتی بر پنج تقصیل منبجور حاصل شده باشد و این امامت امامت
صیله است که بحسب موضوع خاص است با نبیاء اولو العزم و از آن
جهت است که مابیه الاقیا از مرتبه انبیاء اولو العزم شده است از غیر

ایشان و اما امامت مذکوره در اینین مزیوترین امامت فرخیه است
 که به نیابت و وصایت امام صل حاصل شده است ازجهت حفظ
 شریعت آن امام و هر چند که جعل آن نیز از جانب و اب علی الاطلاق
 و استحقاق تام و شایسته تمام * و موضوع این امامت نیز حاصل
 نشود صاحب مرتبه این امامت نیز نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب
 بطور اوفی در مقصد سیم خواهد آمد * و چه سیم * از دلالت بیان حال
 حضرت ابراهیم است که امام فرمودند بنی بود و امام نبود تا اینکه جعل
 امامت در حق آن بزرگوار از خالق تعالی صدور یافت و این با علما
 صوت دلالت بر تفصیل مرتبه امامت بر مرتبه نبوت میکند چه که از
 ارادنی مرتبی باعلامی شود و این واضح است * و چه چهارم عظمت
 و بزرگی است که از اعطاء مرتبه امامت بآن حضرت و نظر آن حضرت
 حصول پذیرفت که بمحض خطاب بصدور جعل امامت ازجهت آن
 حضرت فوراً آن مرتبه را از برای ذریه خود از خداوند متعال استعد
 نمود * و لیل سیم * بر تفصیل مرتبه امامت این حدیث مشهور
 له در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید

شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که می فرمود + ان الله
 تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان يتخذ نبیا وان الله
 اتخذ نبیا قبل ان يتخذ رسولا وان الله اتخذ خلیلا قبل ان يجعله ابا
 فلما جمیع که الاشیاء قال فی جاعلک للناس اما قال من
 عطیها فی عین ابراهیم قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الا
 قال لایکون السیفه امام التقی + یعنی محمد بن سنان از زید شحام
 روایت کرده است که او گفت از حضرت ابی عبد الله امام جعفر
 صادق شنیدم که می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراهیم
 عبدا پیش از آنکه بکیرد او را بنی و گرفت او را بنی پیش از آنکه بکیرد او را
 رسول و گرفت او را رسول پیش از آنکه بکیرد او را خلیل و گرفت او را
 خلیل پیش از آنکه قرار دهد او را امام پس امام علیه السلام فرمود که از
 عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراهیم عرض نمود بدر کماله که
 ومن ذریتی + یعنی این مرتبه امامت را بذریه و اولاد من هم عطا
 فرما خداوند متعال فرمود که منیر سد عهد من یعنی عهد امامت
 بستمکاران و ظالمان امام فرمودند که نمی راند سده امام متقی

و پر هیز کار پس از این حدیث معلوم شد که منصب امامت اجل
 مناصب و مقامات است و احکامه مراتب است که هر مرتبه
 حضرت خلیل ازجهت ذریه خود خواست نکر و مگر این مرتبه را و در جواب
 از خالق متعال ارشاد شد که عهد امامت بطالمین بغیر رسد و
 مقصود امام علیه السلام از اینکه فرمودند سفیه نمی باشد امام
 اشاره است بسوی بیان ادنی مرتبه ظلم و آن سفاقت است زیرا
 که سفیه سبب تلف مال خود که مایه تقیث اوست در دنیا ظالم است
 و این ادنی مرتبه ظلم است که باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبه امامت
 ساقط می شود پس چه رسد بکسیکه سبب فسق و جور تلف کند میراث
 عیش خود را در آخرت که بطریق اولی از شایسته مرتبه امامت
 باطمی شود چه که امام کسیست که واجبیت بر امت متابعت
 او واقع شده و پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواهد آمد
 اطاعت و متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است
 اینست که علماء اعلام این آیه شریفه را دلیل بر عصمت امام
 گرفته اند و باطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را دلیل

چهارم روایت مروی از ابن غضایری است در کافی از ابی عبد الله
 علیه السلام قال سمعت یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یخذه -
 نبیاً واتخذ نسیاً قبل ان یخذه خلیلاً واتخذ ذلیلاً قبل ان یخذه رسولا و
 اتخذ رسولا قبل ان یخذه اماما فلما جمع له هذه الاشیاء وقضی فیها قال
 له یا ابراهیم اتی جا علك للنیاس اماما فمن عظمها فی عین ابراهیم قال
 یارب من فریتی قال لاینال عهدی الطالین ۶ و ترجمه حدیث موفقی
 همین حدیثی است که در دلیل ششم ذکر شد و تخریب دلیل نیز بریحی است
 که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آیه شریفه معلوم گردید نیز
 آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر نفوس اوساط نامر
 نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این
 اخبار ظهور تام دارند در اینکه هر مرتبه که ازجهت حضرت ابراهیم حاصل
 شد فوق مرتبه سابقه آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیل در آن
 مرتبه بود که در مرتبه قبیل آن نبود و این ظاهر و مبین است که ترتیب و
 تدریج این مراتب از قبل ابتدا و امتحاناتی بود که در حق حضرت ابراهیم
 علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در همه آن مقامات آن حضرت در

کمال استقلال بخیر توبه بذات ذوالجلال * و مراعات امر معبود بمیشال *
 چیزی از آن بزرگوار صادر نشد در کسر اسنام * در رضای ملک
 حلام * مقابله با یک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیاندیشید
 و در مقام باختن جان در وقت انداختن در آتش از منجیق است
 از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه موعظه بر
 زمین و غیر زمین حتی روح الامین مامور با عانت و نجات او بودند
 اگر متوجه است نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف
 نمود و التفات بهیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان سؤل
 حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما
 جبرئیل عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود در چنین وقت
 که کمال اضطراب است فرمود کفّی علمه عن السؤل * یعنی علم او کما
 از خواستن حاجت اشاره بجمال درجه رضا * و تمام مصابرت
 بر محن و بلا * که در راه معبود و رؤی پذیرفت * و مقام شاکر کردن
 مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از حد افرون بود آن ملک که
 بصورت بشر از جهه امتحان حضرت تنزیه از معبود و برحق بر زبان

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبه دیگر بر زبان جاری نمائید
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ تَنْزِیْهِ کَرُوْهُ تَوَسَّلِیْمٌ مِّکِیْمٌ اَنْ مَّلَکَ اَنْ تَقْدِیْسُ
 تَنْزِیْهِ رَاْمَرَّةً ثَانِیَةً بِرِزَانِ جَارِیْ نَمُوْدُ حَضْرَتِ نَصْفِ اَمْوَالِ خُوْدِ رَا بُو
 عَطَا فَرَمُوْدَنَد و بَعْدُ فَرَمُوْدَنَد وَفَعْلٌ دِکَرِ اَنجَه بِرِزَانِ جَارِیْ نَمُوْدُ
 جَارِیْ نَمَا بَقِیَّةِ اَمْوَالِ مِنْ هَمِّ اَزَانِ تُو بَاشَد اَنْ مَّلَکَ اَنْ تَنْزِیْهِ وَ
 تَقْدِیْسِ رَاْمَرَّةً ثَالِثَةً بِرِزَانِ جَارِیْ نَمُوْدُ حَضْرَتِ اَرْکُلِ اَمْوَالِ خُوْدِ
 دَسْتُ بَر دَار شَد ۶ و در مقام امتحان و لد که اصعب امتحانات است
 بخصوص که خود بدست خود این و لد را فوج نماید و فیکه مأمور شدند
 تا خیر در حکم معبود جایزند است بعمل آورند آنچه را که مأمور شده بودند
 اینست که خداوند متعال هم بازای این بلا یا و محن بر مراتب علیّه
 آن حضرت متدرّجاً افزوده تا آنکه آن بزرگوار را بر مرتبه امامت
 که افضل و اکمل جمیع مراتب است سرفراز فرمود و این خیر
 مراتب تکمیل آن جناب بود ۷ و از اینجا معلوم می شود برتری و
 بلندی مقام و مرتبه امامت بر سایر مراتب و مقامات و آله
 بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر مقام

اطمینان کافیست و این مقصد سیم یعنی انتقال بهین امامت خاتم
 انبیا بسوی اوصیاء آن حضرت فکانه قابل استدلال نیست
 از کثرت وضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی از
 جهت رفع آن تشکیکات میگوئیم که خلافت و وصایت امیر المؤمنین
 علیه السلام مسلم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافتی نیست
 بیان شد که از برای هر پیر اولی العزم چهار مرتبه است که لازم
 او الوعری اوست مرتبه نبوت و رسالت چون بر پیر خاتم
 ختم شده است پس تعدی باوصیاء آن بزرگوار نمیکند و اما
 مرتبه ولایت یعنی اولی بتصرف چون این مرتبه هم در زمان
 حیات خاتم انبیا از برای سید اولیاً حاصل شده بود پس
 این مرتبه هم نمی تواند محل و موضوع وراثت و وصایت واقع
 شود چه که وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است
 و بر عطا یا و مقصرات واقع در حال حیوة اطلاق ارث و وصیت
 نمی شود و دلیل بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین مرتبه عالیه از جناب

خالق متعال سرفراز شده بودند بسیار است از جمله آن آله ائمه شریفه
وافی هدایه است که می فرماید ۴ اتموا لیکم الله ورسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویتؤتون الزکوة وهم راکعون ۴ ترجمه
ائمه شریفه که نشست و اینکه مراد از ولی و اولی تبصره در آیه شریفه
موافق تفسیر فریقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و از جمله
آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت
رسول حضرت امیر را بلند فرموده فرمودند ۴ من کنت مولاه فهذا
علی مولاه ۴ یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار او شوم ۴
پس علی ولی و صاحب اختیار اوست ۴ و از جمله آن این حدیث
مشهور است که حضرت رسول فرمودند ۴ انا وعلی ابوا هذه الامه
یعنی من و علی دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسبب
ولایت است که از برای حضرت رسول و حضرت امیر بر ماست
ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد و لا
در صورتیکه عقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاشرت
نباشد همچنین من و علی را نیز ولایت است بر امت که عقول

است نیز کانی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان
 نیست والا اگر خیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آنکه
 شریفیه که و ما محمد ابا احد من رجا کلم الی آخر الایه * یعنی نیست محمد
 پدر هیچ یک از شما و ادله و الله بر ثبوت ولایت ازجهت حضرت
 امیر و زمان حضرت رسول از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث
 بکثرت وارد شده است پس باقی ازجهت موضوع وصایت
 و وراثت خلافت مانند مکر مرتبه امامت که بعد از انتقال
 حضرت رسول از عالم فانی به عالم باقی منتقل شد بسوی حضرت
 امیر و همچنین از برای امامی با نام دیگر قائم آل محمد پس اگر در این مرتبه
 تشکیک واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد
 از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام ویزا
 از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است که علمای
 امامیه مثل علامه حلی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت
 ریاست عامه الهیه است در امور دین و دنیا از برای *
 شخصی از اشخاص به نیابت از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است

که نیابت مستلزم مقتضای اجرای امور نیابتیه است بان تسلط
 و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است و الا نیابت
 نخواهد بود و اگر سؤال شود که علما از ثبوت ولایت از جهة خبر
 امیر باین اوله مزبوره و غیبر آن استدلال بر امامت آن حضرت
 می نمایند چه که اولویت بنفوس از نفوس لازم دارد و جواب
 متابعت مؤولی علیه ولی را و الفاظ و اجرای ولی احکام ولایت
 بمقتضای حکم شارع انور بر مؤولی علیه و همین معنی امامت است
 جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متطافره مستفیضه
 امام برد و قسمست امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو
 امام ناطق یعنی دو مقصدی امر بایست و مباشر امور امارت
 در یک زمان مجتمع شوند چه که مشیت و حکمت الهیه اقتضا نکرده
 که دو رئیس و سلطان در یک زمان با هم بایست شرعیه الهیه
 اصالة اشتغال و رزند پس آن ولایت که اثبات امام میکند
 با وجود امام ثابت من الله و قائم با امامت اثبات امام
 صامت میکند نه امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکند اینکه این ولی صاحب نشان امامت و منصب ریاست
 حق الهیه است بعد از امام زمان خود نه آنکه اثبات میکند امامت
 فعلیه حاصل این سپان آنکه چون خداوند عالیمان عالم بود
 بمعاندت اهل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جهت اقامه
 حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز آئین و لسان خاتم
 المرسلین اثبات ولایت و اولویت تصرف از جهت آن حضرت
 نمود که بآن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد از
 حضرت خاتم النبیا + لیهلک من ملک عن بیته و یحیی من
 حتی عن بیته و این منافی نیست استحقاق امامت را بخلاف
 و وراثت و از جمله اولیّه مثبتّه این مطلب آیه شریفه است در
 سورہ نیس که می فرماید + و کل شیء حصیناه فی امام مبین
 یعنی هر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین
 فرمودند چنانچه حدیث باطل فیض در تفسیر صافی متعصن است
 که انا و الله الامام المبین این الحق من الباطل و رثته من سوائه
 یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل

میراث یافتن این منصب امامت را از رسول خدا پس در این
 توضیح شده است بوراثت امامت تقریب دیگر آنکه چون این
 دین و شریعت تا روز قیامت باقی است البته حافظین شریعت
 ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را
 از آراء و ابواء مضلّه باطله متروکین از شیاطین جبر و نفس و جاه
 فرمایند احکام آن را برابر با الی هر زمان تا آنکه حجت الهیه بمقتضا
 فَلَلهُ الْحُجَّةُ الْبَاطِنَةُ بر ایشان پیرمان تمام باشد و این نواب و
 حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبه امامت باشند
 از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتداء
 خلق باشند و نیز صاحب مرتبه ولایت باشند که باعتبار آن
 نمایند نفوس متجاوزّه از حد و الهی را بسوی اصلاح و انقیاد
 و تصرف نمایند در حقوق مالیه مقررّه بر وجه خاصّه شریعه
 بر وجه صلح و سداد و معلوم است که تا این دو مرتبه در
 حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیر نخواهد
 شد و اگر این دو مرتبه اصالتاً باشد و از قبل خلافت و وراثت

نباشد لازم خواهد آمد که چنانچه نبوت و رسالت خاتم انبیا بعد از حضرت
 آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت آن عالمقدار هم
 که مقام متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت آن جنابست و حکم نبوت
 و رسالت آن جناب دارد هم منقطع شده باشد و این باطل است
 بالضرورة و البدهترین المذهب پس باید این امامت و ولایت
 همان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد که خلافت بجا فطین
 شریعت آن حضرت رسیده است تا آنکه صدق کند که دین
 و شریعت اوست که در قصبه وارثین و اوصیاء و شریعت او در
 آمده است و دایر شده است و از این بیانات شافیه در
 مقام واضح شد فساد آنچه القا کرده است شیطان لعین و در
 قلوب بعضی از مؤمنین و از پیروان دین مبین و آن
 این است که امامت مرتبه ایست مباین با مرتبه نبوت
 و رسالت است و این مرتبه مختص بائمه اطهار است
 و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع بر او طرآن بنیاً
 چنانچه بر نبوت و رسالت از جهت تکمیل مرتبه امامت و

آمده است و چون که تکمیل مرتبه امامت شد بمقتضای الیوم
 اکملت لکم دینکم بنوّت و رسالت منقطع گردید و حضرت
 خاتم النبیا بعالم بقا ارتحال فرمودند چه که آنچه مقصود از وجود
 مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبه عالیّه باشد بعمل آید و و ختم
 بنوّت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبه مزبوره
 در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و
 بنوّت که محل نظر حضرت رب العزّه بود که اکمال این مرتبه علیّه باشد
 و همه انبیا بی سابق هم ازجهت مقدمه همین اکمال قدم
 بعرضه این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع شرات
 بنوّت و رسالت در امامت موجود است و سلسله امامت
 تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست
 و غیر این ازیانامات و تقریبات سیئه مخالفه از برای اصول دین
 و مذہب و مغایره با اعتقادات کل علماء از جمیع عرب
 که ناشی نشده است پایه و اصل آن مگر از عدم معرفت تبارک
 بنوّت و رسالت و از روی اصرار و شت بشتار و تهمین

از طرف محبت باممّه اظهار که در صید کردن عقاید نجات اخبار و خبر
 و کمین گاه آن لعین خدا راست به مطالب و بهیچ که خالی از
 شبهه غلو نیست بلکه عین غلو است با نوع زینت آراسته بصورت
 معرفت عرفانی و قلوب مجتبی و مخلف بین ایمانی انداخته و روز
 بروز در تری آن حیل گوناگون آگهی نیت به رجحان مؤمن صادق را کول و
 از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده و مرتبه ضلالت و گمراهی داخل
 میسازد پس هر کس از مؤمنین که صاحب این عقاید فساد این
 شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات افتاد
 باید بمطالعه این اوراق و افیه و بیانات کافی که استنباط
 شده است از آیات و اخبار و آثار اجماع طهارت و موافقت
 با اعتقاد علماء ابرار این اوام و وسوس را از خود دور نموده
 پنج قویم و طریق مستقیم رجوع نماید متصدی چهارم در دفع
 لزوم تساوی مرتبه امیر المؤمنین و سایر ائمّه معصومین است
 یا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب بیانی که مابین
 ایشانست تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد بر

از مابه الاشتباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم و منه
التوفیق و دلیل اول از ذلک مابه الاشتباه اشتراک ولایت و امامت
است بحسب منصب پین پیغمبر و اوصیای آن سرور چنانچه گذشت
و جواب همانست که اشاره بآن شد که این دو مرتبه نسبت بحضرت
امیر و اولاد او بزرگوار و اصیل و مباین نیست با ولایت و امامت
رسول محماری تا آنکه بعد از تعارض و عدم هر هیچ حکم بمسئول
تربتین شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و امامت
که بخلافت ازجهت حفظ شریعت منتقل شده است از پیغمبر باین بزرگوار
و این معلوم است که مغایرت تربتین باعتبار تبدل موضوع
در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نمیشود
تعارضی را که حکم تباوی تربتین شود در آن تعارض و این بنا
منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر و ارامی ولایت
شدند در زمان خود حضرت رسول بجهت آنچه ذکر شد که نزول
ولایت از برای آن حضرت ازجهت تفصیص بر امامت آن حضرت
بود در آن زمان ازجهت آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاذین تمام شد

والآثر ولایت که اقامه حدود الهیه و تولیت و مباشرت ریاست
 نه است البته منوط به بعد از زمان خاتم انبیا بوده است از
 این جهت است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول
 اثبات امام صامت میکند ناطق و دلیل دوم و مهم
 آیه مباهله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر نفس
 پیغمبر خوانده است پس فرموده است و قل تعالوا نذعوا
 انبائنا و انبائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهل
 فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای پیغمبر کجاست ما را
 بخوان که اگر انکار و اید پیغمبری ما پس بیاید که بخوانیم
 پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را
 و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم
 بخوانید نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار دهیم لعنة خدا
 بر دروغ گویان و حضرت رسول در مقام انباء حسنین
 بروند و در مقام نساء صدیقه طاهره را و در مقام انفس
 حضرت امیر المؤمنین را بروند و تقریب دلیل این است که

چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال آنکه خداوند
اعلا در این آیه شریفه حضرت امیر را نفس پیغمبر مقرر فرموده
پس مرا و تساوی در جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد
در جمیع منازل است با آن سرور که مرتبه نبوت و رسالت که
از خصایص حضرت نبوی است و بدلیل منفصل است از شایسته
و مرتبه نبوت و رسالت مطلقه بشرط لاشی یعنی معرقة از مرتبه ولایت
و امامت نمیتواند منجی شود بجهت آنچه بیان شد که مقام این هر دو متماثل
ظاهر قول است و کمال اكمال آن موقوف بر مرتبه ولایت و امامت
که مقام باطن و فعلند و بدون این دو مقام اثر تجویح بر این مرتبه
نمی شود و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت با
در مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر القاء جمیع مقتضیات
نفسانی از خود نموده بجهتی که هیچ فعلی از آنحضرت صادر نمی شد مگر آن
حیث قهر آن فعل بارشاد و رضای آنحضرت و تابع فرموده بود
جمیع افعال و شیئیه خود را بافعال و شیئیه آن حضرت پس این تمام
و منزلت از جهه آن حضرت حاصل شد چه که ظاهر است که هر از

ریشیه

بشرط لا

یعنی بشرط ان لا

یکلون معاشه

من الاماره

الولاية

منه

اینکه این مقام از حجت آن امام امام حاصل شد نفس او و جمیع اعضا و
 او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید و الامقام میشو و چنانچه غیبت
 اینکه القا فرموده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود
 و تمیل مندر این خداوند و در جمیع مقتضیات عالم بشریه بطور
 بود کل مشتهیات عوالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود را در مقام
 عبودیت بمنزله آنکه تصرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله
 نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که سلام علی
 نفس الله القائم و همچنین بر آن بزرگوار همین اعتبار اطلاق میشود ^{الله}
 و ید الله و لسان الله و غیر ذلک و ناظر همین است حدیث
 قدسی که عبد اطعی حتی اجعلک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت
 کن مرا تا آنکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث بنوی که
 العبودیة جوهره کفیهها الرّبویة یعنی عبودیت و بندگی جوهرت
 که کنه او ربوبیت است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیت هرگاه بدرجه
 کمال رسید و آن درجه همانست که ذکر شد که القا کند از خود آنچه از
 مقتضیات عالم بشریه است بنوعیکه مرتبت شود بر آن القا

حصول ملکه که باعتبار آن ملکه هیچ از آن مقتضیات مخطوط قلب
 نکرود و نفس مطمئن گردد و نسبت جمیع جوارح از اینکه توجه کند یا توجه
 دهد عضوی و التي از اعضا و الاثکمه در تصرف اوست از عین و لسان
 وید و جل و غیر آن بغیر رضای خالق و مشیت خالق و کبر و
 نفس و آلات و افعاله در تحت تصرف و سلطنت نفس نسبت
 بمعبود و آلت فعل معبود و محل رضا و مشیت معبود پس این نفس بعد
 وصول باین مقام البته بمنزله نفس اقله میشود وید و عین و لسان
 و افعاله در تحت تصرف اوید الله و عین الله و لسان الله میکرد
 و همچنین سایر آلات نفس و تاثیر ربوبیه و خلاقیه در این نفس واقع
 میشود نظیر حدیث مخمات یعنی آهن پائیده شده در شش که از کثرت
 تاثیر نار رنگت نار و اثر نار در او پیدا میشود بهنجیکه هر کس بر
 او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشتبه میشود در نزد او بنا
 و هر چند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود
 تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرمودند لا مع الله
 حالات سخن فیها هو الا سخن سخن و هو هو یعنی از برای ما یا خداوند

حالات است که ما در آن حالات اوستیم مگر در همان حالات ما مییم
 و او اوست مراد آنکه ما مظهر آثار خدائیم و از آثار خدائی ظهور میکنند که غیر
 عارف بحقیقه گمان الوهیت بر ما می برد مگر در همان حالت ما مییم یعنی
 بنده و عبد سرمان برداریم و او خالق و آله و معبود ماست حاصل
 آنکه این مقام عبودیت بر وجه اکملیه و اعلا درجه اتمیه در سرور اولیا
 و ائمه هدی چنان تکمیل یافته بود که در مقام قنای فی الله نظیر همان
 حدیده هجده شده بودند که آثار الوهیه از ایشان بطهور میرسد
 این بود که بملاحظه وقوع این آثار جماعتی از بنس در حق ایشان
 گمراه شده بخدائی ایشان قائل شدند چنانچه در تذکرة الائمة
 مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد
 بطهور پیوست که حصول نزول منزله نفس سیمپری از جهت جباب
 ولایت مآب که صریح آیه شریفیه است از جهت اطاعت و متابعت
 آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را که با قضی مرتبه و
 کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزله حاصل شد و ظاهر
 و بین است افضلیته مرتبه متبوع و مطاع از تابع و مطیع

و شاید بر این حدیث احمد بن محمد بن بابی نصر است از ابی الحسن
 موصلی از ابی عبدالله در اصول کافی ۱۰ قال جاء جبر من الاحبا
 الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال -
 نکلتک امک و متی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل
 بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غایت و لا منتهی لغایتہ القطعت ۱
 الغایت عنده فهو منتهی کل غایت فقال یا امیر المؤمنین انفسی
 انت فقال و لیک انما انا عبد من عبید محمد ۲ ترجمه حدیث
 آنکه حضرت ابی عبدالله فرمودند که تعالی از علمای یهود و مسیح
 امیر المؤمنین پس عرض کرد یا امیر المؤمنین از کدام زمان ۳
 پروردگار تو بوده است حضرت فرمودند ما ورت بعزایت
 بنشیند کدام زمان بوده است که پروردگار من نبوده است
 در آن زمان تا آنکه گفته شود که از چه زمان بوده است پروردگار ۴
 من بوده است پیش از هر پیش بدون آنکه پیشی باشد و بعد
 از هر بعد بدون آنکه بعدی باشد و آخر و منتهائی نیست
 از برای آخر او منقطع میشود آخر یا در نزد او پس او غنهای هر

آخریست پس این عالم بود گفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین
 پس حضرت فرمودند وای بر تو اینست و جز این نیست که من
 بنده هستم از بندای محمد پس در این حدیث که از احادیث ^{اسنی} معتبره
 تصریح خود حضرت است که من بنده از بندای محمدم گاه حضرت
 در جواب سوال عالم بود میفرماید که مقام من مقام استقلال و
 نیست بلکه مطیع و تابع صاحب بنوتم چنانچه عبد تابع مولای
 خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در
 این مقام بعد فرمان بردار و این تمثیل اشاره به همان است
 که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبه متابعت بحیثیکه ارتقاء جست
 شود بمقام نزول منزله نفس سفیری پس قول مقام و منزله عبد است
 و چون این مقام تکمیل پذیرفت منزله نفس بر او مترتب می شود
 و توجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت
 حضرت نبوی عین اطاعت و متابعت خالق متعال است
 چه که قول سفیری قول الله است چنانچه آیه شریفه ناطق بان است
 که ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی نطق منکر حضرت

رسول از میل نفسی به نیست نطق او کمر از روح الهی و شکی نیست در تطابق
 افعال آن بزرگوار با اقوال آن عالی مقدار پس هر چه از علی واقع می شد بهمان
 بود که از پیغمبر واقع می شد و هر چه از پیغمبر واقع میشد بهمان بود که از خا
 متعال صادر می شد مگر آنچه از حضرت امیر واقع میشد از تعلیم رسول^{صلی الله}
 بود و از حیث اسوه و متابعت بآن حضرت بود و مقام آن سرور
 این افعال مقام معلم بود نسبت بعالم به پس از این حیثیت اطاعت و
 عبودیت آن حضرت سرور کاینات اعیان عبودیت و بندگی به
 خالق متعال است پس اثبات عبدیت از برای محمد عین اثبات
 عبدیت است از برای خالق متعال و عبارت اخرا می آن است
 وی تواند تاویل حدیث مزبور مترل بر مرتبه تعلیمیه باشد چنانچه شایسته
 بر این است آنچه از خود حضرت امیر مشهور است که فرمودند من
 علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً یعنی کسیکه تعلیم کند مرا یک حرف از علم پس
 تحقیق که گردانیده است مرا بنده خود و این مبرهن و مبتین است که
 آن حضرت تعلیم نکرده اند از هیچکس مگر از خاتم انبیا حاصل کلام تا اینمقام
 بدان این بود که این تساوی مترله حضرت امیر با حضرت رسول^{صلی الله} که

صریح آیه شریفه مبارکه است از حیث اطاعت و متابعت بوده است
 و حاصل نمیشود و از این کمر اثبات نفیض مدعی متوهم می در صورتیکه ثابت
 شود که مراتب ارتقا در درجات امیر اکرم با بانی خاتم در حق
 هم از او اهب علی الاطلاق با مقتضای اصالة استحقاق تحقیق
 محصل پیدا کرده است و تقرب و ترقع این دین کمرتین تقریب
 طولی و ترفع ترتیبی و ترتیبی نبوده است اثبات مطلب متوهم می شود
 ولی این با برونش مخالف قواعد مذهب و دین و خلاف اعتقاد
 کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیه شریفه
 دلالتی ندارد بر آن چنانچه ذکر شد و دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار
 طینت است که از بعضی از آن اخبار اتحاد طینت ائمه اطهار
 با رسول مختارستفادی شود از جمله آنها اخباریست که در جمعا
 شده جات که اگر شب معتبره شیعه است ذکر شده است که از جمله
 آن خبر ابی الحجاج است و قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا الحجاج
 ان الله خلق محمد اوال محمد من طینته علیین و خلق قلوبهم من
 طینته فوق ذالک و خلق شیعتنا من طینته دون علیین

قائم
 نیست بلکه
 و نه بسیار
 برخلاف
 آن
 صحیح

وخلق قلوبهم من طینته علیین فقلوب شیعتنا من ابدان آل محمد و آل الله
 خلق عدو آل محمد من طین سحچین و خلق قلوبهم من طین اخبث من ذلک
 و خلق شیعتهم من طین دون طین سحچین و خلق قلوبهم من طین سحچین فقلوبهم
 من ابدان اولئک و کل قلب سحچین الی بدنه * ترجمه حدیث سیر
 آن است که ابو الحجاج گفت که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر
 ای ابوالحجاج خداوند خلق کرد محمد و آل محمد را از طینته علیین و خلق
 کرد قلوب ایشان را از طینته علیین که فوق طینت خلقت ایشان بود
 خلق کرد شیعیان را از طینته سحچین که پست تر از طینت علیین و خلق
 کرد و لهای ایشان را از طینت علیین پس دلهای شیعیان را از ابدان
 آل محمد است خلق کرد خداوند متعال دشمنان آل محمد را از طین سحچین
 و خلق کرد و لهای ایشان را از طینتی که خبیث تر بود از طین سحچین و خلق
 کرد شیعیان اعدای ما را از طینتی که پست تر بود از طین سحچین و خلق
 کرد و لهای ایشان را از طین سحچین پس دلهای ایشان را از طین ابدان *
 اما ما اینان را در قلوب می بینیم که می بینیم و این خبر از جمله آن
 اخبار روایت ابو حمزه ثمالی است در حضرت ابی جعفر علیه السلام می بینیم

حدیث مکرور آن تبدیل شده است لفظ علیّین با علا علیّین
 و از جمله آنهاست نیز نه حدیث دیگر همین مضمون در روایت مکرور
 از ابی عبد الله و مکرور است مروی از علی بن الحسین و از جمله آنهاست
 روایات معتبره حضرت فیضیه و دیگر که مروی است در اصول کافی و
 غیر آن از کتب معتبره حاصل شده لال متوجه آن است که از این اخبار
 کثیره معتبره استنباط می شود اتحاد طینة طیبة امیر المؤمنین و شباهت
 ائمه دین و بار رسول این و در مخلوق بودن از علیّین و اتحاد
 اصل و ال است بر تساوی مراتب بحسب ترفع و تفاضل
 و جواب از این شبهه آن است که اتحاد طینت در این بزرگواران
 منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیاء نیست
 چنانچه بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان
 با اهل بیت اطهار نیز میکند مثل روایت علی بن حمزه عن ابی بصیر
 عن ابی جعفر و قال انما و شیعتنا خلقنا من طینة واحدة
 و خلق عدونا من طینة خبال من جماعه منون و حضرت
 ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شده ایم از طینت واحدة

و خلق شده اند دشمنان با اطمینان فاسد که آن کل سیاه میگرد
بود که بصورت درآمد * و در معنی عین روایت است روایت
محمد بن مروان از ابی عبد الله و غیر این دو روایت از روایات
متعدد و واضح و مبهرین است عدم تساوی مرتبه شیعیان با
ائمه های خود * همچنین هیچکس ملتزم نشده است بمرتبه
مرتبه شیعیان مطلقا با انبیاء و رسل * با آنکه روایت معتددا
باعتقاد طینت شیعیان با این بزرگواران نیز مثل روایت صلح *
ابن سہل در بصائر الدرجات از ابی عبد الله * که المؤمنین
طینت الانبیاء قال نعم * یعنی راوی سؤال کرده که مؤمنان از طینت
انبیاء است یعنی طینت انبیاء مخلوق شده است فرمودند بلی
روایات در این باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اخبار
نمی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبه شیعیان
ابرار با ائمه اطهار و انبیاء و الاتبار همچنین است اخبار او
در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت
علی بن اعم از آن است که از فاضل بن یزید طینت نبی باشد

یا اتصاله باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاقی اخبار دارده در محل تراعی
 بریقیتیکه در بعض از اخبار طینت است که دال است بر اینکه *
 طینت اوصیاء از فاضل و یا نضج طینت حضرت خاتم النبیین ^ص
 خلقت شده است و این اخبار در بصایر الدرجات و غیر آن
 از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است * بع
 بلی مطلبی که لازم است شقیج آن در این مقام اگر چه خارج است از مضمون
 کلام و از آنچه در صدد استدلال آنیم از مقصد و مرام * ولی
 چون از مشکلات صعوبه انام محل لغزش اقدام خاص و عام است
 لازم است که ذکر شود و آن آنست که از اخبار طینت چنانچه *
 بعضی از آن در معرض بیان در آمدست فادمی شود که طینت مؤمنین
 از طین علیین که طین خلط طیبه مبارکه ایست در اعلامکان از
 جنت خلق شده است و طینت معاندین دین و دشمنان ^و
 طاهرین از طین سجین که طین شور خبیثه متعفه است در اسفل نار
 مخلوق شده است و هر طینت میل میکند بآنچه از او خلق شده است
 و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت و ^{مستحق}

طینت سبب کفر و فجور و معصیت است ؛ پس هر چه از ایشان
 صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند
 پس کاذب مفسور و مجبورند بر افعال خود ؛ پس چه تصور خواهد بود
 بر معاذین دین و چه فضیلت خواهد بود از برای مؤمنین و مجتبین و
 بیان دفع این ایراد ؛ و شقیح مطلب و مراد ؛ آنست که خداوند
 عالم چون افاضه فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود ؛
 چنین مشیت او تعلق گرفت که ایصال فیوضات نعمیه ؛ و از
 تدریج و ارتفاعات شائیه ؛ بر قدر قابلیت موجودات تقریر
 و قابلیت موجودات را موقوف بر تعینات اختیار
 خود ذوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را باندازه آنچه قابلیت
 اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضه فیض
 فرماید پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب ؛
 مخلوق خود را امتحان و خستبار نموده در حق هر کس بمقتضیات
 مراتب قبولیه او فیض بخشی فرماید ؛ و تواتر نشود در این مقام که
 خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الابد

در ازل الازل از برای او حاصل بود مخفی نبوده است بر او علم پس حق
 پس اعتبار و امتحان و جستبار آنچه تحصیل علم الهی نیست ؛ بلکه از جهت
 آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود مقتضای علم خود مراتب مخلوقات
 پست و بلند مقرر میفرمود ؛ زبان همه موجودات عالم امکانی با هم
 بر خالق متعال گشوده می شد و اگر ولهم و خوف الوهیت مانع بود از تفویض
 با اعتراض لا اقل در قلوب خود این اعتراضات را تقصیر می نمود پس
 لازم شد که عمل بر علم صرف نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید
 تا آنکه قدر و منزلت هر کس از قبیل اختیارات خودش بر او معلوم و معین
 گردد ؛ تا آنکه توهم اعتراض از هر کس مندرغ گردد و دیگر آنکه اگر اختیار
 نفرموده بود و منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریه خود بشنا
 معلوم نشده بود البته هر کس تنهایی مقام پیغمبران اولوالعزم می نمود
 و زبان اعتراض میکشید که چرا ما منزلت پست و ایشان منزلت بلند یافتند
 پس اثر اعتبار و امتحان بسبب مخلوقات عالم امکان ازل نفاق و
 وفاق است نه نسبت بخداوند عالمیان است که عالم علی الاطلاق
 است ؛ پس اول موجودی را که خالق و دودار عالم عدم بصره وجود

۲

و این مقام پیغمبری
 داور بجهت آنکه میکشود
 که این مستحق

و در معرض تقرب مقصود + در آورده عقل اول ممکنات + قلم
 کتب فرکاینات + واسطه وجود جمیع مخلوقات + شخص اول
 عالم امکان + روح پیغمبر آخر الزمان + بود پس خداوند عالم بآن
 روح مکرم + و ذات متعظم عرصه عالم ایجاد را رونق افروز و آن +
 مقصود و عوالم وجود بر تبه مقام شایسته و منزله تقرب و بندگی را
 ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس و جلال + و محبوب خداوند لایزال
 گردید و خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد
 و آن ارواح و انوار طیب بنده مبارک که نیز تاسی بآن روح طیب و طاهر
 نموده در جمیع طرق فرمان برداری + و امتحانات عالم بشری +
 پاز مرتب بندگی و عبودیت + و رضای حضرت احدیت +
 پروان نهاده قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده القای جمیع خفایا
 در جنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه بمثل خاتم انبیا مقرب +
 بارگاه کبریا گردیدند پس این انوار مقدسه و سایر انوار و ارواح +
 طیبه انبیا و اولیا علیهم الصلوٰۃ و السلام و شعیان ایشان که تاسی باین
 انوار طاهره نموده و طی همه مقامات امتحانی الهیه نمودند و در سلک

سابقین و مقربین درگاه اله منسلک گردیدند پس خداوند متعال هم در
 این عالم جسمانی که تعبیر بعالم خلق می شود قهوب و ابدان ایشان را
 بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امری شود
 از طینت علیین که طینت طیّبه^۱ هست است مخلوق فرمود چه که ابدان و آلات
 جسمیه بدنیّه ایشان نسبت به ارواح و نفوس بمیزان لباسی هست که این نفوس
 و ارواح بآن لباس اخیث استحقاق از واهب علی الاطلاق خلّع میگردند
 و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بمقتضای مراتب
 تقرب و عزّت منبغه از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطا
 می شود پس البته باید خلعت خلقت جسمیه سابقین درگاه و مقربین
 بارگاه اله بخصوصیه تام و اتمیه تام و از جانب ملک علّام
 ممتاز باشد پس این طاعت و عبودیت قبولیه^۲ خیاریه و
 خلقت علت شده است از برای تکوّن ابدان مقربین و از طینت
 بهشت برین و در این نشاء ناسوتی نه انیکه طینت علیّین^۳ علّه
 شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا انیکه عتر
 شود که هر کس که طینت علیّین باشد پاره و ایره^۴ عبودیت و عطا

بیرون نخواهد گذاشت و بجز علم و نور و فلاح و سداد و صلاح نخواهد
 افراشت و حاصل آنکه اختیار را که خود ایشان در عالم ذر و عالم
 ارواح علت شده است از برای خلقت ابدان ایشان اعلیٰین
 در عالم خلق و جسام پس این خلقت خلقت جزائیة اختیاریه خود ایشان است
 لا غیر و همچنین است امر در سایه مخلوقات بجهت آنکه متی که خداوند اعدا
 ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود و گرفت از ایشان
 عهد و میثاق بندگی و جمیع مراتب طاعت و عبادت خود را
 از او امر و نواهی و مخلوق بجمیع اخلاق حسنہ و تجنب از جمیع اخلاق رزیله
 و گرفت عهد و میثاق محبت و ولایت جمیع انبیاء و اولیاء خود را
 از ایشان سیمای عهد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیاء پیغمبر آخر الزمان
 و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیاء
 و اوصیاء و اولیاء پس هر کس قبول جمیع این عهود و مواثیق نمود در
 همان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیتین پیدا کرد در این عالم
 اجسام و بر کس قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت سحتین پیدا کرد و
 همین است سر حدیثی که فرمودند **الْاَسْعَدُ سَعَوْهُ فَرَطُ اُسْ**

و الشقی شقی فی بطن امه یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن
 مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم
 بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت جسم ایشان
 بر وفق استحقاق ایشان بعمل آید چنانچه ذکر شد این است که در
 این عالم کسانی را می بینیم از سعادت که اگر جمیع عالم کافر شوند جمیع آل
 طیبیه علیهم السلام کفر را در محال ترین برایشان القا کنند و ذره سستی
 بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می بینیم از شقیاء که اگر
 معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر مشاهده کنند هیچ تنزلی
 در اساس کفر و شقاوت ایشان نمی یابد و خیالات و همینه سفسطیه
 خود را در ابطال مذہب حق از ادله قویہ می شمارند حاصل آنکه
 آن عالم عالم بذراست در اختیار و این عالم عالم ثراست در
 فعل چنانچه این عالم عالم بذراست در فعل و عالم آخرت عالم
 ثراست در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم باین عالم مثل
 نسبت این عالم است بعالم آخرت پس هر بذراست و تخم تقوی
 و عبادت و بندگی و سعادت و یا تخم کفر و معصیت

و ظلم و شقاوت ؛ که کاشته اند بحسب مقبول و اختیار در آن عالم
 ثم آنرا بر می دارند بر وفق همان در این عالم بحسب فعل و عمل چنانچه
 در این عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل و عمل ثمر آن برداشته
 خواهد شد در آخرت بحسب نعمه و نعمه ؛ پس اگر در این عالم بذر ؛
 طاعت و عبادت کثرت شود ؛ در عالم آخرت ثمر راحت
 و نعمت و فرمان فرمائی و عزت و حکم رانی و سلطنت بر اندازد
 عمل نصیب خواهد شد و اگر بذر کفر و شقاوت و فجور و معصیت
 کشت شود ؛ در آن عالم ثمر نقمه و فقر و ذلت و عذاب الیم
 و خلو و حیم عاید حال او خواهد گردید ؛ مقصود آنکه این عالم
 نیز مثل عالم ذر عالم اختیار است و مخلوق شب و روز و دریا
 و قبولندگی خستیار و طریق جهنم و نار و یکی طریق جنت و منازل
 ابرار چه که تکمیل اختیارات عالم ذر در این عالم میشود با اختیار
 پس در آخرت در حق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان
 اختیار کرده اند جنت را و با بل نار خواهند گفت که خود ایشان
 اختیار کرده اند نار را و اگر آیرا شود که موافق این بیانات جمیع خیر

و شمرستند بفعل خود عباد خواهد شد پس تفصیلات و عنایات الهیه
 در کدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد ؟ جواب اینست که اثر ظهور تفصیل
 الهی در تربیت بذور عملیه عبادت است که بر جزئی عملیکه در این قلیل است
 محدود و عمر ابد صادر می شود که اگر در میزان اجاره و استجاره
 عرفیه زمان عامل در آید قلیل اجری زیاده بر او مترتب نخواهد شد
 پروردگار کریم این عمل جزئی را در کثرت زار رحمت خود تربیت
 فرموده تا آنکه مترتب می شود بر تمیث و بهای ثمرات حیات ابدی
 و سلطنت سرمدی و مقامات عالیّه بهشتی که همیشه باقی است
 و فنا و زوال بر او غیر طاری است و حاصل بیان این است که
 مخلوق عالم ابداع چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند
 اول سابقونند که سبقت گرفته است رحمت خداوند بر ایشان و
 عالم ارواح و عالم امر بمقتضای قبول و اختیارات ایشان که
 موجب شده است رحمت کامله الهیه را بر وجه اتم و سلسله طیبه
 موجودات سابقه طولی و ترقیبی است و ابداع و ایجاد چه که خالق
 متعالی قول روح طیب پیغمبر آخر الزمان را بر صفت وجود آورده و عالم

امکان را بوجو و مسعود و منور فرمود و مقرب بارگاه جلال خود
 گردانید پس از این روح مبارک سرور اولیا و صدیقه کبری و
 اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از نور این بزرگواران
 سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلص را خلق فرمود و امتحان همه این
 انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همه آنها بر ترتیب مراتب از مقربین
 درگاه ایزد متعال گردیدند طینت همگی این انوار در عالم حساب
 مستحق خلقت از طین علیین گردید و نیایدند در عالم خلق و حساب
 مکر ازجهت ارشاد انام و و اینکه حج خداوند باشند بر عباد و در
 امصار و بلاد آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلا و
 فتن و مصدمات و محن و از امتحانات ابتلائی ازجهت زما
 ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بان
 دوم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب مبین و اصحاب شمالند
 این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمه امتحان ایشان بود
 بعمل آمده است پس اصحاب شمال که تفاوت تمام اختیار نمود
 یعنی ایمان بنسبیا و اولیا و دروند و انکار نبوت و ولایت نمود

و بسبب این از دین و از ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان
این شد که اجسام بدیّه ایشان از طین بچین صیقل مخلوق شود که
اقتضای آن تفاوت صرف است مثل کفار بدائین و معاذین دین
مبین و دشمنان آل طوالت و در زمان ادیان مذاهب حقّه در هر مکان هر
زبان هر فعل و هر زبان و اما اصحاب مبین اگر چه در مقام ایمان بمبدأ و معاد
و اصول دین مذاهب بر وجه عقائد متابعت سابقین نمودند و همه عقائد
حقّه را قبول فرمودند و همین جهت از اصحاب مبین گردیدند ولی در مقام فعل و
عمل قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیا نجامید مگر قلیل از ایشان بلکه
بقدر اعداد نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت و
کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شئی و اختیارات
لا تخصی خلعت خلقت جسمی این نفوس در این عالم جسام عنایت گردید
این است که در این عالم دیده می شود از حالات ناس اختلافات بلا
نهایت و در مراتب سعادت و شقاوت ایشان در مقام عمل
پس کیفی و جمیع احکام شریعت تابع شرع انوار است مگر قوتیکه شرع
فرج در میان آید و دیگری در همه احکام بر منهج شریعت است مگر

و قتی که شهوت مال در میان آید و دیگری بر متابعت طریقه حق است مگر
 و قتی که شهوت منصب و حکمرانی در میان آید و دیگری در هر چه مستقیم است
 مگر قتی که شهوت قرب سلطانی و امن گیر شود و دیگری در همه مراتب
 دین عامل و بصیر است مگر قتی که شهوت پیرو مریدی در میان آید و
 بگذارد الی غیر الیه این است که خداوند متعال هم در این عالم که از
 جهت تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان
 هر کس را در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت
 طبیعی است و مخالف شرع انور است و اگر سؤال شود
 که چون امتحانات نفوس در عالم ذر با تمام رسیده است و بر
 طبق این طینت بنیاد و عام عنایت شده است پس حکمت
 و ضرورت او امر و نواهی شرع مطهر جواب میگوید اولاً
 حکمت بهمان است که ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است
 و یا فعل است بوجه اجمال و این عالم فعل و عالم تفصیل است
 بوجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر انانیت اکمال و اتمام
 ضرورت است و ثانیاً چنانچه نفوس و ارواح در آن عالم قابل مختار

قولی
 که یا فعل است
 بوجه اجمال این
 عالم است که بعضی
 اخبار وارد شده
 که در عالم قدس
 افزون شده و
 شد بذرات ارواح
 که بودند در آن
 پس بعضی فنی
 و سبب شدند و
 بعضی باک کردند
 و شقی گردیدند
 منته

بودند و بجز او مقتضای قبول آن عالم طینت جسمیه یافتند و این عالم
 در این عالم نیز فاعل مختارند و بجز او مقتضای فعل در این عالم خط و لک
 و تعذیب و ضحیت خواهند یافت و در عالم آخرت مقصود

آنکه محض قبول سعادت و شقاوت یا بین بین در عالم قبول واجب
 و متحمس نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم
 فعل پس باز اگر نخواهند رجوع کنند به عزت و اسب العطا یا و توبه
 و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از توبه
 و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن برخلاف مقتضای جبلت و
 طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوه عقلیه و
 هر چه ملکه نفس شده است از اخلاق ردیه و صفات رذیله البه
 خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرم ایشان میکشد طینت و ملکات
 نفسانیه ایشان را تعمیر میدهد آن علی کل شیء قدیر و بعباده رحیم قال الله

تعالی الله ولی الدین آمنو بحیث هم من الظلمات الى النور خالق
 متعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است
 که دست از مقتضیات جبلتیه غیر ایمانیه خود برداشته و پادروایر

ایمان گذارند پیرون می آورند ایشانرا بسبب هدایت و توفیق و اذن
از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که مقتضا
طبیعت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبل مقتضیات خارج
از طبیعت تغیر دهان مقتضای او تبدیل کند با مقتضای سچین و این غالباً
مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیاء واقع میشود پس بسوء مجاورت
با ایشان نور ایمانی طینت سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود

﴿كُلُّ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ ذُو الْعَرْشِ يَمُكِّنُ لَهُ عَدُوًّا مِمَّنْ هُوَ يَهِيمُ عَلَيْهِمْ مَنَاسِكُهَا﴾
﴿الظُّلُمَاتِ﴾ یعنی کاینکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان
از حدود الهی هستند پیرون میکنند ایشانرا از نور فطره و مقتضا
طبیعت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت
و سداد حاصل آنکه تمیز صحاب مبین از شمال بر وجه انفصال در
این نشاء اجسام است که از جهت تمام امتحان و تمیز فریقین از
یکدیگر خلق شده است خداوند متعال در سورۃ عنکبوت میفرماید

﴿الْمُحْسِبِ النَّاسِ أَنْ يَمُرُوا بِالْغَيْبِ﴾
﴿وَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾

یعنی ایامان کرده اند و مان که ترک میشوند و دست برداشته میشوند بجز
 اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمایش نشده اند و هر آنکه
 امتحان و آزمایش نمودیم کسانی که پیش از ایشان بودند از جهت اینکه خداوند
 عالم شود و بداند که کیست صادق و راست کور ایمان و کیست کاذب
 و دروغ کور این ادعا و بیان این معنی موافق قرآن مشهور است که
 لِيَعْلَمَنَّ الرَّاسُخُونَ فِي الدِّينِ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَالٍ
 و درود است بر این قرائت و آن این است که لازم میآید که خداوند
 عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم باشد بصدق و کذب ایشان
 مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین ذات است و در تعریف
 و تبدل نیست و علم فعلی آن علم بافعال مخلوقات است ارجحیت
 وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلاً و معلوماً
 که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس
 تا فعل واقع نشود علم بان حاصل نمیشود و علم واقع در آیه شریفه
 این علم فعلی است نه علم ذاتی و در جمیع از امیر المؤمنین و حضرت
 امام جعفر روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائت فرمودند

و یعلمون کبر لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمایش و امتحان
نمودیم کسانی که قبل از شما بودند چنانچه شمار امتحان میکنیم از جهت اینکه
اعلام کنیم و امتیاز فرمائیم صادقین در ایمان و ارکان دین ایشان
پس از این خواهد شد که امتحان از جهت تمیز و معلومیته صادقین است
از کاذبین و در نزد خود ایشان و الا همه کس ادعای صدق و اوداعا
مراتب صادقین خواهد نمود و بنا بر این مصدق خواهد شد همان
بیانی را که در سابق از همین باب تفصیل گذشت و هیچ اعتراض بهم
وارد نخواهد آمد و نیز در سوره مائده می فرماید : ﴿ و لو شاء الله

لجعلکم امّة واحدة و لکن لیبلوکم فمما ایتکم فاستبقوا الخیرات الی
مرجعکم جمیعاً فینیکم ما کنتم فیه تختلفون ﴾ یعنی و اگر نخواهد خداوند
هر اینها قرار میداد شمار این گروه و متفقین در یکدین و لکن میخواهد امتحان
و آزمایش نماید شمار را در آنچه داده است بشما از شرایع مختلفه بمناسبت
هر عصری و هر قری پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً
بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شما را خداوند با آنچه که
در او اختلاف گردید در دنیا و در سوره کهف میفرماید : ﴿ فاجعلنا

ما علی الارض زینة لها لنبلوكم انتم حسن عملکم ؛ یعنی قرار دادیم که
در زمین زینت قرار دهیم تا آنکه امتحان و آزمایش کنیم این زمین را
که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سیرت و تقوا

می فرماید ؛ تبارک الذی بیده المملکت وهو علی کل شیء قذیر

الذی خلق الموت والحیوة لیسبلوکم ایکم حسن عملکم و هو عزیز العفو
یعنی باخیر و برکت است آن کسیکه در دست او دست مملکت و سلطنت
و او بر هر شیئی قادر و تواناست و آن کسی است که خلق کرده است
موت را و حیوة را از جهت آنکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما
بهتر هستید از حیث عمل کردن و آیات و اخبار بر این مضمون
بسرحد تو اثر است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کردند
نگردند و غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و ربی موجودات بود
و اما در اذعان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف لعباد
و اعتراف بحجت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودت
اهل ولایت و غیر ذلک از تکلیف عباد و موقوف بر معرفت خالق است
پس اول در عالم ذر با ذلله و برابری و حجب مفیده نفس از اشارت الهیه

والله بهیته خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف و شهادت گرفت
از ایشان و بعد ایشانرا در معرض تکلیف امتحان در آورد چنانچه در سوره

اعراف می فرماید و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم

و اشهدهم علی انفسهم الست برکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القيمة انما

کننا عن هذا غافلون او تقولوا انما اشرك اباؤنا من قبل و کننا ذریة من

بعد هم افتهلکننا بما فعل المبطون یعنی یا دو کس ای پیغمبر مانی را که

پیرون آورد و پروردگار تو را ظهور و اصلا بنی آدم ذریة و اولاد

بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستیم من

و پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدهم که تو پروردگار ما هستی و این

اشهاد و اقرار از جهت آن بود که گمراه است و اشتیم از آنکه بگویند در روز

قیامت که ما غافل بودیم از الهیة در بوتیة پروردگار و یا بگویند که

اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند

قبل از ما و اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس

گفتم آنها را پس آیا را هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل بطالت یعنی

پدرهای ما که ما را گمراه کردند مراد آنکه خالق متعال در عالم

چنان لصب دلائل و برایین بر الوهیت و ربوبیت خود نمود که مجال انکار از
 برای ایشان نماند و مقام علم ایشان مرتبه رسید که شاید شنید
 بر نفسهای خود که توانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبه علم و بصیرت
 پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم باید
 ما مشرک و کافر شدیم پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و کراه شدیم از جهت
 آنکه کسیکه علم بخیر و حاصل نمود از روی بران علمی و یقینی حائز نیست
 که تقلید کند غیر را پس از آیه شریفه مستفاد شد که در عالم در معرفت
 از جهت عباد برائی و علم حقیقی شده است و بر همان جبلت و علم محسوس
 بحشر انسانی و مخلوق بخلق ناسوتی گردیده اند که اگر نخواهند تقلیداً
 لآباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است
 که جمیع ادیان تشنه و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و عنبر کفار
 قائل بخالق قادر و صانع مدبر هستند و هیچ کس صانع را منکر
 نیست و وجه آن است که همان آثار صنع که در عالم در نمایانند
 از برای ذرات موجودات که عارف شدند بر وجه یقین بخالق
 خود در این عالم نیز موجود است برینجه که هر کس ادنی شعوری که

باعتبار او مکلف تواند شد داشته باشد علم جبرم حاصل میکند بوجود
 هرگاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر و آثار قدرت الهی و مصنوعات
 ناقصهای حضرت سبحانی ننماید و به بیند که کلا بروفی حکمت خلق شده است
 پس نمی شود که بی صانع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر بخوبی التفات
 کنی بآنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین اعتبار در
 آثار صنع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار و جریان
 عیون و انهار و نزول سلوج و امطار و ادضاع حکم براری و
 بکار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و شمار و لؤلؤ
 و مرجان و غیر آن از نفایس پشمار و حرکت سماء و اضطراب
 هواء و تغییر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل
 طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلا و دواهی از اهل طاعت
 و رجاء و ایجاد موجودات و صنع مصنوعات و تکوین ابدان
 و تقصی زمان و استقامت نظام و صراط کائنات و کفایت
 میکند از حیث برهان فکر در صنع خود انسان فضلا از سایر
 انواع حیوان بجهت آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیلی است بر

وجود صانع قاطع و برهانی است بر الوهیه اوساط خلق کرده است
 و بر اثراب و بودیعه گذاشته است در اصحاب مستقیم
 کرد و او را در رحم و کرد و اندید غلظه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام
 پس پوشانید بر او لحام پس گردانید او را خلقی سوی پس مینا
 فرمود از برای او لبن صافی و گردانید او را غذائی وانی که هرگاه
 مص کند جاری می شود لبن و مجتس می شود هرگاه بردارد وین
 بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت
 اوست از کلفت و تکلیف بردارد شود در جمات شاد و او را
 بوجه مهر بانی و رافت تا منتقل شود از حالی بسوی حال ^{سند} تا بر
 بحد کمال و عظامی کند در خلال این احوال آنچه لازمه تکمیل
 مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فیض و فکر صحیح
 و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضا و جوارح بدینه که اگر
 در معرض تحریر آید بوجه مفصل بر هر عضوی تحریر شود کتابی
 مطول تا آنکه کامل شود از جهت اوستعداد در تحصیل امور معاش
 و معاد و شناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت و

و شکی کند در سلوک بنده کی و انعامت ^{نما} آنکه مستعد شود از جهته
 تنعم نغمه ابدی و قابل شود از جهته جلوس بر اورنگ سلطنت
 سرمدی ولی بهین حالت این بی انصاف انسانی را که چشم از نعمه
 اسباب بصارت پوشیده نسبت میداد این همه آثار قدرت ناشایسته
 له فلا بوجه حکمت خلقت شده است بسوی و هرگاه بشنود و خود را قمر
 میداد اعمی و کور و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور علی
 چون چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات
 نفسانی را که مایه الامتحان عالم انسانیت بر خود امیر نموده است
 و عزت و دولت اعتبارتی چهار روزه عالم فانی را بر عزت
 و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام تکلیفیه الهیه را
 ریس پشت انداخته است و زمان خود را بدام دراجرا
 احکام نفسانیه میثومه صرف فرموده است البته باعث عتاب
 که نور فطره اولیه الهیه که بآن اراده طریق حق می شود سلب شود
 و در تیه ضلالت گمراه گردد و این جزای کفران خود و عبادت
 که از قبل سود و تسبیح اختیار او حاصل گردیده است و الا اگر بآن

اشاره است
 بسوی جماعت
 دهمسریه و
 نیچرخی که در این
 زمان طلوع و
 بر دگر کرده اند
 منته

بر طریق هدایت مسمی می نمود آن نور فطرت بجزای شکران این
 همت مرتبه ترازید حاصل می نمود تا با علی مرتبه هدایت میرسد که ایصال
 بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراهی امکان ندارد پس چون خالق
 و دود بسوء اختیار این انسان عنود سلب این نور از او فرمود
 این کمبخت گمراه مستکراه که وید و الابچه سبب انکار الوهیت می نمایند
 و بکدام دلیل متک میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل باشد
 بر اسباب و آلات بسیار و همه آن آلات را بفهمند که هر کدام از جهت
 چه چیز نصب شده است مگر چند آله که حکمت آنها مخفی بماند البته میگویند
 ما نفهمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این هر
 لغو و عبث را مرکب شده است در مصنوع خود بجهت آنکه غلبه او
 بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوع خود
 بخود و بی صانع پیدا شده است پس چه شده است این
 که هزاران حکمت خلقت مصنوعات بدیعی الهیه را که عقل بر فهم آنها
 مستقل است و محل انکار نیست و خود نیز از او عان بر حکمت آنها
 دارند هیچ تاثیر نمی بخشد در آنها و بعض حیدر چیز که نمی فهمند

حکمت آنها را دهری مذہب می‌شوند و حال آنکه حکمت آنها نیز
 در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبہین است و هر چند چہال ارجہ
 عدم استعداد و بصارت باطن از قہم آن عاجزاند مثل آنکه
 رنگ سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرئیہ بر صاحبان البصار ظاہر
 ظاہر است و همچنین الوان غنیمت مرئیہ را بر قیاس مرئیات می‌توان
 بایشان فهمانید ولی اگر نخواہیم کمبود مادر زاد بغنمائیم الوان را کہ
 باین صورت در سر کدام از دیگر می‌بینیم باین تمیز نیست هرگز
 نخواہد فهمید و اما اگر با الصاف و در فطرت صاف باشد
 انکار اسم نخواہد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود
 کہ در صورتیکہ جمیع ذوی البصار بر وجود الوان متفقند پس
 جای انکار نیست و از عان بآن واجب است پس این مقام
 می‌گوییم کہ جمیع عقلاء ذوی البصار جمیع مذہب و ادیان متفقند
 بر وجود مانع با قطع نظر از آنکہ کمیت صفت چهار ہزار و پنجم را
 معجزات ظاہرہ باہرہ آمدند و خبر دادند بوجود واجب الوجود
 پس بچہ اہل الصاف ہمین قدر کافی است در از عان وجود

صانع فرض نمیکند ظلمت جهالت و خست فطرت و سلب
 سعادت و امن گمیرشد بر این انکار و تحصیل عزت و اقبال و
 اندوختن مال و منال و اوراد و ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود
 معلوم نیست که چه داعی در وجود ایشان در اضلال و گمراشتن ^{است}
 و قصد تقرب بکدام اله میجویند که این سکینان وادی جهالت را
 بدار البوار کفر و ضلالت و دعوت مینمایند و ترنزل در ارکان ایمان
 این کمبختان می اندازند مسموع می شود که این جماعت خدا را
 شناس انسان را قیاس بر مثل اشجار و گیاه است اساس
 مینمایند که چنانچه از تربیت دهر سبزی شوند و خشک میگردند
 و خاک می شوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین است
 انسان بپای چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند چه که عقل سلیم و ^{حده}
 و حاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت و سیرت
 و عقل و تدبیر امور و تحصیل معاش و قوه لفظ و سایر قوای ظاهریه و
 باطنیه و استعداد فهم و ترقیات کلیه در ملکات علمیّه و غیر ذالک از آنچه
 از تعداد خارج است انسانست پس موجودی از موجودات این عالم

نمیتواند همی کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکند که بپذیرد
 مخلوق اشرفی قیاس شود بر مثل حشیش و گیاه بجهت آنکه معین است که
 مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوق
 دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت
 او مقصود از الغیر نیست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است
 از ذوات ممکنات این عالم همه آنها را انسان عقله غائی است
 پس خلق شده اند یا از جهت منفعت و حاصله تسبوی ایشان و لو بواسطه
 بشمار و یا از جهت آنکه اسباب و محل اعتبار شوند از برای معرفت
 پروردگار و یا مثلاً گردند از جهت اشتراع تصور تعذیب و تنعم
 در آخرت و فهم عوالم حبت و نار و یا محل شوند از برای امتحان
 و آزمایش ایشان در این دارنا پایدار و غیر ذلک از آنچه بر
 عقول ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر
 از تفسیح شرع می فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا از جهت وجود
 انسان شده است پس باید غرض بزرگی از وجود انسان که
 نمونه عالم امکان است نیز محتاط نظر خالق مآنان بوده باشد تا آنکه

ایجا دیکھو و پھایده نہا شد و چون از حال آن غرض غنیش نماییم
 از روی عقل و شرع خواهیم فهمید کہ آن غرض نیست مگر عبادت
 و حصول معرفت و بندگی معبود و در این عالم و
 وصول جہنم و فیوضات نامناہیہ او بروجہ اتم در آن عالم
 حاصل آنکہ ظہور خالق و صانع بمرتبہ السیت کہ اگر کسی انکار نماید
 باید دلیل اقامہ کند بر آن و ہرگز اقامہ نخواہد کرد و اما بر وجود او پس
 جمیع مصنوعات دلیل بر صانع قادر متعالست ہر سبزہ کہ
 از زمین برآید بروحدت او زبان کشاید و در کافی و
 توحید چنانکہ محدث فیض در صافی نیز متعرض است از حضرت
 باقر روایت کردہ اند کہ آن حضرت سؤل شد از این آیہ شریفہ
 سابقہ و اذا خذ ربک من بنی آدم الی آخر ہا حضرت فرمودند
 اخرج من طحہ آدم ذریۃ الی یوم القیمۃ فخرجوا کانداز فرہم نفسہ
 و اراہم صنعہ و لولا ذلک لم یعرف احد ربہ یعنی سرون آورد
 خالق عالم انبشت آدم افلا و اورا تار و زقیامت پس پرو
 آمدند مثل مورچہ ہامی بسیار کوچکت پس شناساند خود را با ایشان

و نمایانید ایشانرا صنعههای خود که دال بر وجود صانع بود و
 اکنون شناسانیده بود خود را بایشان و عارف فخر نموده بود ایشانرا
 بمصنوعات خود و هیچ کس نمی شناخت پروردگار خود را
 پس این حدیث شریف تیر مثل آیه شریفه سابقه دلالت میکند
 که در عالم فرخداوند لم یزل آثار صنع خود را بایشان نمود و
 ایشانرا بر بوبیت خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای
 ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مکرار و
 عناد و لجاج شیطانی و اعراض فاسده نفسانی و عذر محکس
 در عالم قیامت که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمالست مسموع
 نخواهد شد و از جمله اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب
 یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم احسام این
 حدیث شریف است در اصول کافی مردی از حضرت
 صادق پس حضرت بعد از سؤال شدن از تفسیر آیه شریفه واذا
رکبت من غی آدم الی اخر الایه فرمودند که ان الله عز وجل
 قبض قبضه من تراب التربة التي خلق منها آدم فصب عليها

الماء العذب الفرات ثم تركها أربعين صباحا ثم صب عليها الماء

المالح الا جاج فتتركها أربعين صباحا فلما اختمرت الطينة اخذها

فعرکها عرکا شديداً فخرجوا كالذر من بيئته وشماله وامرهم جميعا ان

يقعوا في النار فدخل اصحاب اليمين فصار عليهم بردا واما ما و

اصحاب الشمال ان يدخلوا يعني حضرت فرمودند که خداوند

عالم گرفت قبضه از آن خاک که طینت آدم را خلق کرده و از آن

پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشکوار پس گذاشت او را

تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس

گذاشت او را تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن تراب

از این دو آب گرفت آن طینت را پس بآلین او را مالید آن طینت

پس خارج شدند مثل مورچه های بسیار کوچک از طرف زمین

و از طرف شمال و امر کردند خداوند متعال ایشان را که بروند در

آتش پس داخل شدند اصحاب یمن در آتش پس گردید آتش بر ایشان

سرد و سلامست و اما کردند اصحاب شمال اینکه داخل شوند

پس از آن جهت استعظام میشود آنچه ذکر شد در سالها که در آن

بنی آدم غیب از سابقین در عالم در امتحان شدند و بسبب این امتحان
 اصحاب یمن و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و مقتضای آن در این
 عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت
 امتحان بیان شده است که بدو اطمینه همه را از دو مقتضی تساوی
 متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای که چکت ظاهر نمود و
 کمال قوه شعور را ایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در
 تفسیر خود از حضرت صادق^ع روایت میکند که آن سئل کیف اجابا
 و هم ذر فقال جعل فیهم ما اذا سئلهم اجابوه یعنی حضرت سؤال
 شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچه
 پس حضرت فرمودند که خداوند متعال قرار داد و ایشان از عقل و
 شعور چیزی که هرگاه سؤال می فرمود ایشان را جواب میدادند
 و او را پس ایشان را مختار نمود که میخواهند اختیار نمایند طریقی
 یمن را که طریقی حبت است بگذاشتن خواشهای نقاشیه
 عاجله و نیوی و قیام بر احکام شریعت حقه الهیه و
 میخواهند اختیار نمایند طرف شمال را که طریقی بسوی دارالبوار است

باختیار کردن شهوات حیوانیه و لذات و تمیّه تغذیه این دارفانی پس
 هر کس بطرف اول مشی نمود از اصحاب میمن و مستحق عنایت
 رب العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب
 شمال و خود را محروم از رحمت خالق لایزال نمود و در بیان آنچه
 تنبیهائی است که لازم است در معرض بیان درآید تا آنکه دفع
 بعضی اشکالات بر آن مترتب گردد و تمیّه اول آنکه مراد از میمن
 از روح سابقین از نسبیا و اولیاء و ائمه هدی و شیعیان خلقت
 ایشان که از جهت ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم در
 دایره عالم تکلیف نهاده اند و از جهت اصحاب خود بائین و برکت واقع
 شده اند و طرف ایشان طریق بسوی جنت است پس هر کس بطرف
 ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورد و مستحق سبقت
 و طریق ایشان گردید و جمیع احکام وارده من الله را از ایشان
 طوعاً و رغبتاً قبول نمود از اصحاب میمن شد و هر کس برخلاف
 ایشان مشی نمود و داخل در ضلال و از اصحاب شمال گردید و در
 از شمال نیز نفوس شیطنیه ضالّه اضلالتیه است که در مقابل سائین

حکم ضلال و انحلال برپا نمود و خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بد
 جیل و غرور شهوات نفسانی و حقیقه و عصمت جاهلیه و عزت و ریاست
 اعتباری این دار فانیه خلق را صید نمایند و آتش در ضمن عقاید و
 اعمال ایشان انداخته داخل در صحاب خود میگردانند و این نفوس
 شریره نفوس طبیعه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق شدند
 و چون باین نفوس طبیعه در مقام عبودیت و بندگی ارتفاع
 مکان و رفعت شأن و نزد خالق منان نتوانستند برابری
 کنند و منزله ایشان پست شد پس بر این نفوس علیّه
 حسد و کینه ورزیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق گردیدند
 پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون ید امکان تصرف
 و ساوس ایشان در این نفوس سابقین که از مخلصین حضرت رب
 العالمین اندک و تازه بود و همت بر وسوسه اولاد و اصحاب ایشان
 گماشتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را
 از منشی بطرف مدین منحرف ساخته در سلک اصحاب خود مسلک
 داشته با خود و کجبه و اصل سازند و کام خود را برارند و خداوند

که
 لازم
 آن
 است

می
 باید

بر این قول
 خدای متعال
 است از قول
 ابریکس لا خیر
 فی دین الاعداء
 منهم المخلصون
 یعنی اغوا خود را
 گردانیدگان تورا
 جمیعاً المخلصین
 از بندگان تورا
 منته

متعال هم بمقتضای حکمت و مصالح چند که عنده ان احوال
 عباد است و اقرار مصالح از طالع و اهل عنا و است ایشان را تا روز
 و ام ایشان را اصحاب شمال گذاشت تبییه دوم آنکه
 قبول هر یک از اصحاب بعین و اصحاب شمال در عالم خرد برد و
 پنج واقع شده است اول در مقام اعتقاد که اصل است دوم
 در مقام عمل که فرع است پس اصل و قبول اصحاب بعین اصول اعتقاد
 حقه است که شهادت است باوثقیه بر وجه اذعان مع جمیع
 توابع آن از اعتقاد بنبوت صفات ثبوتیه بهمانیه آنکه که تعبیری
 شود بصفات جمال و سلب جمیع صفات سلبیه از آن ساحت
 بارگاه که تعبیری شود بصفات جلال و همچنین شهادت
 بر سالت و نبوت رسل و انبیاء و ولایت و امامت و اوصیاء و
 آنکه بی جمیع توابع آن از اذعان و اعتقاد بحقیقه آنچه نازل شده
 از احکام متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمس و تکلیفیه و چه منقول
 بود بامر معاش مثل سایر احکام از حقوق و ایقاعات شرعیه لیه
 مثل حلیت مجلات و اوصاف محرمات و احکامات ارث و حد

ن
 قیامت
 و بیرون
 ایشان را
 بایشان
 ملحق شده
 صح

۷
 اصول
 در سیر
 بسوی ایشان
 چه آن احکام
 صح

و غیر آن از احکام منزله از جانب خداوند و در وجه
متعلق باشد با مرعاه مثل وقایع بعد الموت الی یوم المعاد از سوال
و فکر و تحقیق جمیع جهاد و عباد و در عرض محشر و نشر صحایف اعمال و توفیق آن
بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذلک از آنچه مستحق را در عالم قبل
منو ند و اعتقاد ثابت جازم با و در زیند مسلم و مؤمن شدند
و از اصحاب همین گردیدند و بطرف همین میل نمودند چنانچه
هر کس انکار کرد شیئی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد
و از اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود و چه که همین انکار
نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب
یمین و شمال این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه نزول
بسا بقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و
هر چند برد کردن یک حکم باشد از احکام منزله بر ایشان از
بان رب العالمین پس هر کس دخل در اصل اول شد پس
در اسلام و ایمان و اعتقاد حق خود سعید ابدی شد که ثمره آن خلود
در جهنت بحسب عاقبت و منعم شدن بنعمت و ائمه آخرت است

۱۷
شرعیست بر
ان قائم است
پس کسانی که
جمیع این
عقاید
صح

و هر کس داخل در اصل دوم و از اصحاب شمال گردید شققت
 ابدی شد که مژده آن نیز مخلوق در نار بعد از این دار و همیشه
 بودن بعد از در کائنات و الهوار است و خداوند متعال
 طینت قنوب صنف اول را بجزی قبولشان از فاضل طینت
 سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود و چنانچه
 گذشت این است که مومن موحّد اگر عالم کافر شوند در
 اعتقادات او خللی واقع نمی شود و بر طریق توحید و رسالت
 و امامت مستقیم است و طینت صنف دوم را بشومی و تسج
 اختیار او از طینت سچین مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان
 دیده میشوند که حقیقت دین و مذهب و هر چند بدیسی شود و به
 بر این یقین بمنزل رسد که تشکیک در آن محال شود و این
 کسخت شوم بمقتضای خبث طینت از قبول آن ابا میکند و
 امتناع می ورزد و این بسبب قبول اوست در آن عالم
 و هر چند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور و مضطو
 بر این اقتضا فرموده که اگر بخواهد رجوع کند بدین حق نتواند بلکه

هر وقت بخواهد رجوع کند میتواند و سوره را در این دار است
 اختیار باقی است و میتواند بجای هات و ریاضات شرعی این
 مقتضیات را با صداد آنها تبدیل نماید چنانچه اشاره بآن در
 سابق نیز شد و انا قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات
 از خلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر معروف نهی از منکر
 و غیر آن از مقدمات و اجزاء و شرایط و همچنین ترک منہیات از محرمات
 کبیره و غیر آن از صفایر و خلاف مروت پس قبول این
 فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصدق است چه که هر فرع
 تابع اصل خود است و این صنف از فیض اصل محروم شده اند این در
 صورتی است که هیچ از عقاید اصول حق را قبول نکرده باشند مثل
 کفار و هری و وثنی و غیر آن و انا نسبت بکسانیکه قبول اصول
 ایشان بر پنج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزاء که از هر جهت
 مطلوب شرعیت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است
 بر وجه فساد مثل آنکه واقع شده باشد با انکار شیء از ضروریات
 دین و یا مذہب پس جمیع اعمال فرعیه ایشان نیز

منثور است چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است
 بلی در منهیات هر قدر تجربی نماید عذاب ایشان در آخرت
 زیاد خواهد بود چنانچه هر کس از ایشان اعمالی از اوصا و رسوا
 و صفاتی ملکه او کرد که آن اعمال و صفات فی حد نفسه محبوب
 خداوند متعال باشد مثل اغاثه مستغیث که رفع ظلم از مظلوم
 و اعانه محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جلیح و سروتنی
 از برای مومنین و علمای دین و غیر این اوصاف و اعمال
 محمود و پس چون سینه خالق متعال حمل ذکره بر آن تعلق گرفته
 است که عمل پس نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای حمل این
 اشخاص را غالباً در دنیا بر وجه اکل و اونی بایشان ایصال میفرماید
 و احقاق حقوق ایشان بنماید این است که می بینی غالب
 کفار را و معاندین دین پسین و مذنب حق را که در کمال عزت و
 جلال و ثروت و اقبال بزم میسرنند و اگر چیزی از
 اجور و ثواب ایشان با آخرت افتد باعث تخفیف عذاب
 ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنم نخواهد گردید و از

و از اینجاست که خلاق عالم در قسم مبارک ششم اشاره بهمین بیان
 فرموده می فرماید و لولا ان یكون الناس امّة واحدة
 لجلنا لمن یخیر بالرحمن لیبیوهم سقفاً من فضّة و معارج علیها یظهر
 و لیبیوهم ابواباً و سرّاً علیها یتکئون و زخرفاً و ان کلّ فلك
 لما متاع الدنیا و الاخرة عند ربك للمتّقین ترجمه آیه شریفه
 آنکه و اگر نه این بود که ناس گروه واحدند پس در کفر رغبت
 میکردند هرگاه که تبار را در نعمت و وسعت میدیدند بجهت حب
 ایشان دنیا را هر آینه قرار میدادیم از برای کسانی که کافر میشو
 بخداوند رحمن از برای خانه های ایشان سقفها و بام ها از نقره
 و در جات قرار میدادیم از برای آن بیوت و سقف که بسبب
 آن عروج نمایند و مشرف شوند بر منظره های آن طلوع
 و از برای بیوت ایشان ابواب مقرر می نمودیم و تحتها قرار
 میدادیم کلاً از نقره که گنجینه کنند بر آن تحتها و عطا میکردیم انواع
 چیزهای زینت داده شده بطلا و نیت کل اینها مگر مطاع دنیا
 و اخذت در نزد ویر و در کار تو از برای مستحقان و سر بهز کار را

تمام شد ترجمه آیه شریفه پس مراد از آیه شریفه و الله اعلم
 است که چون از کفار گاهی اعمالی صادر می شود که آن اعمال
 فی حد ذاته محبوب خالق لایزال است که باید ثمره جزا بر آن
 مترتب شود پس در همین دار که محل قصاص است کفار
 بمقتضای قصودشان که منتهای مرتبه عزت این دار فانی است
 توفیق اعمال و حق ایشان می شود و بجهت عدم حکمت در توفیق
 کل اعمال ایشان در این نشاء حال بر فرض زیادتی آن اعمال
 آنچه باقی می ماند از مراتب جزای ایشان حواله به نشاء آخرت و قیامت
 میگرد و و چون بواسطه کفر در آخرت از نعمت جنت محرومند
 و تسلیم تقدیر افتل پذیر ایشان بمقتضای العبدیدر و الله یقدر
 بر تعذیب ایشان در درکات حجیم بر این یاقه است و تخفیف
 عذاب ایشان ثمر می بخشد و اینکه خالق متعال در آیه شریفه اسم
 مبارک خود را بر حمان بیان نموده و لمن یحیر بالرحمن فرموده است
 نیز اشاره بهمین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر ابر کافرا
 ضایع نمی فرماید و اعمال خیریه او را در همین دنیا بوجه کمال

با و ایفای منسرباید از جهت آنکه رحمت رحمانیه مقصور بر دنیا است
 و آن عام است که شامل کافر و مؤمن هر دو می شود بخلاف
 صفة رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است و خاص مؤمن است
 و غیر مؤمن در او شریک نیست و اینکه خداوند تبارک و تعالی در
 مقام اعطاء جزای کفار بیوت را و آنچه متعلق بتکفلات بیوت است
 تخصیص مذکور فرموده است آن است که عمده تجمل دنیا تجمل بیوت
 و متعلقات بیوت است و وقتی تجمل بیوت و زخرف آن پرداخته
 می شود که سایر تجلات و زخارف نیز بر وجه اکل صورت پذیر
 شده باشد پس فردا ظهر را که مستلزم و حاوی سایر
 افساد تجلیه و نیویه است مخصوص مذکور فرموده است و نکته
 دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو و تمایل کفار است
 که بجزای اعمال خود مترصد آتند با آنکه در نظر اول الالباب و
 صاحبان بصیرت غیر قابل آن است که عمر کران بهرادر
 تحصیل آن مصروف دارند چشم از عطیات باقیه اخروی
 پوشیده گردانند و نکته دیگر اشاره بسوی سرفانی است که

و جهتِ مهمت این دودن مهمتان و آدمی صلاالت واقع شده است
 که در امر اخروی و دار باقیه خود و مقصود میورزند و در امور عیشیه چار
 روز و عمر بی عمت بار این دار فانیه اسراف و تبذیر می نمایند
 و خود را در زمره اخوان الشیاطین بنص آیه شریفه ان المبدین
 كانوا اخوان الشیاطین داخل می سازند و این اسراف
 و تبذیر اگر چه با سباب خدائی و عطیه رحمانی است بر فرض ایضا
 آن ولی مسبب از راده و خواهشهای خود این سر قضا
 شیطانی است که در عوض اعمال خیریه خود خواستند تنجیح این را
 حضرت خالق سبحانی در آیات قرآنی فرموده می فرماید
 مَنْ كَانَ يُرِيدِ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَرْيَهُ
 حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤُتْ مِنْهَا وَآلَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ لَغْوٍ تَرْجُمُهُ
 آیه شریفه وانی بدایه آن است که کسیکه اراده کند کشت
 زراعت آخرت را می افزایم و زیاده میکنیم بر کشت او و کسیکه
 اراده کند کشت دنیا را میزدیم او را الضیبه از دنیا و غنیمت از
 برای او الضیبه در آخرت تمام شد ترجمه آیه شریفه و در حد

قدسی است چنانچه صاحب عمل در علل از حضرت صادق^ع
 روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی
 میفرماید لَا اِنَّ يَجِدُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ فِي نَفْسِهِ لِعَصَبَتِ الْكَافِرِ
بِعَصَابَةِ مَنْ ذَهَبَ یعنی اگر نبود که خطور میکرد در قلب بنده
 مؤمن من چیزی هر آینه می بستم بر سر کفار و ستمالهای از^{طلا}
 و اما قبول در مقام اعمال از اصحاب یمن پس در سابق گذشت
 که بقدر اعداد نفوس اختلاف در مراتب قبول ایشان واقع
 شده است و خداوند متعال هم حل شأن مقتضیات قبول
 ایشان را از سعادت و شقاوت بحسب عمل و طینت ایشان
 تخمیر فرموده است چنانچه آثار و مقتضای آن در این عالم از
 کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است *
 و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان
 امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهت آنکه ذکر
 شد که حیار گردیدن از اصحاب یمن با اعتقاد است نه بعمل
 پس هر کس اسلام و ایمان آورد بسا بقین عتقاد ثابت جازم

از اصحاب مبین شد و هر چند در اعمال مخالفت در نزد و طریق استیلا
 و اغویا سپاید بلی آنچه قصور و در زند در اعمال منسرح و متکبر
 شوند از منهیات شرع مؤاخذة و تعذیب خواهند شد بقدر آن
 چه در دنیا بابتلای مصائب از فقر و مرض و ملیات و غیر آن چه
 در شداید موت و صدمات آن و چه درد واهی قبر و سؤال بخیر
 و منکر و طغنه و فشار قبر و غیر آن و چه در عالم برزخ تا
 قیامت و چه در عرصه محشر تا فراغ خلق از حساب که همد
 آن نجاه هزار سال است و چه در دوزخ و در کات
 جحیم بر بن رض زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در
 تخلیص و توفیه آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از چیدن
 ثمرات و بال اعمال ستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلوه
 عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب مبین است
 خواهند شد تبصره ایست متعلق باین مقام که لازم است
 که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مرا و از مبین انبیاء
 اولیا هستند از سابقین و ذکر خواهد شد در مقام خودش

که نبوت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوت و ولایت
 حضرت خاتم النبیین و امیر المؤمنین است پس اصل در جمیع
 نبوتها و ولایتها این نبوت و ولایت کامله متاصله است
 و این نیز معین است که جمیع ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین
 در ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین منطومی است چنانکه
 گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت امیر عین
 امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوت و رسالت آن
 سرور است و خود حضرت امیر نیز نمبر لفظ پیغمبر است
 پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و
 ائمه هدی در حضرت امیر جمیع و آن بزرگوار جمیع و منبع جمیع
 این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن
 حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حق جمیع انبیای و اولیای
 ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت
 جزء اخیر علت تائید کل عقاید حق است و مستلزم اعتقاد بحقیقه
 جمیع انبیا و رسول ماضیه و ائمه قرون خالیه است در صورتیکه

مراد
 آنکه اعتقاد
 بامامت و ولایت
 آنحضرت در صورتیکه
 منتهی ثمر است که
 اعتقاد بجمیع انبیا
 و رسول و اوصیاء
 ایشان و ائمه با
 والا اگر کفر از این
 انبیاء یا اعتقاد
 حق ایشان را انکار
 نماید کافرانکار
 امامت و ولایت
 حضرت امیر را
 نموده است
 و همچنین اوصیاء
 ایشان و اوصیاء
 حق اوصیاء
 منتهی
 حاشیه

حقیقت ایشان بر وجه یقین بتواتر و غیر آن ثابت شده باشد
 پس مبین کامل جامع آن برزگوار است پس در هر کجا از قرآن
 و اخبار که لفظ مبین ذکر می شود منصرف به مبین کامل است
 که ذات بامین و برکت آن حضرت باشد و قرینه قوی بر
 این مطلب تطابق لفظ مبین است با لفظ علی در اعداد و
 پس مبین نیز در عدد یکصد و ده است مثل علی پس هر قدر از
 نفوس که در عالم ذر قائل با امامت مبین کامل یعنی حضرت
 امیر المؤمنین و امامت یازده فرزندش که عین امامت
 اوست شدند و طوق اطاعت و اعتقادات آن سرور
 که حاوی اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین است
 در گردن انداختند از اهل مبین شدند کجوب عاقبت مستحق
 خلوت و جنت گردیدند و هر چند معاصی پیشمار از ایشان صاوا
 شود پس این ایمان ایشان بآن حضرت حتمه است
 که هیچ معصیت ضرر با و نمیرساند و صاحب او را ایمان
 خارج نمیکرد و اندوهر چندان معاصی فیجذذات خود موجب

موجب تعذیب صاحب خود خواهد گردید اگر بتوبه و انابه و اعمال
 جیره نگزیده باشد چنانچه ذکر شد و از این بیان واضح شد
 معنی حدیث شریف مشهور که **حُبَّ عَلِيٍّ خَشَّةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ**
 یعنی **حُبَّ عَلِيٍّ خَشَّةٌ** است که ضرر نمیرساند باو پس سئیه و گناه
 پس مراد از خَشَّة در این حدیث و امثال این حدیث ایمان
 بآن حضرت و قبول ولایت آن عالم مرتب است که هیچ معصیته
 از معاصی جوارحیه خلل در این ایمان نمی اندازد و این ایمان را
 سلب نمیکند در صورتیکه جامع جمیع شرایط باشد و هر چند
 در این سلسله از منتهی اتماده از دنیا تا صفیة قیامت بجزای
 و زرو و بال خود خواهد رسید و غالب معاصی در عرضة قیامت
 بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمه هدی و علما
 دین مبین معفو و مغفور خواهد گردید و بحکم پس از اصحاب مبین
 در کرد و اعمال خود باقی نخواهد ماند چنانچه نفس آیه شریفه است
كُلُّ نَفْسٍ اِلَيْهِ رَاجِعَةٌ الا اصحاب الیمین ترجمه آیه وافی
 هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت در کرد و اعمال

خود است که صاحب مین یعنی شیعیان و پیروان حضرت امیر المؤمنین علی
 موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی از صاحب
 ولایت که در جهنم داخل خواهند شد بسبب یادتی معاصی خود و سالها
 در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال
 دنیا است پس بعد از انقضای زمان عذاب آنها جبرئیل از
 جهنم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بنحتم
 انبیاء اخبار خواهد داد و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند
 فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود و این جماعت نیز
 قطعاً از اهل مین خواهند بود چه که اهل شمال در جهنم محبوس خواهند بود
 و نجات و استخلاص از برای ایشان نخواهد بود پس این جماعت
 مستثنایند از آن تحت آیه شریفه سابقه بدلیل منفصل و وجه
 آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر تعمیر
 بلفظ حب شده است بعلاقه لزوم اشاره یلیحه است باینکه
 ولایت سایر ائمه نیز در این حب و ولایت مأخوذ است
 چه که لفظ حب باعتبار بینه و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی

یعنی
 آیه کل نفس
 بما کسبت
 ربه
 عاقبت
 حایه

و وارزه است پس اشاره بدوازده حب است چون
 اصل در ائمه حضرت امیر است که ابوالائمه است و نسبت سایر
 ائمه بان حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول
 که منزله نفس و منزله اتحاد است از اینجهت اکتفا بلفظ مبارک آن
 سرور شده است و از این بیان رفع میشود منافاتی که بین
 این حدیث است و امثال این حدیث و بین اخبار متواتره و آیا
 متطافره که دلالت میکند بر اینکه هر کس هر عمل که از او صادر شود
 جزای عمل خود را خواهد یافت اگر خیر است خیر و اگر شر است شر
 و دیگر آنکه اگر حب علی کافی در دفع کنا بان باشد لازم می آید
 که رفع همه تکالیف شود از عباد و محض اضممار و اظهار حب آنحضرت
 و این بصورت از مذنب باطل است و دیگر آنکه آن
 حضرت حافظ شریعت خاتم انبیاء بودند و حفظ احکام شریعت
 و مراد از احکام امر بطاعات و زجر از منہیات است و اگر
 گفته شود که این احکام ظاهر و قشر است و حب آن حضرت
 باطن و لب است و محط نظر صاحب شریعت باطن و لب است

شریعت
 حفظ

نه ظاهر و قشر جواب این است که هیچ لب بدون قشر و
 هیچ باطن بدون حفظ ظاهر باقی نمی ماند و شرح مختصر
 هم مامور و مبعوث بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مامور بظاهر
 و دیگر آنکه در اخبار علایحیه وارده از اصحاب عصمت در تعارض
 اخبار آنچه وارو شده است و عمل علما و اصحاب بر آن است
 این است که هر حدیث که وارد شود و مخالف قرآن باشد یا
 مرفوض یا مؤول است و عمل بر اخباری می شود که مطابق قرآن است
 و شکی نیست که اخباریکه دلالت میکند بر اینکه هر کس در دنیا
 معصیت از او صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت
 خواهد یافت اگر تدارک بتوبه و عمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است
 پس اخباریکه معارض این اخبار و آیات است مؤول خواهد شد بحمل
 اجماع علما و اصول مذہب و آن همانست که ذکر شد تنسیخ
 آنکه گذشت در بیان اخبار طعنیت که معصوم فرمودند که خداوند
 متعال قلوب شیعیان را از طعنیت علیین خلق فرمود همان طعنیت
 که ابدان ائمه را از آن طعنیت مخلوق نمود و ابدان شیعیان را از طعنیتی

خلق فرمود که بپست تربو و از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت
 پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
 شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و این تفاوت از جهت
 همانست که ذکر شد که اصحاب عین که مراد از شیعیان ایشانند
 چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مثنی بطرف
 یحیی بن یزید و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند
 بجز امی این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان را از طینت
 علیین مخلوق فرمود این است که در اعتقاد مقتضای همان
 طینت چنان جازم و ثابتند که بوساوس غارت کننده کان
 مذاهب و ادیان و کلیسیات ایشان شکست و ارکان اعتقاد
 ایشان واقع نمیشود ولی چون در مقام عمل اطاعات
 و عبادات و انزجار از محرّمات که محل آن ابدان است از متابعت
 سابقین مثنی بطرف یحیی بن یزیدند و بقدر اعداد نفوس
 اختلاف و قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که سبب
 آن تفاوت در مقام تقرّب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم هر چه مقتضای رسول ایشان
 در مقام اعمال بود طبعیت خلقت در این عالم بایشان عنایت
 فرمود و بسبب همین تصور نور این ابدان را از تصرف
 علیت مخلوق فرمود و طبعیت پسندار عنایت مخصوص من و چنانچه
 در سابق بمقتضی گفته شد پس این زمین هم دلیل امام است
 بر اینکه این امتحان وارد در این حدیث شریف و امتیاز استحقاق
 شمال زمین بحسب اعتقاد واقع شده است نه بحسب علم
 یا شریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طبعیت
 قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهت آنکه مقتضای این
 حدیث همه بطرف یمن میل کردند و از اصحاب یمن گردیدند
 در زمزه شیعیان و مجتهدین محسوب شدند تقریب دیگر
 آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند
 که پس دل‌های شیعیان ما را از ابدان آل محمد است
 و بر قلب میل میکنند بسوی بدن خود یعنی دل‌های شیعیان
 ما میل میکنند بسوی آنکه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را تخصیص دادند اشاره بآنکه بحسب ابدان در متابعت این
 بزرگواران مقصور خواهند و رزید تقیه چهارم آنکه بیان
 شد که اصحاب همین بحضرت قبول مراتب ایمان بحسب اعتقاد از
 اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال از اهل معاصی باشند
 این میان اگر چه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد و
 نموده از حاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین طمینان خود را در
 مهالکت و معارک معاصی اندازد چه که خاصیت تجربه
 بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد و نیز
 میکند و انسان را بوادمی کفر و الحاد می اندازد پس اولاً
 بسبب کثرت معصیت قبح شرعی آن برداشته می شود چه
 هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس باو
 انس پیدا میکند و هر چه محل انس و ملکه نفس کرد دید و نظر نفس
 حسن می نماید چنانچه دیده می شود و بعضی اشخاص را
 صفات ذمیمه و مع ذلک در نظر ایشان تحسین و نیک
 بینماید و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس و تشکیک قبیح برداشته شد از تسبیح و آن قبیح نیکو حسن نمود
 پس هر چیز که نقیض اوست قبیح می شود چنانچه حکم افضین است
 و این معین است که عبادت نقیض معصیت است و همینکه
 عبادت مغضوب شد اعتقاد نیز سلب می شود و این عین کفر است
 این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجالست با
 معاصی و کفر و مانوس شدن با افعال شیعه آن جلساء چنان عادات
 و محاسنات شرع انور در نظر ایشان قبیح می شود که اگر در مجالس
 آنها ذکر می از عبادت و تحنّب از معصیت و عاداتی
 از عادات شریعت مثل نماز و طهارت و آید از روی
 الهنت میخندند و صاحب امر او را در عدا و محمّاء محسوب میدارند
 و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند و همز و لمز مینمایند و هر
 کس منہمک است در شنیطت و نکروی و جان عزیز صرف
 کردن در اخذ اموال دنیا و مباح دستن مجرّمات الهیه
 و بی پروا بودن در عواقب امور اخروی و حفظ عزت و ریا
 در این دوروزۀ عمر بی اعتبار و هر چند حاصل شود

بهر قضیحت و رسوائی و عار اورا فکی وزیرک و دانا و
 خیر و بصیر و بینا میدانند سیئات سیئات و سیل
 الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خالق متعال در کتاب اعجاز حق
 خطاب بجناب ختمی مآب میفرماید که ای پیغمبر قل ای نبی که ما را
 اعمالا الذین ضل سبیلهم فی الحیوة الدنیا و بسببهم یسبون انهم یحسبون
 صنعا اولئک الذین کفروا بآیات یشتم و لقائه فحبطت اعمالهم
 فلا نفیسم لهم یوم الیقمة و زنا یعنی ای حبیب ناد در مقام اعلام
 و ارشاد بگو به بندگان ما که آیا خبر دهم شمار از بنیان کارترین
 مردمان از حیث اعمال بدانید که ایشان کسانی هستند که
 ضایع و نابود است سعیها و عملهای ایشان در حیات دنیا
 و حال آنکه گمان میکنند که عملهای خود در انبیا و مستحق پند
 این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند بآیات پروردگار
 شان و کافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط
 و باطل شده است عملهای ایشان پس بپا نخواهیم داشت
 از برای ایشان میزانی که اعمال ایشان مؤثر نه شود بان میرا

که اعمال ایشان موازنه شود بان میزان چه که اعمال ایشان باطل
 شده است پس در محبت هم داخل خواهند شد بدون حساب تمام
 شد ترجمه آیه شریفه پس این اشخاص با این مهالک نفس اماره
 شوم گرفتار نمی شوند مگر از همین طریق تجربی و معاصی پس
 شیطان اول وسوسه میکند که اعتقاد تو درست است و عاقبت
 تو بخیر است چند روزی کام نفس بر آرد بعد تو به خواهی کرد
 این چاره اسیر نفس هم مغرور با این وسوسه گردیده در دام شیطان
 گرفتار می شود و تمامی رساند او را بمقامینکه توبه در حق او امکان
 ندارد بهمان تقصیل که گذشت بجهت آنکه از جمله ارکان توبه
 یکی پشیمانی بریافت است از طاعات و بر ماوقع است
 از محرمات و عزم بر فعل اول و جزم بر عدم ایقاع ثانی و جمیع عمر
 و این پشیمانی و عزم باید حالت نفس شود و محض با
 پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بچاره مسکین مسنون
 الا اعتقاد قبیل از این هم ذکر شد که این عالم از جهت تکمیل عالم
 فر خلق شده است و مردم در این عالم فاعل محنت دارند

چنانچه در آن عالم قابل مختار بودند پس گاه است که قبول
 آن عالم را بحسب اختیار فعلی یا تسبیح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند
 مثل بلعم بن باعور که از بنی اسرائیل بود و شایسته آن شده
 بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را با و عنایت فرمود
 بود که بسبب آن مستجاب الدعوه شده بود و هر مطلب که
 میخواست و خدا را بآن اسم در آن مطلب میخواهد استجاب
 میداد و در زمان فرعون واقع شده بود و مایل
 شد بسوی فرعون پس وقتی که حرکت کرد فرعون
 و طلب موسی و اصحاب موسی پس خواهش کرد فرعون
 از بلعم که دعا کند بر موسی و اصحاب موسی که خداوند حبس کند
 ایشان را از برای فرعون پس سوار شد بلعم بر حمار
 خود و بجهت آنکه برود و طلب موسی پس آن حمار امتناع کرد و از رفتن
 پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار
 بتنطق درآورده گفت وای بر تو آیا مرا میرانی که مشی
 کنم یا تو از جهت آنکه نفرین کنی بر من یا خدا و جماعتی از مومنین

پس متنبہ نشد و تقدیر بر آن حمار زد که آن حمار مرد پس خداوند
 متعال ہم اور اسمعطس رو دور گاہ خود فرمود و آن اسمعطس
 از زبان او منسلخ نمود و از یاد او محو فرمود و او را در زمرہ اغویا و
 ضالین داخل کروانید چنانچہ خالق متعال در قرآن مجید
 از حال او اخبار می فرماید کہ ای پیغمبر واقل علیہم نبأ الذی

استیناہ ایاتنا فابسلح منها فاتبعه الشیطان فکان من الغایین
 ولو شئنا لرفعناہ ولکنہ اخلد الی الارض واتبع ہواہ فمشیہ کمثل
 الکلب ان تحل علیہ لیث او ترکہ لیث ذالک مثل القوم الذین
 کہ یو ابایاتنا فاقص القصص علیہم یتفکرون ترجمہ

آیہ وافی ہدایہ آن است کہ تلاوت کن ای پیغمبر بر ایشان خبر
 کسی را یعنی بلعم بن باعور کہ دادیم باو آیات خود را یعنی
 علوم اسم اعظم خود را پس منترغ و منقطع گرد خود را
 از آن آیات و اسم اعظم یعنی عملی نمود کہ باعث شد کہ شلخ کنیم
 و بکیریم از او آن اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او
 گردید شیطان پس گردید از کمران و اگر منجو استیم ہر آئینہ

مرفوع و بلند میگردد و این مقام او را در نزد خود و کس بسوی
 خست یا خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مغلّه خواهد بود
 در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای
 آیات را قرار نکرده پس از این جهت ضبط نمودیم عمل او را پس
 مثل او در صفت مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او هلاک میکند
 یعنی خراج زبان میکند بتنفش شدید و اگر او را بحال خود بگذاری
 نیز هلاک میکند یعنی حالت او برکت طریقه است که حمله و غم
 حمله تغییر می در حالت و صفت او ایجاد نمیکند مثل بلغم و امثال
 او که وعظ و ارشاد تاثیر در ضلالت و گمراهی او نمیکند این مثل
 قومی است که تکذیب کردند آیات ما را پس بخوان بر
 ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود فکر
 کنند و براهستقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطه تکذیب
 آیات الهی گرفتار نکرند تمام شد ترجمه آیه پس باید
 احتیاط عاقبت از دست نداد و بوسوسه نفس راه شیطانی
 مسکّره از طریق مستقیمه عمل انحراف نور زد و بحسرت دائمی

روز قیامت کفر نثار نشد خداوند تبارک و تعالی می فرماید
 وَاَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذَا قُضِيَ الْاَمْرُ یعنی تیرستان ایشان را
 ای پیغمبر از روز حسرت وندامت یعنی روز قیامت زمانیکه
 گذشته باشد امر و مدار جز آنمختصر گردد و بر آنچه واقع شده است در
 این دنیا خیر و شر علاوه بر فرضیکه عمل معاصی اعتقاد
 او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از چشتیدن سزای اعمال
 و مغفرت در مال ملاقات پروردگار نماید ولی چقدر انفعالی
 در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر گناه به
 بخشش شرمشاری هست و در جنت نیز درجه او از کسانیکه
 موفق با اعمال بوده اند نیست خواهد بود و بجهت آنکه در آخرت نیز مثل
 دنیا درجات خلق متفاوت و تفاضل است و هر کس بقدر
 اعمال خو و اخساست ترفع درجات و حظ و لذات خواهد یافت
 و بهمان نسبت در ناکل و مشارب و منالک و مرکب و غیر آن
 بهره مند خواهد گردید چنانچه خالق متعال حل اسم و در سزا
 مجید می فرماید الظرف فضلنا لبعضهم علی بعض و لاخرة

درجات و اکبر لقضیلا یعنی به بین ای سیمپتر که چه گونه لقضیه
دادیم در دنیا بعضی ایشان را بر بعضی و هر آینه آخرت بزرگتر است
ارحیث درجات و بزرگتر است ارحیث لقضیل معصوم فرمود
چنانچه حدیث در مجمع است که مابین اعدا درجات جنت و سفل
آن مثل مابین آسمان و زمین است پس زهی کم بجای و کم نصیبی که بجه
لذت چند روزه دنیای بی اعتبار از علو درجات دایمی
بهشته و اتمیه لذات و سلطنت جنتی دست بردار شده فانی
بادنی درجات و لذات دنیوی گردد و وابد الابد در همان درجه
وانیه نسبتیه قیام و رزق و قضا الله لمراضیه و حسبنا من
معاصیه تنجیهیم انکه این تخمیطینت باب شور
و شیرین که در این حدیث شریف است از جهة حدوث و
حصول دو اقتضای متضادی است و نفوس که داعی شود
قبول خیر و شر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر
حاصل شود از اقتضای آب شیرین و میل بطرف شر از جهة
آب شور و تبیل هم که در ضمن بیان اخبار طینت ذکر امتحان

میان آمد و بیان شد که در بدو امر و خلق از هر کس قبول خاصی
 بعمل آمد و بر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت
 خلعت خلقت یافتند نیز مقصود همین بود که خداوند متعال
 جل اسمه خلق را واجد و واقضای خیر و شر بر وجه مساوات مقرر
 و بعد مکلف بقبول نمود و الا قبول عمل بدون اقتضای آن
 صورت پذیر نمیشود پس آنچه در این حدیث است التفصیل
 مستتر اجمال سابق است و این طینت طینت خلقت درمی آید
 که از جهه امتحان در عالم در عنایت گردید و این غیر از طینت
 خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود
 چنانچه صاحب کافی از ابی عبد الله روایت کرده است
 که حضرت فرمودند ان فی الجنة شجرة تسمى المزن فاذا
اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقله
ولا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز وجل من
صنبله مؤمنا ترجمه حدیث آنکه بدستیکه در بهشت
 هر آینه درختیست که نامیده میشود مزن پس هرگاه

۱۱۶
 اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزد از آن حقیقت
 قطره پس نمیرسد آن قطره هیچ سبزی ماکولی را و
 هیچ ثمره و میوه را چه بخورد و او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه بیرون
 می آورد خداوند عزوجل از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب
 آنکه آنچه را اخبار که دلالت میکند بر اختلاط و مستزاج میاه
 و تراب طینت از دو مقتضی متضاد پس مراد تراب و
 طینت در پی عالم ذر است که از جهت امتحان بخلق عنایت
 شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از
 طین علیین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب مین و
 شیعیان ائمه دین و بعضی از بحین مثل معاذین و دین مبین
 و دشمنان ائمه معصومین پس مراد از آن خلقت و
 طینت خلقت طینت این عالم خلق و اختیار است که
 بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر بر ترتیب و تدرج
 مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت
 شده است و در سابق هم اشاره بآن کرده ^{تنبیه}

آنکه چون اصحاب مبین و شمال در این عالم ناسوت بیکدیگر مختلط گردیدند
 پس بعضی از اصحاب مبین از اثر مجادرت و اغوای اصحاب شمال
 بحسب عمل در سلک فساق و فجار منسلک گردیده مستحق تادیب و تعدب
 خالق گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب
 مبین در اعمال حسنه میل نموده عامل بعضی از طاعات و مبرات و
 متعلق با خلاق نیکت گردیدند ولی چون اصل در عمل اعتقاد است
 و هر عملی تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتیب ثواب
 و عدم آن پس جمیع اعمال خیریه اهل شمال چون از اثر اصل اعتقاد
 اهل مبین ناشی شده است و بتأویب و ارشاد قولیه یا عملیه
 ایشان حصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کلاً راجع
 بایشانست و در نامه عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب
 شمال بسبب تصنیف اعتقادات حقه شرعیه که اصل در صحت
 اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال
 شرکه از اصحاب مبین باغوای اصحاب شمال واقع شده است چه آن
 رتغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامه عمل آنها ثبت خواهد گردید
 به که جمیع شر و عملیه نیز راجع بسوی اصل خود است و آن
 عدم اعتقاد بمراتب حقه شرعیّه است اگر چه عامل این شر و راز
 اصحاب مبین نیز بقدر عمل شر تعدیب خواهد کشید و از این بی
 واضح شد معنی اخباریکه از معصوم وارد شده است که در روز قیامت
 جمیع اعمال حسنّه معاذین مذنب حق را بمؤمنین خواهند داد
 و اعمال سیئه مؤمنین را بمعاذین حق خواهند داد حاصل مراد
 آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگر چه نسبت بابل ضلال بدرست
 از جهت فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن اثر نسبت
 بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر
 اغوای اهل شمال و معاذین ضلال اهل حق را اگر چه نسبت بابل
 حق بعد از تعدیب و چشیدن وبال آن اعمال یا جبریه
 آن اعمال بتوبه و رحال و یا بشفاعت شافعین در مال
 هبائ منثور خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمتیه حق از
 جهت بقای سرمایه ایمان که آن اعتقاد است فایض غنی

کردید ولی آن اثر نسبت باغویا و مضلین طریق هدی برقرار خواهد
 ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصله از اغواء
 ایشان در نائم عمل ایشان ثبت و منشأ تعذیب دائمی ایشان
 خواهد گردید این بیان و ترتیب آثار از طرفین در صورت
 که هدایت و غوایت در اعتقاد مؤثر نگردد و اعتقاد در ارباب
 نکر و اند و الا قضیه منعکس و اصحاب یمین شمال و اصحاب شمال
 یمین خواهند گردید و اثر هر کدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و در
 سابق گذشت که این عالم ازجهت تکمیل عالم ذرا بدع شده است
 و ممکن است که در این عالم سعید عالم ذر بجمع افعال خود شقی
 شود و شقی عالم ذر بحسن افعال خود سعید شود چه که سلسله اختیار
 هنوز باقی است تا روز قیامت **تنبیه مهمم** آنکه
 اشیکه افزوده شد ازجهت اتمام تکمیل مرتبه امتحان تعمیر است
 براتب تکالیف عباد و احکام شرعی متعلقه بامر مبدء
 و معاد که اگر چه در واقع نور محض و سلامتی صرف است
 ولی بحسب ظواهر انکس که بعید و وحشی است از حقیقه این نور

بسبب حجاب شهوات نفسانی و بعد از ساحت قرب
 رحمانی آن نور را بصورت ناری بیند و از دخول آن آباء
 و امتناع میورزد این است که در این عالم تکلیف مومن
 صالح که داخل در مصداق اصحاب مبین است جمیع تکالیف
 شرعی را که بمنزله همان آتش افروخته است بقدر طاقت
 بشریه تحمل میشود و در کمال شوق و خالق کردگار چنان آن نار را
 در حق او بتبدیل می نماید که از این تکالیف و عبادات
 حظ و لذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و لذات چنانچه
 اگر کیشب تجذیل از او فوت شود متاّم و متحسّر میشود فوق
 جمیع آلام و حسرات و همچنین است حال او نسبت
 بسایر عبادات و طاعات و آنکه داخل در مصداق اصحاب
 شمال است این نور در نظرش نار و هر یک از او امر
 الهیه گانه یک آتش شرّ بار است و حال آنکه منهدک است
 و مثل او یا اصعب از او از او امر نفسانیه شوم و شیطان
 رحیم میشود خائف و قاعد است از سفر حج که حکم

حاکم حقیقی است و فرمان برنده است بجان و ذهاب ایمان
 در سفر بسوی معارک و ممالک که حکم حاکم مجازی است اسراف
 کزاف میکند در انجاش شہوت نفس در این چهار روزہ عمر بی شب
 و ہزار جلد می انگیزد و در سروج از تکمیل حقوق الہی مانند خمس و زکوٰۃ
 از صبح تا شام بطمع خام در خدمت امراء عظام بجلوس
 و قیام افتخاری و رزب و از خدمت خالق بسنیاز باقامہ
 چند رکعت نماز کہ کفر و ایمان با وستیاز می یابد
 و مایہ فخر سردی و حیات ابدی است انحراف میوز
 منتظر است از مجلس وعظ و نصیحت و ذکر احکام شریعت
 کہ مایہ حیات روح و خلود و نعیم است و جان فشان است
 در جلوس محافل فسق و معصیت و قص و سر و فواید
 بد عاقبت کہ موجب سو و آخرت و عذاب الیم
 و تحلل قبول امر معروف و نہی از منکر کہ از واجبات شرع است
 چون حمار جیح الظہ نارف مینهد و از حکم مالک الملک انحراف
 و رزیدہ بر سالکین طریق شریعت عضبناک میگرد

و در مقام اعراض از معروف و ارتکاب منکر که از مبغوضات
 خالق اکبر است چون حاله الخطب جبل السداطاعت برکس از
 روی هوا و هوس در کردن انداخته مثل اصحاب فیل ازخیل
 ابابیل قهر خدا و جلیل نیاندیشیده حمله بر تحریب کعبه ملت و دین
 می آورد و آن خنر میکند و فرحناک میگرد و همچنین است قبایل
 و در سایر افعال منس لغو و بالله من شر و افشاء و در حد
 دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت
 فرمودند لما اراد الله ان يخلق الخلق شرسم بين
يديه فقال لهم من ربكم فاوّل من نطق رسول الله و امير المؤمنين
والائمة فقالوا انت ربنا فحمدهم العلم والدين ثم قال للملائكة هبوا
حمله دینی و علمی و امنائی و هم میسئولون ثم قال لبنی اوم قرو الله
تعالی بالربوبیة و لهمو لاء النفر بالولاء و الطاعة فتالوا نعم ربنا
استررنا فقال الله للملائكة استهدوا فقال الملائكة شهدنا
قال علی ان لا تقولوا هذا انما کنّا عن هذا غافلين یعنی
 و متیکه اراده کرد و خالق متعال اینکه خلق کند خلق را رحمت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان که کیست
 پروردگار شما پس اول کسیکه تنطق کرد و رسول خدا و سرور
 اولیا و ائمه هدی بودند پس گفتند که توئی پروردگار ما پس
 متحمل فرمود ایشان را علم و دین پس ملائکه فرمود ایشان حالاً
 دین و علم مانند و این بای مسند و خلق سؤال کرده خواهند شد
 در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود به
 بنی آدم که اترار کنید از برای خداوند بر بوتیه و از برای این
 چند نفر بولایت و اطاعت . پس گفتند بلی ای
 پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه که شاه
 باشید پس ملائکه عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود
 این شهادت از جهت آن است که بخوئید فردای قیامت که با حق
 بودیم از ربوتیه خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه
 اطهار را و این حدیث توهم است و خلاف آنچه در
 شد در سابق از اینکه روح طیب و طاهر عیناً بر آخر الزمان و
 اوصیاء آن بزرگوار قبل از نموده ارواح خلق شدند و وجه

عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتیکه
 را ده کرد خداوند که خلق کند ایشان را ریخت ایشان را پیش رو
 خود و معلوم است که نخست ایشان قبل از خلقت ایشان صورت
 پذیرفت مگر نسبت به ارواح ایشان پس مراد است
 که وقتی که را ده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید
 بخلقت جسمی جمیع فرمود ایشان را در موضع معینی از جهت
 اخذ میثاق و گرفتن عهد و حاصل آنکه خلقت دو
 خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال
 روح خاتم النبیا و سرور اوصیاء و ائمه هدی را از همه ارواح
 مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت و خلقت
 اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همه اجسام
 و اوصیاء ایشان زمینت افزای عالم جسمان گردانید از
 جهت حکمتهایی که این رساله کنایهش بیان آنها را ندارد
 بی آنچه از این حدیث استنباط می شود آن است که در این
 ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بر توبه خوا

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود و این شریفی هم بر همین سیاق
 دارد آنست که نفسهای خود بنی آدم را شاید گفت بقرار ایشان
 میشود حکم بعد مضافات نمود باینکه چه ضرر دارد که هر دو
 اشهاد واقع شده باشد اول مدلول علیه است
 باین حدیث شریف دوم مدلول علیه است
 بظاهر آیه شریفه و الله العالم دلیل چهارم متوهم اخبار
 نور است که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسول و حضرت
 امیر از یک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد و بعد
 تسادی نور خلقت که مابه الارتفاع هر مخلوق نیست از مرتبه ذات
 اشرف و اخبار یکی که دلالت میکند بر امتداد و بقاء
 از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت است که متفرقا است
 حدیث و اخبار رنیب کتب خود فرموده اند که از جمله آنها
 اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجله اصحاب است
 کتاب خود را بآن اخبار رنیت داده است و بعضی از آن
 اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است هشتاد و یک

رحمی آوریم و از جهت عدم تطویل در مطولات آن تبرجمه آن کتفا
ی نماییم و هر کس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند بصل
ن کتاب از جمله آن اخبار خبری است که از

محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طریق آن روایت
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از
طریق آباء خود بسوی علی بن ابیطالب که حضرت فرمودند که

رسول خدا ص فرمود خلقت انا و علی من نور واحد

یعنی من و علی خلق شدیم از کینور و از جمله آنها خبری است

که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی

پس ابی ذکر گفت شنیدم از رسول خدا که می فرمود که خلق

شدم من و علی بن ابی طالب از یک نور تسبیح میکردیم خدا

تعالی را در نزد عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال

پس وقتی که خلق کرد آدم را فرستاد و این نور را در صلب آدم

و تحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و ما در صلب او بودیم و تحقیق

که همت گذاشت آدم بر خطیئه و ما در صلب او بودیم و تحقیق

که سوار شد فوج بر سفینه و مادر صلب او بودیم و افتاد حضرت
 ابراهیم در آتش و مادر صلب او بودیم پس بودیم که خداوند
 متعال نقل میداد ما را از اصحاب طایفه یسوی ایام طایفه
 تا آنکه رسانید ما را بسوی عبدالطلب پس منقسم گرد ما را بدو نصف
 پس قرار داد و مادر صلب عبدالقدوس قرار داد علی را در صلب
 اسیطالب و قرار داد و من نبوت و برکت را قرار داد
 و او در علی فصاحت و شجاعت را و شوق نمود و ایزد
 ما و اسم از اسماء خود پس ضاحب عرش محمود است
 و من محمد و خداوند اعلی است و علی بن ابی طالب
 علی است و از جمله آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه السلام
 روایت کرده است و شیخ بیه واسطه از امام علی النقی روات
 کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب روایت فرمودند که حضرت رسول فرمود
 یا علی خلق من و مرا خداوند متعال و تو را از نور خود حسینیکه
 خلق کرد آدم را پس گذاشت این نور را در صلب

اوم پس رسانید این نور را بسوی عبدالمطلب پس
منقسم شدیم از عبدالمطلب من بسوی عبد الله و توفیق یافتی
در ابطال صلاحیت ندارد نبوت مکرز برای من
و صلاحیت ندارد وصیت مکرز برای تو پس کسیکه انکار کند
وصیت تو را انکار کرده است نبوت مرا و کسیکه انکار
نبوت مرا بر می اندازد خداوند متعال او را در آتش و از
انجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم
روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند متعال
و تعالی خلق کرد نور محمد را از نوریکه خست راع فرمود آن نور را
نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لاهوتیه الهیه
که سبقت نکرده بود بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که
تجلی کرد بر رگبه طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیت نمود از
خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را
نیامد پس بهوش شد و افتاد و این خبر نور محمد صلی الله علیه
و آله بود پس چونکه اراده کرد و اینکه خلق کند محمد را

از آن نور صفت گردان نور را بدو جزئ پس خلق کرد از
 جزء اول محمد را و از جزء دیگر علی بن ابی طالب را و خلق
 نموده است از این نور عنبر این دو بزرگوار را خلق کرد و ایشان را
 خداوند اعلا جل و علا بدست خود و و میسر روح و ایشان بنفوس
 خود از جهت خود و تصور نمود ایشان را بر صورت ایشان و قرآ
 و ادایش را این از برای خود و شاید های بر خلق خود و خلیفه های
 خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شما
 خارج بود گفتا بهمین قدر شد . و از جمله آن اخبار
 خبری است که اسناد آن را میسراند بابی جعفر محمد بن علی
 الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال
 و نبود عنبر او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس اول
 چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق نمود محمد
 و خلق کرد ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس موقت
 فرمود ما را در اطله حضراء در حضور خود تا آخر حدیث
 و از جمله آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمة در

مصباح الانوار روایت کرده است و آن حدیث طویل است
 و آنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسول بعم خود
 عباس فرمودند ای عثم وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق
 کند ما را انکلم فرمود بکلمه پس خلق کرد و نوری پس تکلم کرد بکلمه
 پس خلق فرمود از آن کلمه روح پس مخرج
 فرمود آن نور را بآن روح پس خلق فرمود مرا و برادر
 علی را و فاطمه حسن و حسین را پس بودیم که تسبیح میکردیم
 خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را
 در وقتیکه تقدیسی نبود تا آخر حدیث و از جمله اینها
 اخبار است که از جمله اثبات مقصد پنجم در
 معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب تسبیح
 کثیر الورد است از طرفین که محل انکار نیست
 و جواب آنست که مضمون این اخبار تلقی بقبول است و
 هیچ شک نیست که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از
 اصل نشو نموده اند ولی اصالت اصل و اتحاد انوار

بحسب بَدْوَدالات نمیکند بر تساوی مرتبه خاتم و اوصیاء
 آن سرور اکرم نسبت به جمیع مراتب تقضیل چه که اسباب
 ارتفاع شئون و تفاضل مراتب منحصر در انوار خلقت و علو
 لطیف نیست بلکه میشود که از یک جهت و دو جهت تساوی حاصل
 باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلاً انسان
 و شربت با یکدیگر در مرتبه مساوانند و نمی توان از این مساوات
 استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات
 بلکه خاتم انبیا نیز در این مرتبه بمقتضای آیه شریفه
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ باجمیع افراد امت مرتبه مساوات
 دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب امت با آن حضرت
 در فضیلت و انت
 پس میگوئیم این انوار مقدسه و
 این اشباح مطهره بمقتضای احادیث طینت و اخبار نور
 در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف ثمت
 نسبت باین دو اصل و هر چند ذات اقدس نبوی مرتبه
 افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این جهت

پس افضلند ازجهت منصب نبوت افضلند ازجهت منصب
رسالت افضلند ازجهت منصب خاتمیت افضلند ازجهت اصا^{له}
منصب امامت و ولایت افضلند ازجهت مرتبه اسبقیت
در علمیت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید
و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر توسط آن حضرت و
گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند
اما عبد من عبد محمد و همچنین افضل بودند ازجهت ر^{شد}
بودن و مطاع بودن بریاسته حق الهیه و میتواند که این حدیث
منزل بر این نیز باشد و افضل بودند بجهت افتخار و مباه^{له}
نمودن این انوار باین نور مجسم و روح منور که از عترت ط^{اه}
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات
این توهم متوهم اجتهاد و در مقابل اجماع و نص صریح است
چه که تصریح کل علمای اسلام است بر فضیلت مرتبه خاتم
انبیا بر امیه المؤمنین و سایر اوصیا و محکمین اختلاف
نکرده است مگر کسانی که در زمره غلات واقع شده اند و از دین

متین خارج کردیده اند که اقوال ایشان از خیر و قابلیت استماع

خارج است و از جمله اوصو سیکه دلالت

بر فضیلت مرتبه حضرت نبوی میکند حدیثی است که صدوق علیه السلام

بسته واسطه از عبد الجبار بن کشیر تمیمی میانی روایت میکند که گفت

شنیدم از محمد بن حرب امیر مدینه که گفت سوال کردم از جعفر بن محمد

فقلت له یابن رسول الله فی نفسی مسئله اری ان اسئلك عنها

یعنی گفت بحضرت که یابن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراد

دارم سوال کنم آن مسئله را از تو . فقال ان شئت اخبرتك

مسئلتك قبل ان تسئلی وان شئت فسل پس حضرت امام جعفر

فرمودند که اگر نخواهی خبر میدهم من تو را بمسئله تو پیش از آنکه سوال

کنی از من و اگر میخواهی سوال کن قال فقلت له یابن

رسول الله و بای شیئی تعرف ما فی نفسی قبل سوالی عنه قال

بالتو سمع والتمس اناس سمعت قول الله عز وجل ان فی ذلك

آیات للمتوهمین وقول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فانه یظفر

بنور الله عز وجل ابن حرب گفت که گفتم یابن رسول

به چه چیز می فهمی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن
 چیز را از تو حضرت فرمودند بعلاست و فراستی که خداوند از برای
 مؤمن قرار داده است آیا نشنیدی قول خداوند عزوجل که می فرماید
 که بدستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیات تذکره و اعتبار است
 از برای متوهمین یعنی از برای کسانی از مومنین که نمی فهمند
 حقایق اشیاء و ابعلامات آن اشیاء و همچنین قول رسول خدا
 که فرمودند التقوا امرئیه المؤمن الی آخره یعنی بپرهیزید
 از فرستاده مؤمن پس بدستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعال
 قال فقلت له یا بن رسول الله فاجبرنی بمسئله قال اردت
 ان تسئلنی عن رسول الله لم یطوق حمله علی بن ابی طالب عند
 حط الا صنم من سطح الکعبه مع قوته و شدته و ما طهر منه
 فی قلع باب القموص بحجر الرمی و ورائه اربعین ذراعاً و کان لا
 یطیق حمله اربعین رجلاً و قد کان رسول الله یرکب الفرس
 و البغله و الخمار و یرکب البرق لیلته المعراج کل ذلک دون
 علی فی القوة و الشده یعنی ابن حرب گفت

که پس گفتم تا بن رسول الله پس خبر بده مرا بمسئله من حضرت
فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سوال کنی از رسول خدا که چرا
طاقت نیاورد حمل او را علی بن ابی طالب در وقت انداختن صنم
و بتهای قریش از پشت بام کعبه با آن شدة و قوتیکه حضرت داشت
و بظهور آید آن قوه از آن حضرت در کندن باب مقوص از قلعها
خیبر که محکم ترین آن قلاع بود و انداختن حضرت آن در را چهل
وزاع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در را چهل
نفر با آنکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را
و حمار را و سوار شدند حضرت براق را در شب معراج و گل اینها
در قوه و شدة کمتر بودند از حضرت مرتضی علی قال

فقلت له عن هذا والله اريد ان اسفك يا بن رسول الله

فاخبرني فقال ان علياً بر رسول الله شرف و به ارتفع و به

وصل الى اطفاء نار الشك و ابطال كل عبود و دون الله

عز وجل و لو علاه المستبسط الى الاصنام لكان اعلى مرتفعاً

و شرفاً و اوصلا الى خط الاصنام فلو كان ذاك

لکان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت طهر رسول الله

شرف و ارتفعت حتی لو شئت انال السماء لنلتها
یعنی ابن حرب گفت که پس کفتم از برای امام علیه السلام که
بخدا قسم همین سوال را راده داشتم پس خبریده مرا پس
حضرت فرمود که بدستی و تحقیق که حضرت امیر المؤمنین بسبب
رسول خدا شرافت پیدا کرد و بر رسول خدا ارتفاع حاصل
نمود و بآن بزرگوار توجیل حسبست بسوی اطفاء و خواستش
کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای
متعالم و اگر بر حضرت امیر المؤمنین بالا رفته بود

حضرت ختمی باب ارجته انداختن صنام هر آینه لازم
می آمد بسبب علی^۱ ارتفاع و شرف حاصل نموده باشد
درباب آن بزرگوار توجیل بسته باشد بسوی انداختن
صنام و اگر این طور شده بود لازم می آمد که علی^۲
افضل باشد از آن حضرت ایامی بینے اینکه علی^۳ فرمود
پس از آنکه بر دوش حضرت سوار شدم شرافت و ارتقا^۴

حاصل نمود که اگر میخواستم با شما برسم هرگز نمیرسیدم
 اما علمت آن المصباح هو یسندی به فی الظلمة و انبعاث
 فرعه من اصله و قال علی اما من احمد کما لصفوه من الصفوة لما
 علمت ان محمد و علیا کانا نوراً بین یدی الله تعالی قبل
 خلق الخلق با لفی عام و ان الملائكة لما رأت ذالک النور رات
 له اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقال الهنا و سیدنا ما هذا
 النور فادحی الله عز و جل الیهم مذ النور من نورى اصله نبوة و
 مندرعه امامته اما النبوة فلم یجد عبدی و رسولی و اما الامامة
 لعلی حجتی و ولی و لولا بما ما خلقت خلقتی اما علمت ان
 رسول الله رفع یدی علی بغیر جسم حتی نظر الناس الی
 بیاض ابیطیف فجعده مولی المسلمین و اما محهم و قد اتمم الحسن
 و الحسین یوم حطیره نبی النبا فلما قال له بعض اصحابه
 ثاولنی احد هما یا رسول الله قال نعم الحاکمان و نعم الرکبان و
 ابوهما خیر منهما و کان یصلى باصحابه فاطال سجدة
 من سجدة فلما سلم قبل له یا رسول الله لقد اطلت

هذه السجدة فقال عليه السلام ان ابني ارتحلني فكريست ان
 اعجله حتى ينزل وانما اراد بذلك فغضبهم وتشتريهم فالتفت
 رسول الله بنبي امام وعلی امام ليس بنبي ولا رسول فهو غير
 مطابق بحمل الثقال النبوة حضرت فرمودند
 يابن حرب آيا مني دانی که چراغ هدایت جسته می شود با و
 در ظلمت و ابتعاث فرج او از اصل اوست و
 حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمد
 مثل نور و روشنی است که حاصل شده باشد از روشن
 و نور دیگر مراد این است که نور من حاصل شده است
 از نور احمد پس حضرت فرمودند یابن حرب آيا
 نمیدانی اینکه محمد و علی نوری بودند پیش روی خدای
 تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال بدستیکه
 ملائکه وقتیکه دیدند این نور را دیدند که از برای آن
 اصل است که شعبهای شعاع و نور از آن لایح و ظاهرت
 پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما وای سید ما این

نورچه نور است پس وحی فرستاد خداوند عز و جل تسبیح ایشان
 که این نوریت از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن امامت
 اما نبوت پس از برای عبیدین و رسول من محمد است و اما امامت
 پس از برای حجت من و ولی من علی است و اگر نبوندند ایشان خلق بیکبار
 خلق خود مرا ایاندستی ای سپهر حرب که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله بلند کرد بازوی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردان
 سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس قرار داد علی را مولای
 مسلمین و امام ایشان و تحقیق که بر داشت حسن و
 حسین علیه السلام را بدو دوش خود در روز خطبه نبی
 بنجار پس وقتیکه بعض از اصحاب آن حضرت خواهش کردند
 که یکی از آن دو بزرگوار را با ایشان بدهد از جهت حمل حضرت فرمودند
 این دو دوش من خوب و دو حامل هستند و این دو فرزند
 من خوب و دو را کب بستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
 و بود آن ختمی مآب که نماز نمیکرد با اصحاب پس طول داد سجده
 از سجدهات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله

تحتیق که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود
 بدستیکه این من سوار شده بود بر پشت من پس فرموده
 داشتم که تعجیل کنم او را از جهت پائین آمدن و این است و
 بر این نیست که اراده می فرمود با آنچه ذکر شد بلندی مقام
 ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس بنی رسول خداست
 و بنی است و امام است و علی امام است و نیست بنی و
 هم رسول پس نبود طاقت آورنده بکل و برداشتن افعال

نبوت قال محمد بن حرب الکاملی الهلالی فقلت

زونی یا بن رسول الله فقال انک اهل للروایة ان رسول الله

حمل علیاً علی ظهره یرید بذلك انه ابو ولده و امام الائمة

من صلبه کما حوّل رواه فی صلوٰۃ الاستسقاء و اراد ان یسلّم

اصحابه بذلك انه قد تحوّل الی حدیث خصباً قال فقلت له زونی

یا بن رسول الله فقال حمل رسول الله علیاً یرید بذلك ان

یعلم قومه انه هو الذی یخفی عن ظهر رسول الله ما علیه من الذین

والعداء و الاداء عنه من بعده فقلت یا بن رسول الله

وجه
 دلالت آنست
 که ظاهر است
 که نمی تواند که
 با بر طحس سینه
 گذارد و مگر اگر نموده
 نفس آن سرور را
 و آنس که نموده نفس
 اوست لایق قابل
 امامت و وصایت
 بعد از اوست
 نه غیر او و اوست
 که قابل این است
 که صحنه سینه
 شود و پدر او را
 او کرده و ائمه را
 صلب او حاصل
 شود پس حضرت
 نبی خودستند بر
 داشتن آن حضرت
 این
 مناصب غایب را
 از جهت آن بزرگوار
 بر مردم افهام فرمود
 حاشیه
 من

زدني قال انه قد احتمله ليعلم بذلك انه قد احتمله وما حمل الاله
 معصوم لا يحمل وزراً فيكون افعاله عند الناس حكماً وصواباً
 وقد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا علي ان الله تبارك وتعالى حملني ذنوب
 شيعتك ثم غفرالي وذلك قوله تعالى العنفرات الله ما تقا
 من ذنوبك وما آخرو لما انزل الله تبارك وتعالى عليه يا ايها
 الذين آمنوا عليكم الفتيكم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا ايها الناس عليكم انفسكم
 لا يضركم من ضللكم الا انتم تمشون على انفسكم واني فانه معصوم
 لا يضل ولا يشقى ثم تلا هذه الآية قل طيعوا الله وطيعوا الرسول
 فان تولوا فانما عليه حمل وعليكم ما حملتم وان تطيعوه تهتدوا
 وما على الرسول الا البلاغ المبين قال محمد بن حرب الهلالي ثم قال
 جعفر بن محمد يا ايها الامير لو اخبرتكم بما في حمل النبي
 علياً عند خط الاصنام من سطح الكعبة في المعاني التي ارادوا
 به لقلت ان جعفر بن محمد لمحجنون فحسبت من ذلك ما قد
 سمعت ففهمت اليه فقبلت راسه وقلت الله اعلم حيث
 يجعل رسالته كفت محمد بن حرب كافي

الصلاة
 جميع هذه وهي
 في الاصل
 الوعد عندنا
 فاء الفصل
 دعوتنا عنه
 التاء في اخرو
 حاشية
 منه

الحكم
 العلم والفقه
 والقضاء
 بالعدل مجمع
 حاشية
 منه

پس کفتم زیاد کن مرا یابن رسول الله حضرت فرمودند تو اهل بهم
 هستی از برای زیادت بدرستی که رسول خدا جل فرمود
 علی را بر ظهر خود را روده نمود و یابن حل اینکه علی پدر او لا دست
 و امام ائمه است از صلب او همچنانکه تحویل و تقلیب نمود
 رداء خود را در صلوٰه استسقاء و راده کرد و اینکه اعلام کند
 اصحاب خود را باین تحویل رداء اینکه جذب یعنی خشتک آبی و تحوط
 سالی تحویل یافت و مستقل شد بآبدن آبها و سبزی صحراها
 ابن حرب گفت که پس کفتم زیاد من را از برای من یابن رسول
 پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را و راده فرمود باین بر
 داشتن اینکه اعلام فرماید قوم خود را اینکه علی آن کسیست
 که سبکت میکند ظهر رسول خدا را از آنچه بر اوست از دین
 و وعده با و او میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعده با
 از جانب آن حضرت پس کفتم یابن رسول الله
 زیاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول حضرت امیر را بجهت آنکه اعلام کند باین برداشتن اینکه
 برداشت او را و برداشت او را مگر از جهت آنکه آن حضرت
 معصوم بود و محتمل نشده بود سپح گناهی را پس افعال او در نزد
 ما نس حکم الله است و اصحابه بواقع است از جهت شان
 عصمت و تحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند
 تبارک و تعالی حمل کرد بر من گناهای شیعیان تو را پس آمرید
 آن گناهای را از برای من و این است قول خدای تعالی که
 میفرماید ستیج کردیم از برای تو ستیج ظاهری از جهت آنکه آمرید
 فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از گنا
 تو و آنچه تو خیر شود از گناه تو و قتی که نازل فرمود خداوند
 تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیه شریفه را که
 یا ایها الذین آمنوا علیکم نفسکم یعنی ای کسانی که
 ایمان آورده اید بر شماست که نگاه دارید نفسهای خود را
 حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست که نگاه دارید
 نفسهای خود را ضرر نمی رساند شمارا که ای دیگران هرگاه

شمار بدایت باشید و علی نقی من است و برادر من است
 پس بد رستیکه او مطهر است و معصوم است کمرای و شقاوت
 از وجود او منتفی است پس تلاوت فرمود این آیه شریفه را
 قل طیعوا الله الی آخر الایه یعنی اطاعت کنید خدای تعالی را
 و اطاعت کنید رسول را پس اگر روگردان شدید از اطاعت
 پس بر رسول است آنچه متحمل شده است از بار تکلیف و اطاعت
 و بر شماست آنچه محتمل شده آید از بار تکلیف و اگر اطاعت کنید
 خدا و رسول را بدایت می یابید و نیست بر رسول مکر رسانیدن
 ظاهر گفت محمد بن حرب بلالی که پس حضرت
 امام جعفر علیه السلام فرمودند که ایها الامیر اگر خبر دهم تو را
 بحمیسع آن معانی که اراده کرده بود مذنبی صلی الله علیه و آله
 در برداشتن علی در نزد انداختن اصنام از سطح کعبه هر آینه
 خواهی گفت که جعفر بن محمد^ص مجنون شده است پس
 کفاف است تو را از این معانی همان قدر که شنیدی^{علم}
 گفت پس برخوایتم و یوسیدم سر آن بزرگوار را و کفتم الله

حیث یجعل رسالته و این حدیث شریف از جهات
 عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است و بعضی از فقرات
 حدیث که فی الجمله خفائی داشت در حاشیه بتوضیح آن پرداخت
 و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب دارد روایتی است
 که در غایت المرام از امامی شیخ علیه الرحمه روایت میکند که
 حضرت امام حسنؑ فرمودند که شنیدم از جدّم رسول خدا
 که می فرمود
 که خلقت من نور الله عز و جل
 و خلق اهل بیت من نور من نور هم و سایر خلق
 فی النار یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدم
 من از نور خداوند عز و جل و خلق شدند اهل بیت من از نور من
 و خلق شدند مجبین ایشان از نور ایشان و سایر خلق در آتشند
 وجه دلالت واضح است و اخبار و آثار در ایضاح این مقصد
 بر تبه ایست از کثرت که امکان انکار نیست و همین قدر
 در این مقام کافی است مقصد پنجم در فضیلت
 ائمه اطهار است بر انبیاء و الابرار غیر از رسول مختار

و داعی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد
 که از جمله اسباب فضیلت حضرت خاتم انبیاؑ برسد انبیا
 و سایر ائمه هدی مرتبه نبوت و رسالت است پس گاه
 هست ثبوتی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که انبیا
 و رسل سابقه هم فضل باشند از این بزرگواران از جهت همین دو
 رتبه که واجد آنند و ائمه اطهار فاقدان پس از جهت
 رفع این اشکال میگوئیم که بیان اجمالی آن این است
 که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا نبوت و
 رسالت اصلیه است و دارای ریاست عامه ماصلیه
 الهیه است البته موجب ارتفاع و فضیلت است
 بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین باشند
 ولی نبوت و رسالت سایر انبیا و رسل چون ماخوذ شده است
 از نبوت و رسالت پیغمبر یا پس نبوت و رسالت ایشان نبوت
 و رسالت فرعیه است که در تحت و در مرتبه نبوت و رست
 حضرت خاتم انبیا واقع شده است پس البته

مفضل این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود
ایشان نیز از همین جبهه مفضل آن حضرت واقع شده اند و
ذکر شد که ولایت و امامت ائمه علیهم السلام همان امامت
و ولایت خاتم انبیاست که باطن نبوت و رسالت آن سرور
که بنیابت و وصایت بایشان رسیده است پس چنانچه
نبوت و رسالت پیغمبر با رفع و افضل است از نبوت و رسالت
سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت اوصیاء
بزرگوار که عین امامت و ولایت آن عالمقدار
و باطن نبوت و رسالت آن سر عالم اسرار است و
افضلیت ولایت و امامت امام موجب افضلیت خود
امام است و در این خفائی نیست و اما بیان
تقصیه پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت
ذو الجلال درازل الازال که هیچ مخلوقی را
هنوز بر صحنه وجود نیاروده بود مخفی بود پس دوست
داشت که شناخته شود پس مشیت او جل جلاله تعلی

گرفت که مخلوقی را خلق فرماید که او را بشناسند و معرفت
براتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه
خود حضرت رب العزت در حدیث قدسی باین مقصود

تصحیح فرموده می فرماید کُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ

اَنْ اَعْرِفَ مَخْلَقَتِ الْخَلْقِ لِكِيْ اَعْرِفَ یعنی بودم کنجی

مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق

کردم خلق را از جهت آنکه شناخته شوم و همچنین در قرآن معجز

بیان خود می فرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي

امام علیه السلام فرمودند ای آلایعزفون یعنی خلق نکردم

جن و انس را مگر از جهت معرفت پس بمقتضای این مشیت

خالق متعال اول نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان

و بعلم خود مطلق شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و

ذوات اوصیای آن بادی دو جهان که ذواتی است

شایسته بارگاه قرب الهی و سزاوار فیوضات نامتناهی

حضرت سبحانی و قابل تحمل علوم و اسرار خالق ربّانی

و در ذات عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور
 نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اولاً نور و روح
 مبارک خاتم النبیا صلی اللہ علیہ و آلہ را بر صفت وجود آورد و از
 آن نور مکرم ارواح و انوار اوصیاء آن سید معظم ازینست
 انشائی عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهره را مثل سایر ارواح
 بشریہ بر مقتضای بشریہ مخلوق و مجعول نمود پس
 این انوار زبان بتقدیس و تجید خداوند مجید کشودند و خداوند
 معبود و برحق و خود را عبد مطلق دانسته کمال
 عبودیت خود را که مسبب از اعلام مرتبه معرفت حضرت رب
 العزت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این
 انوار و ارواح منوره خلق فرمود بر پنج ترتیب و ترائی بر
 وفق مشیت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را
 جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی اقتضا
 و اتحاد جهت بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات وجودات
 این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و وجه این

تساوی آن است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از مخلوقات خود و هیچ جهتی احتیاجی در او متصور نیست که غرض از خلقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود که هر صنف از مخلوقات را از جهت رفع احتیاج خاصی مخلوق نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فریاد نماید تا آنکه در مقتضیات بدایع تفاوت و اختلاف

حاصل گردد و چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر نیز اشاره باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کنت کما کنفتیا یعنی بودم کنج مخفی چه کنج محتاج به کشف نیست و هر س محتاج بکنج است پس وجه تعبیر بکنج در

حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق در خلقت مخلوقات از همه آنها بی نیاز است و همه مخلوقات محتاج با وی میباشند و در بیان جواب از اشکال اخبار طینت گذشت که این تفاوتیکه در مراتب جن و انس پیدا شده است تفاوت عارضیه است که بعد از خلقت اولیه درجه از جن

اختیار ایشان و تسبیح اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال
 هم مقتضای همان اختیار را از جهت جزمی آن اختیار
 جبهه ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی
 طینت و جبهه ایشان را مناسب به آنچه اختیار
 نموده اند در آن عالم در این عالم مقرر فرموده است و
 دیگر آنکه نفس در هر عالم هر خلق و هر صفت که متعلق
 شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکه نفسانی خود قرار
 داده باشد هرگاه به عالم دیگر انتقال نمود بر همان
 ملکه خلق و صفت محشور می شود این است که در حدیث آمده
 که مَنْ أَحَبَّ حَجْرًا حَشَرَ لَوِیمَ الْقِیَمَةِ معنی
 در این عالم اگر کسی سنگ را دوست بدارد و در قیامت با او حشر
 خواهد شد و دلیل دیگر آن قبل عقل و تسبیح
 خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در بُعد و ابداع آنکه
 خلقت مبدعات بحصر عقلی از چهار قسم خارج نیست
 اول آنکه کلاً مجهول بر عبادت خلق شده باشند

دوم آنکه کلاً مجبور بر معصیت خلق شده باشند
 سیم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبور مخلوق
 شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل
 مختار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی و مقتضیات فردی
 از افراد سلسله آحاد مبدعات واقع شده باشد
 اما بطلان اول واضح است چه که بالعیان والوجدان از
 حال خود و غیر خود می بینیم که مجبور بر عبادت نیستیم و اوج
 معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت و همچنین
 بطلان دوم چه که می بینیم اشتغال بسیار از مومنین با
 بطاعت و عبادت و عبادت انبیا و اولیا بسبب
 حذر و ترسیده که امکان تشکیک در آن نیست
 و همچنین است بطلان سیم بجهت لزوم ترجیح بلا مرجح از فساد
 حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجح باطل است باجماع کل
 ذوی العقول از مذاهب اویان پس باقی ماند در معرض
 وقوع و ثبوت شکی چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

قائل مختار و هو المطلوب و تقریب دیگر بر این طلب
 مستنبط از آیه شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون
 که مقتضای آیه شریفه خداوند متعال خلق فرموده است
 بن و انس را جهت عبادت و معلوم است که عبادت
 بریه نخواستہ است از ایشان و الا ایشان را مجبور و مجبور
 را طاعت خلق می فرمود بجهت آنکه گویند که نتوانند از
 مقتضای آن خارج شوند و خلاف آن در نزد ما بالحق
 البیان مشاہدہ است چنانچه گذشت پس
 معلوم شد که مراد از عبادت در آیه شریفه عبادت
 اختیاریہ است و لازمه عبادت اختیاریہ آن است که
 لا بریک جهت و یک اقتضا مخلوق شده باشند تا معلوم
 شود که کیست که با اختیار عبادت میکنند و کی انحراف
 یورزد پس هرگاه معلوم شد تساوی
 ملقت نفوس و ارواح مخلوقات عالم امکان در برابر
 ملقت پس اولاً خداوند متعال بذل خوا

و عقل نمود بر کل ایشان بر وجه کفاف تا بشناسند خالق خود
 با آثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر
 ایشان تکمیل و آشکار نمود که هیچکس را مجال انکار نماند در
 اذعان بوجود خالق چنانچه تقصیری نیز از آن در بیان
 جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت
 پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود
 ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر
 ایشان بسط و فرمود و ظهور قابلیت ذرات
 موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و
 موکول نمود پس اول کسیکه با پر دایره قبول
 جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بر مقتضای کل او امر و
 نواهی حتمی است سبحانی و جهت همت کماشت و محمل
 همه عاصب و بلا یای عالم ناسوتی را در رضای معبود
 خود بجان و دل قبول نمود ذرات با برکات سرور کائنات
 و خلایق موجودات بود که قبول جمیع این مراتب برتر

حـدق و حقیقت نمود و بعد از آن اقتدا فرمود بان نور
 مبارک و جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا
 علی مرتضیٰ و یازده نفس پاک ادلا دان امیر مومنان
 پس خداوند متعال این بزرگواران را بر جمیع نفوس و
 ارواح برتری داد و سروری بخشید و مقدمات
 و پیروان ایشان را با وج سعادت رسانید پس بقبول
 ایشان بار همه تکالیف را و تجید و تقدیس ایشان خداوند
 مجید را سایر ارواح استیاء و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمود
 تقدیس و تجید نمودند و بمقام اعلیٰ و اسما رسیدند و
 جمیع صنوف ملائکه تقدیس و تجید ایشان تقدیس و تجید
 نمودند و مرتبه بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع
 سابقین و ملائکه مقربین گردیدند و اگر قبول تقدیس
 و تجید این انوار نبود و این تسلیم و ارشاد از ایشان بطنبور
 نیامده بود هیچ روحی پی بحقیقت هیچ نفسی صاحب
 معرفت نمیکردید و از این جهت جمیع مخلوقات

و موجودات مرتبه سروری یافتند و علت عالم
و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتی که
منظور نظر حضرت رب العزت بود از خلقت ممکنات
از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان
پی بطریقه معرفت و عبادت برد و چون همه این استعداد
و قابلیت در این ارواح طیبه در عالم الهی مکنون بود پس
ماده وجود از جهت این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات
عالم امکانی بطیفیل این ارواح نعمت وجود یافتند
نظیر آنکه هرگاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خان نعمت
گستراند طفیلیان بسیار نیز از آن خان کامیاب می شوند
پس خان نعمت وجود اولاً بالذات از جهت روح
حضرت خاتم و امیر اکرم دیار دهر زندان امام مکرم
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود
نسبت باد بالغیر و بالتبع است چنانچه اخبار
بسیارنا طوق بیان است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواهد آمد و همچنین سایر نفیوضات و مناصب
 و درجات عالیات بهر کس از انبیا و اولیا که
 دست یاب کردید اگر چه از حسن اختیار و شایسته
 ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفته ولی اصلاً
 و بالذات از آن مصاد فیوضات و اسباب وجود جمیع
 کائنات مأخوذ شده است پس نبوت
 و رسالت خاتم انبیا اصل جمیع نبوتها و رسالتها است
 و همچنین ولایت و امامت آن سرور که باطن نبوت و
 رسالت است و عین امامت و ولایت اوصیاء
 آن حضرت است اصل جمیع ولایتها و امامت^{ست}
 پس به یکس از انبیا چه اولو العزم و چه غیب اولو العزم
 و همچنین اولیاء و خلفاء ایشان باین مناصب و مراتب
 سرافراز شدند مگر بطیفیل این انوار پس هیچ
 کس از ایشان نمی تواند هم سیری و برابری نماید باین
 بزرگواریان حاصل آنکه مقام مراتب مناصب

ایشان مثل وجودشان صیقل و مجعول بالذات است
 و مقام و مراتب دیگران و مناصب ایشان مقام فرع
 مجعول بالعرض و بالتبع است و شکی نیست در افضلیت
 مقام اصل نسبت بمقام فرع و از جهت تمییز این
 مقصد مطلبی نظر آید که بیان آن استحکامی در بیان عقاید
 مؤمنین بطهور می انجامد و رفع اشکالی بر آن مترتب میگردد
 و آن این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر بر ممکنات
 عالم امکان انداخته ذات پیغمبر آخر الزمان را شایسته خلقت
 وجود یافت و از جمیع ممکنات او را باین نعمت
 عطا نواخت و علت غائی کل موجودات است
 پس سؤال می شود که شکی نیست که ذات پیغمبر آخر الزمان
 و مثل این ذات از جمله ممکنات است و قدرت خالق
 متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السواء است
 پس ترجیح این ذات را بوحده خلقت و سایر ذوات
 ممکنه مثل این ذات را محروم فرمودن از این نعمت

محتاج بر حج است و مزج معلوم نیست و ممکن نیست
 جواب از این سؤال و اشکال باینکه مزج در این مقام مشیت
 و اراده خالق است چه که اراده خالق اگر محتاج بر حج دیگر
 باشد پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود

و محتاج خواهد بود و اراده خود بر حج دیگر و حال آنکه احتیاج
 بر خالق محال است و مرید علی الاطلاق است

و این جواب اگر چه صحیح و متین است ولی خلط
 لطف و حکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات دایره
 تخصیص بخلقت و ایجاد فرماید و ذوات ممکنات عالییه
 در سبیل امکان و اگذار نماید و اکتفا از آن ذوات بخلقت
 یک ذات فرماید پس جواب شافی از این

اشکال آن است که این معین است که اثر قدرت
 خداوند متعال بر ذوات ممکنات بقهر و ایجاب است
 یعنی هر ممکن را که بخواهد بر عرصه وجود آورد و باراده و مشیت
 بر وجه ایجاب موجود می فرماید و اما در افعالیه

عبد در آن افعال فاعل مختار است و از اختیار عبد صادر
می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق
نیست بلکه مستند به قدرت خود عبد است پس
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجا جمیع ممکنات
همچنین عبد نیز بحیل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه
در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که
از عبد صادر میشود و خدای متعال جزائی از جهته او مقرر فرموده
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس کاهست که از
عبد صادر می شود با اختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگردد مثل سغیر آخر الزمان
شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت اله
نیست بلکه نتیجه اختیارات و افعال قبولیه خود آن ذات
حقیقت آگاه است پس در این مقام میگوییم
که خداوند متعال متشکیکه مشیت او تعلق گرفت که ارواح

ممکنات را ایجاد فرماید نظیر افکند جمیع احاد ممکنات و بعلم خود
 مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیه ایشان از حیث قبول
 و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیث اقیاع فعلیه مقتضیات
 قبولشان در عالم خلق و حسام پس آن که خدا
 خود را تابع رضای معبود گرداند و از طریق مرضی معبود
 نور و مقتضیات نفس بشریه را در جنب او امر و نواهی
 خالق خلق و مضمحل نماید که اگر کت عالم از بلایا
 و محن و مصایب و من توجه بذات او نماید و در راه و
 رضای خالق خود هیچ سستی و تزلزل در ارکان نیاید
 او پیدایش و بالکل از خود بگذرد و قیام
 کرد و اگر عمر و هر با و داده شود و حیران کل مشتیات
 نفس سیری بر او حتم کرد و آن تکالیف را در رضای معبود
 خود بجان حامل و آن حرمان را بعین خوشنودی قایل شود
 حاصل خلقی که از حیث قبول و استیاء و عمل جمیع
 مرضی حضرت پروردگار محبوب مار کا و خالق کرد

و تکالیف
 و هر وقت
 امر و نهی بر
 او عمل شود
 صبح

بل شانه کرد و منحصر دید بذات نیکو صفات خاتم النبیا
 بعد از آن ذات بذوات امنای شریعت و اوصیا
 لریقت آنحضرت یعنی امیر و جهان و یازده
 فرزندان برگزیده خالق مشان لهذا اولاً و بالذات
 وجه راوی قبل از خلقت کل موجودات بایجاد این انوار
 نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد
 کل کائنات و معلم کل موجودات فرمود پس شایسته
 این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند جل و علا
 شامل این ارواح طیبه گردید از قبل قبول و اختیار
 خود این حضرات بظهور پیوست نه آنکه از اثر قدرت خالق
 بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات
 عالم امکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال بجا
 آن نیز جود می فرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین
 فیض محروم نمی نمود بی اگر خداوند متعال نخواهد با اثر قدرت
 و تفسیر ایجابی مثل همین خاتم خلق و سراید هیچ چیز مانع

اوست و هیچ چیز در مجرای قدرت که محال نیست ولی
 اقتضای آن خلقت بر وجه مقرر و جبر خواهد بود و طاعت
 و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت جبریه خواهد
 بود و بیان شد که عبادت جبریه محط نظر و مقصود خالق متعالی
 نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم انبیاء و ائمه
 بهی افضل جمیع مخلوقات اند بفضلیت استحقاقی ذاتی
 و اخبار بسیار نیز دلالت میکنند بر این فضیلت که
 جمله آن اخبار راست روایت صدوق علیه الرحمه بکسان خود
 از عبد الصالح بن هر دی از حضرت علی بن موسی الرضا
 و آن حضرت از آباء خود و احدی بعد و احدی علی بن
 ابی طالب علیه السلام پس آن حضرت فرمودند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما خلق الله خلقا
 افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي عليه السلام
 فقلت يا رسول الله افانت افضل ام جبرئيل فقال يا
 علي ان الله تبارك وتعالى فضل انبياءه المرسلين

علی ملائکة المقربين وفضلته علی جمیع النبین و المرسلین
 و الفضل بعدی کت یا علی و لائمه بعدک فان الملائکة
 من خدامنا و خدام محبنا یا علی الذین یملون العرش و
 من حوله یسبحون بحمد ربهم و یتغفرون للذین امنوا بالانبیاء
 یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرودند خلق نکرده است
 خداوند متعال حسیله را افضل از من و نه هم مکرم تر بر او از
 من پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند که عرض
 کردم یا رسول الله آیا تو افضل هستی یا جبرئیل پس حضرت
 رسول فرمودند یا علی خداوند تبارک و تعالی تقضیل داده است
 انبیاء مرسل خود را بر ملائکة مقربین و تقضیل داده است مرا
 بر جمیع انبیاء و مرسلین و فضل بعد از من برای توست یا علی و از
 برای ائمه بعد از تو پس بدستیکه ملائکة از خدام ما و خدام محبتین
 یابند یا علی کسانی از ملائکة که بر میدارند عرش را و کسی که
 حول عرشند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار خود را و استغفار
 و طلب آمرزش میکنند از برای کسی که ایمان آورده اند بولایه

یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوی ولا الجنة ولا النار
 ولا السماء ولا الارض فكيف لانكون افضل من الملائكة وقد
 سبقناهم الى معرفته ربنا وربه يسوع وتبليده وتقدسيه بان
 اول ما خلق الله عز وجل ارواحنا فانطقنا بتوحيده وتكميده
 ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نوروا واحدا استنطقوا
 امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة انما خلق مخلوقون وانه مثبته
 عن صفاتنا فسبحت الملائكة تسبيحا وترتبه عن صفاتنا
 فلما شاهدوا عظم شاننا اهلنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله
 وانا عبيد ولسنا بالهة يجب ان نعبد معه او دونه فها هو
 لا اله الا الله الى آخر الحديث حضرت رسول الله

فرمودند یا علی اگر نبودیم با خلق نمیگردید و خداوند متعال
 آدم را و نه حواری و نه جنت و نه نار را و نه آسمان و نه زمین را
 پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و حال آنکه سبقت کردیم
 ایشان را بسوی معرفت پروردگار و تسبیح و تهلل و تهلل
 خالق متعال از جهت آنکه اول چیزی که خلق فرمود خداوند

عز وجل ارواح ما بود پس گویا فرمود ما را بتوحید

و تمجید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده

کردند ارواح ما را نور واحد بزرگ شمرند امر ما را

پس تسبیح کردیم حضرت رب العزت را از جهت آنکه بدانند

ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزّه است از صفات

ما پس تسبیح کردند ملائکه تسبیح ما و تنزیه کردند بر

شان ما را تهلیل کردیم خداوند را از جهت آنکه بدانند ملائکه اینکه

خدائی نیست بجز معبود و برحق و ما عبید و بندگان اویم

و نیستیم الهه مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم

با و در مرتبه بعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند

متعال را و آواز با ملائکه الا لله بل الله بنمودند و حدیث طولیت

و اکتفا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار روایت

جابر بن یزید جیفی است که گفت قال

ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام کان الله ولا

شیء غیره لا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتداء من خلق

خداوند از صفات
ما پس چونکه مشاهده
کردند
صح

خلقه ان خلق محمد أو خلقتنا اهل البيت معه من نور عظم
 فاقمنا اظلة تحضراء بين يديه ولا سماء ولا ارض ولا
 مكان ولا ليل ولا نهار ولا شمس ولا قمر ففضل نورنا من نور
 ربنا كشعاع الشمس من الشمس الى ان قال ثم خلق الله آدم
 من اديم الارض ونفخ فيه من روحه ثم اخرج ذرية من صلبه
 فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية ولمحمد بالنبوة ولعلي بالولاية
 اقر منهم من اقر ووجد منهم من وجد فكلنا اول من اقر
 بذلك ثم قال لمحمد وعزتي وجلالي وعلو شأني لو لاك ولو
 علي عمتر كما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت
 الجنة ولا النار ولا المكان ولا الارض ولا السماء
 ولا الملائكة ولا خلقتا يعبدني ثم قال ابو جعفر فحين
 اول خلق الله واول خلق عبد الله وسبحه وحمده
 سبب خلق الخلق وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة
 والسموات فنبأ عرف الله ونبأ وحد الله ونبأ عبد الله
 ونبأ اكرم الله من اكرم من جميع خلقه ونبأ اناب الله

من اثاب وعاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمہ حدیث
 انکہ جابر بن یزید جعفی کہ راوی حدیث است گفت کہ حضرت
 ابی جعفر امام محمد باقر علیہ السلام فرمودند کہ بود خداوند
 متعال و نبود با او هیچ شیئی نہ معلوم و نہ مجهول پس
 بول چسبید کہ خلق کرد این بود کہ خلق کرد محمد را خلق
 ما اہمیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
 کرد ما را و اطلہ خضر او در پیش روی خود و حال انکہ نہ آسمان
 بود و نہ زمین و نہ مکانی و نہ شب و نہ روزی و نہ آفتاب
 و نہ ماہ پس فضل نور نسبت بنور پرور کار ما
 مثل شمع شمس است نسبت بشمس تا انیکہ فرمودند
 پس خلق فرمود خداوند متعال ادم را از خاک خالص
 زمین و دیمید و را از روح خود پس پروں
 آورد و زریہ او را اڑ صلب او پس گرفت بر ایشان
 میثاق را از برای خود بر توبتہ و از برای محمد بہ نبوت و از
 برای علی بولایت استوار کرد از خلق ہر کس کہ اقرار کرد و کما

کرده هر کس که انکار کرد پس ما اول کسی بودیم که اقرار
 کردیم بر بوبیته و آنچه ما موردیم بآن پس خالق متعال فرمود
 از برای محمد که تسبیح عزت و جلال خودم و علو شان خودم که اگر
 مقصود وجود تو و علی و عترت شما که باوین و مهدیین و رایشان
 هستند بنو و خلق نمیکردم بخت را و نه هم نام را و نه مکان و
 نه زمین و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند
 پس حضرت فرمودند که ما اول خلقی هستیم که ابتدا فرمود
 خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی هستیم
 که عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما
 سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم
 خدای متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین پس بجا
 شناخته شده است خدای متعال و بما توحید کرده
 شده است با عبادت کرده شده است و سبب اکرام کرده است
 خداوند متعال هر کس که اکرام کرده است از سبب خلق
 خودش و سبب ثواب داده است بهر کس

که ثواب داده است و عقاب فرموده است هر کس را
 که عقاب فرموده است تا آخر حدیث و حدیث طویل است
 و آن جمله آن اخبار حدیث طویلی است و فضیلت ائمه اطهار
 که ابن بابویه در کتاب النصّوص علی الائمه الاثنی عشر متصرّف
 شده است و سید باشم بحرانی اعلا الله مقامه در غایت المیرا
 بتمامه ذکر فرموده است و در آن روایت است که حضرت
 رسول بعد از بنیان برخی از کیفیت معراج فرمودند

فاوحی الله الیّ یا محمد انّی اطلعت علی الارض اطلّاعه فاخترتک
 منها وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیاً فاخترت منها علیاً
 فجعلته وصیک و وارث علمک و الامام من بعدک و
 اخرج من اصلاکم الذریة الطاهرة و الائمة المعصومین
 خیر ان عالمی فلو لاکم ما خلقت الدنیا و لا الآخرة و لا الجنة
 و لا النار یا محمد اکتب ان تراهم قلت نعم یرب فنودی
 یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی و اذآ انا بانوار علی و الحسن
 و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
 و الحجة و الحجة سیلا لاء کانه کوکب در می افلقت یارب من
 همثولاء و من هذا قال یا محمد هم الائمة من بعدک و المظهر
 من صلبک و هذا الحجة الذی یملاء الارض قسطا و عدلا و
 یشفی صدور قوم مؤمنین الی آخر الحدیث ترجمه آنکه حضرت
 رسول فرمودند که پس وحی فرستاد حضرت رب العزة
 بسوی من که ای محمد اطلاع ینستم بر زمین بیک اطلاع یافتنی
 پس اختیار کردم ترا از زمین و ستار دادم ترا بنی
 پس اطلاع ینستم تا نیای پس حنثیار کردم از زمین علی پس
 کردانیدم او را وصی تو و وارث علم تو و امام از بعد
 تو و پیرون خواهم آورد از اصلا ب شما ذریه طاهره و
 ائمة معصومین را که خواهند بود خزان علم من پس
 اگر نبودید شما خلق منی کردم دنیا را و نه آخرت را و نه
 بهشت و نه جهنم را یا محمد آیا دوست داری که چنین
 ایشانرا کفتم بی ای پروردگار من پس نداشدم که ای

محمد بلند کن راس خود را پس بلند کردم راس خود را پس در این
 هنگام مشاهده کردم انوار علی را و حسن حسین و سایر ائمه
 از ولد آن حضرت را با حضرت حجه علیه السلام و حجه در میان
 ایشان روشنی میداد که کوپا کوکبی بود در می پس گفتم
 یا رب کیستند این جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود
 یا محمد ایشان امان هستند از بعد تو و مطهر و ن هستند از
 صلب تو و این حجه است که پرمیک در زمین را از حیث
 قسط و عدل و شفای بخش سینه های مؤمنین را و حدیث
 طول است و اکثاف قدر حاجت شد پس هر یک از این حجاب
 نشانه صریح است در مطلب یعنی فضیلت ائمه اطهار بر غیر این
 سابق و الا تبار و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلب میکند
 روایت عبداللہ بن ولید است در بصائر الدرجات

قال قال لی ابو عبد الله امی شیئی یقول الشیعة فی علی و موسی
 و امیر المؤمنین قلت یقولون ان علی و موسی افضل من امیر
 المؤمنین قال فقال ایزعمون ان امیر المؤمنین قد علم عالم

کوکب در
 یعنی ستاره
 بسیار روشن
 که نفوذ کند در
 ظلمت و غیبت
 بردار و بپوش
 بسوی در از پیش
 سفیدی و صفا
 منه

رسول الله قلت نعم ولكن لا يقدرتمون على اولى الغرم من الرسل
 احد قال ابو عبد الله فما صمهم بحكم الله قال قلت في
 ابي موضع اخا صهم قال قال الله تعالى لموسى وكتبنا
 له في الاواح من كل شئ علمنا انه لم يكتب لموسى كل شئ
 وقال الله تبارك وتعالى لعيسى ولا بين لكم بعض الذنبي تخلفون
 فيه وقال الله تعالى لمحمد وجئنا بك شهيدا على هؤلاء ونزلنا

عليك الكتاب تبينا لك شئ
 يعني عبد الله

بن وليد گفت حضرت ابی عبد الله من سرمود که چه چیز
 میگویند شیعه در عیسی و موسی و امیر المؤمنین گفتیم میگویند
 که عیسی و موسی افضلند از امیر المؤمنین پس حضرت

فرمودند که آیا همان میکنند انیکه امیر المؤمنین تحقیق
 میدانست آنچه را که میدانست رسول خدا گفتیم بی اینرا قائلند
 ولی مقدم نمیدارند بر او لو الغرم از رسل احدی را حضرت

ابی عبد الله فرمودند مخاصمه کن ایشان را بکتاب الله
 عبد الله بن ولید گفت بحضرت عرض کردم که کدام موضع

از کتاب الله مخصوصه کنم با ایشان حضرت فرمودند خداوند
 متعال می فرماید از برای موسی ^{علیه السلام} و کتبتنا له فی الاصحاح
 من کل شیء یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که
 آن زبرجده بود از هر شئی و آنستیم که نوشته نشد
 از برای موسی هر شئی یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدو
 من تبعی ذکر می شد و حال آنکه با من ذکر شده است که افاد
 بعض می کند و فرموده است خداوند متعال از برای عیسی
 و ابین لکم بعض الذی یختلفون فیه یعنی حضرت عیسی
 علی نبینا وعلیه السلام بقوم خود فرمودند که آدم شمارا
 از جهت آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزهای را که اختلاف
 نموده اید و آن ولی از برای محمد صلی الله علیه و آله فرموده است
 و جعلناک شهیدا علی هولاء و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً
 لکل شیء یعنی آوردیم تو را از جهت آنکه باشی شاهد
 بر ایشان یعنی بر امتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی
 قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کننده است هر

عبد
 بقایه
 نیست
 موعظه و تفصیلاً
 لکل شیء فی هذا
 و امر تو که کتاب یافته
 جسمها سازیم
 دار الفاسقین
 حاشیه
 منه

صدر آید
 و یوم نبیعت
 فی کتاب الله شهیداً
 علیهم من انفسهم
 و نبینا لکم
 الی آخر
 حاشیه
 منه

مقصود امام علیه السلام آنکه تفاضل و بلندی مراتب نسبتاً
و اولیاً بر یکدیگر معلوم است چنانچه این معیار و سنجش در کتاب
مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیه شریفه

و اروده در حکایت حضرت موسی و عیسی طاهر است که علم
کل اشياء عطا کرده نشد بایشان از جهت دلالت من بعضی
آیه اولی و تصریح بعضی در آیه ثانیه ولی در آیه متعلقه بحضرت
خاتم النبیا صلی الله علیه و آله تصریح شده است باعطاء
علم کل اشياء بآن حضرت پس دلیل است که آن

حضرت افضلند از حضرت موسی و عیسی که از پیغمبران اولی
الغرم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چه که
آن حضرت حامل علم پیغمبر اند و هر علم که از جانب خالق متعالی
پیغمبر اکرم افاضه می شد از حکم خالق توسط آن بزرگوار
بآن حضرت نیز افاضه می شد چنانچه اخبار در این باب
بسیار است و بنود علمی که خاتم انبیاء عالم بان علم
باشند و بحضرت امیر علیه السلام تعلیم نظر نمایند و اثبات

الفضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعد از قول بفضل است
 خواهد شد مثل اثبات فضلیت سایر ائمه هدی علیهم السلام
 و از جمله اخبار و آله بر مقصود روایت حسین بن علوان است
 مذکور در بصائر الدرجات مروی از ابی عبد الله قال ان الله
 خلق اولی العزم من الرسل و فضلهم بالعلم و اورشنا علمهم و فضلهم
 فضلنا علیهم و علمهم و علم رسول الله لم یعلموا و علمنا علم
 الرسول و علمهم یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 فرمودند که بدرستی که خداوند متعال خلق فرمود او را و العزم
 از رسل را و تفضیل او ایشان را به علم و علم ایشان و فضل ایشان را
 بوارثت به اعنایت فرمود و تفضیل او را بر ایشان و علم
 ایشان و عالم بود رسول خدا جلومی که ایشان عالم نبودند
 بآن علوم و عالمسیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از این
 صنف اخبار و آله بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلی الله
 علیه و آله از سایر انبیا و عالم بودن ائمه کجیم آنچه عالم بود
 رسول خدا در کتب اخبار کثرت و شیوع وارد است

که محل انکار نیست پس از اینجهت نیز ثابت شد **فضلیت**
 ائمه اطهار بر بنمای و الانتار و از جمله اخبار صحیح
 در این باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن
 اسمعیل از بعضی رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکنند
 روایت نیز در بصایر الله رجاء است راوی گفت که قال
 ابو عبد الله لرجل متصون الثماد و بدعون النصير الا عظم قال
 له الرجل اني بهذا بين رسول الله فقال علم النبي باسم
 اوجي الله الى محمد فجعله محمد عند علي فقال له الرجل فاعلم او
 بعض الانبياء فطر ابو عبد الله الى بعض اصحابه فقال
 ان الله يفتح مسامع من يشاء اقول ان رسول الله جعل ذلك
 كله عند علي فيقول علي اعلم او بعض الانبياء يعني خضر
 ابی عبد الله فرمودند مردی که شما مص می کنید و می
 نماز در یعنی می کنید در مقام تشکی آسمانی را که بدون ماده است
 و منبع و مجرای در او نیست که بطریق او فی ارفع تشکی
 نماید و او میگذارد خضر اعظم را پس آن مرد عمر

قول
 پس از این
 جهت یعنی
 جهت علم
 و اعلیت
 حاشیه
 منه

عبد
 الثماد
 هو الماد قبل
 الزی لا ماده
 له والكلام
 مجمع
 حاشیه

کرد چه قصد فرموده اید باین مثل باین رسول الله^ص
 پس حضرت فرمودند که علم نبی را خداوند متعال بآ
 وحی فرستاد بسوی محمد^ص پس قرار داد کل او را محمد^ص در نزد
 پس آن مرد عرض نمود که پس آیا علی^ع اعلم است یا بعض
 انبیا پس نظر فرمود حضرت ابی عبد الله^ع بسوی بعض اصحاب
 خود پس فرمود بدستیکه خداوند میکشاید راه های کوشها
 هر کس را که بخواهد میگویم که رسول خدا قرار داد جمیع را بعلوم
 بپسیرد که علی اعلم است یا بعض است

استبعاد از امام از جهت آن بود که فتیله که بیان شد که علم
 جمیع انبیا نزد حضرت امیر آمد پس لازمه آن آن خواهد شد
 که حضرت امیر از همه سرد انبیا اعلم خواهند بود چه که نزدیک
 یک از افراد انبیا علم جمیع انبیا نبوده است و اخبار
 در این معنی بسیار است که اگر بقتضیل آنها پرداخته شد
 خارج از وضع این وجیزه خواهد بود و بعض از اخبار وارد
 در مقام اگر چه اختصاص بحضرت امیر دارد ولی در عموم

استدلال تمام است چه که در سایر ائمه علیهم السلام
بعدم قول بفضل تمام خواهد شد بجهت آنکه هیچ کس کمیت
از اهل حق که قائل بافضلیت حضرت امیر باشد از سایر ائمه
و قائل بافضلیت سایر ائمه علیهم السلام نباشد و اگر کم الله

واینا الی صراط مستقیم تم ما هو مقصودی من الکلمات

مستعینا بالله حامدا له شاکرا علی نعمائه فی

یوم السابع من رمضان المبارك

من سنة ثلاثمائة واثنتين

بعد الالف من الهجرة

النبویة علیه وعلی

اله آلاف النساء

والتحیة

امین یا

الحامین

بسم الله الرحمن الرحیم
فی هذا الحرام من جملة ما
نزل من القرآن من جملة ما

در مطمح عارفان واقع می شود
و این چه توفیق و توفیق
الملك و توفیق الملك

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بعد این جواب از سؤال و تشکیکی است که فهمیدن آن
 رتبه مترشدین طریق هدایت دلیلی است ظاهر و با
 با هر پس الحاق مکتب انوار الابصار کردید که مؤمنین از آن
 نیز مستفیع کردند **شخصه از اهل عرفان در**

و راقیه که از تحریر عرفانیّه خود گذرانیده است سؤال از مرتبه
 معراج خاتم انبیاء روح العالمین فدا نموده که آیا عروج
 بمعراج در مرتبه نبوت آن حضرت واقع شده است
 یا در مرتبه ولایت آن سرور و بر هر یک از تقدیرین اشکال
 و ایرادی وارد آورده است ضرور شد که اولاً عبارات
 اول نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن پردازم بعبارات

۲
 او
 که متعلقه باین
 مقام است
 بعین عبارت
 صحیح

سحله که هر عامی بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسه عوام
 نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است
 براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل
 انیت خدمت صاحبان افنده منسیره
 زحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع
 فذاه در مقام نبوت آن حضرت بوده یا در رتبه ولایت
 آن سرور میرکاه فرمایند در رتبه نبوت این
 شرف حاصل فرمود پس بعید چرا که غرض از نبوت
 ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسوت
 و خلق مرتبه انباء و رسالت و پیغام بری با الالیش رنگ
 و صفات حسیه بیشتر که حیوانیت در کمال و کثرت و تعالت
 هیولانی متکثره عرضیه ارضیه را دریافت عالم
 لاهوت و شرف لقای ذات اقدس و وصول بان
 مقام اسنا لا یکن و محال چرا که با الالیش رنگ و صفات
 حسیه عرضیه صعود یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه مکا

و زمان و حال بر آن ساحت اقتداس تقریر پذیرد با آنکه
 غیر تقریر مکانی اجسام و صفت را مجال محال
 و هرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشریف معراج حاصل نمیشود
 چه که ولایت در مقام علو و اخذ از حق مربوط بنور و جوهر صفت
 منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان و احادیث
 شواهد بر این مدعا مستلزم است اما محول مستکملین و منقولین
 له دار و مدار شریعت و دین مبتین در کف اقتدار ایشان است
 و او جایزند است از تفوق و تشریف و ولایت بر نبوت
 پس از آنکه نبوت را که تفوق و علو بر ولایت دارد
 ممکن عروج نباشد ولایت که ظال آن مرتبه و در
 رتبه واقع چه گونه صدق ادراک این مرتبه بر او نمایم
 اصلاً بهیچ قاعده درست نیاید تا با اینجاء عبارت
 این سائل مستشکل بود و بعد از این هم سطور و چند تقریر
 این اشکال در حیرت تحریر در آورده است که مرجع آن نیز همین
 بیان و اشکال مذکور است که حکما از این اشکال رها

شود از آن نیز کافیت و سؤالات دیگر نیز کرده است که
 قابل تقرر و بیان و جواب نیست و در بحث و رد آن تقویت
 زمان و تضمین بیان است پس میگوید و بالله
 التوفیق که قول سائل که یا معراج رسول در مقام نبوت انحضرت
 واقع شده است یا در مرتبه ولایت آن سرور بندگان اینست که
 واقع شده او این قول که علما که دار و مدار شریعت و دین میشوند
 جایز ندانسته اند تقوی و ولایت را بر نبوت قوی است پس
 اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوت است
 و باطن اشرف است از ظاهر چه که نبوت از نباء است و با
 مقام اشبار است از خالق پس مقام آن مقام ظاهر
 و مقام قول است و ولایت از اولویت است یعنی
 اولی بتصرف در امور است از خود است و این مقام مقام
 باطن و مقام فعل است و اشرفیت و تقوی مقام باطن و
 مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول برین و ظاهر است که
 در آن خفائی نیست تفصیل این تحقیق در رساله انوار الابصار

بیان شده است و ولایت و ولایت است

یکو ولایت انکنت که دایره دار نبوت است یعنی وسعت دایره
 آن بقدر وسعت دایره نبوت است یعنی بر هر کس که
 نبوت نبی ص ثابت و دایر است ولایت نیز بر آنست
 چرا که این ولایت ولایت حفظ و اصلاح است و رد نفوس
 ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوه قابله
 معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر
 دایره عالم ناسوت کما انکه اثر نبوت نیز مقصور است بر
 همین عالم چه که این عالم عالم نقص است و محتاج است
 بولی و نبی که باعث بار نبوت مستعد کند ایشانرا از جهت
 متاثر شدن با ثر فوز و فلاح و باعتبار ولایت داخل نماید
 ایشانرا در مرتب سداد و صلاح و اما عالم لاهوت و ملکوت
 که عالم کمال است و هیچ جهت نقضی در آن عالم متصور نیست
 محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در آن عالم عنبر
 صورت پذیر است پس واضح شد که در رشته و

مقام این ولایت و نبوت که نشاء اشکال سائل شده است
عروج بعالم ملکوت نغمه نمودند و ولایت دوم آن است
که در پیش مخلوق نبوده و منحصر در صاعد اول و اکمل و حسن و اول
یعنی ذات خاتم انبیاء روح العالمین فدا شده است و سلب
جعل این ولایت از جهت آن مظهر رحمت آن است که پس از آنکه
مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوق را خلق فرماید
که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بخود و
بخشش خود بنوازند تا آنکه او را بشناسند و بعبادت او بپردازند
پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هوید اگر در پس
بعلم خود احاطه جمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات عالم
استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص و از جهت استغاضه
فیض بر وجه تاصل عنیف قابل آمدند مگر ذرات کبر مع آن سیدان
که از جمیع جهات بدرجه کمال قابل اقتباس انوار فیوضات نامتناهی
حضرت ذوالجلال آمد پس آن ذات اصالة و بالذات
مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اول عالم امکان گردید

و دهور در مجور طاعت و عبودیت حضرت رب العزت حسب
 فرموده تا با قضی مرتبه تقریب و اعلا درجه ترفع منطور لطف مالک
 المملکت گردید پس قادر متعال از پر تو این نور عالم امکان
 خلق نمود و این نور کرم را واسطه و ابائی و علت غائی جمیع
 مخلوقات نمود و او را بر جمیع ماسوا ولایت بخشید و
 جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روانی او قائم گردانید
 چنانچه هیچ فیضی از بند افاض هیچ مخلوقی نرسید که بقبول
 ولایت او هیچ کس مردود از فیوضات رب و دود و نکر دیده
 مگر با نیکار ولایت او عرش عرش گردید و با علایج عرش
 رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت فرشتش فرشتش گردید با
 تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت
 مبدا و مرجع ظهور انوار ابرار گردید عالم ناسوت بعنایت
 همین قبول مطرح جسم متبرکه که سابقین و مهبط نفوس و ذوات
 عالم اسرار گردید حاصل هیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت
 خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و نسبت کل عوالم

بانی

در اصطلاح

عجم معنی

با دست

و عبارت از

علت غائی

است

عینه

در مقام ولایت او بالسواست پس خاتم النبیا در مقام
 این ولایت شرف افزائی عالم ملکوت گردیدند امنیت
 که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطه بین نبی برحق و خلاق مطلق
 بود در این سیر تصور ورزید و در عروج زاید از مقام خود بایست
 بزرگوار معتز گردید و حضرت او را گذشت شد و معراج فرمود
 و از این جهت است که بحسب واقع عند العقل والنقل در این
 سیر معراج عالم بالا و ملا اعلیٰ بشرف قدوم العالی مقام
 و مشرف گردید و چو سیری بر شرف آن بزرگوار نیفزود و چو
 سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از پشت ولایت
 خود در این سیر خارج نگردیدند و تئیم این بیان با عقل
 این است که می بینیم در این عالم دانی و سلطنت جاری
 که نشاء انتزاع عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص
 در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق
 مقام اعلیٰ نگردد و شایسته مرتبه حکومت و ولایت نشود
 مشرف بمناصب عالیه و خطابات علیه نمیکردد و هر قدر

مقام تقریب ترقی کند بمبصب اعلا و خطاب استنا منقحر و
 سرافراز میگرد و تا بمقامیکه شخص اول ریاست و مملکت
 آن سلطان میگرد و دو ولایت کلیه بر همه اهل آن مملکت پیدا
 میکند پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این
 ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای
 او حاصل نمیشود مگر اثر و ولایت او بر جمیع اهالی و ادانی و کثرت
 مقام تقریب او بحضرت سلطانی بر کل بانی آن مملکت پیرای
 ثابت می شود پس معراج آن بزرگوار یک حکمت آن هم آنست
 که اثر تقریب کلیه و ولایت مطلقه آن سرور بر کل عوالم ملکوت
 و ناسوت ظاهر و نهید اگر دو هر چند بر شرف آن بزرگوار
 چیزی نیافزاید و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است
 که هیولای مشرک کثرت عرصیه ارضیه را دریافت عالم لاهوت
 و شرف ذات الهی و وصول بآن مقام استنالا نمیکن و
 محال الی آخر اقال از قلت استعداد قوه علمیه و فکریه و عدم
 معرفت بذات و هیولای مقدس نبویه است

۸۶

و ندانسته است که هیولای متبرکه آن بزرگوار نیز از جنس عالم
اعلا و علیین بوده است کانه خلقت مسنوره نبوی را قیاس
بر خلقت خود و سایر ماس منموده و عروج بآن مکان آسمنا
محال دانسته بجان الله بآنکه هیچ چیز در مجرای قدرت
آله محال نیست و الاقید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم
می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل دیان است که قدرت ذات
حقیقی علی الاطلاق است و مع ذلک عجب است از این
عبادت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول
بآن مقام آسمنا لا یکن محال معلوم می شود که محال
یعنی از برای ذات اقدس آله تعالی الله عن ذلک معین
نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف
لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکب و الالایش نکند
و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد لغو ذلک بآنکه هیچکس از اهل
حق مکان و جهت بر آن ذات مقدس رواندا نسته و نمیدارد
ولا مکان و لا محل میدانند بلی سوء فکر و اقتصار بر عقل

ع
دلیل
براینکه هیولا
خلقت آن
بزرگوار از عالم
اعلا و علیین بوده
است اخبار
طینت است
که بعضی از آن
در مقصد چهارم
از کتاب انوار الاله
بصفا گذشت
و این اخبار را بهر حد
تواتر و صحاب
عصمت وارد
شده است و
در کتب معتبره
نما مثل اصول
فاقی بصفا الله
ست مجاب فی ضایعه
انوار نعمانیه
رایری طایفه
فیرین از کتب

معتبره

باسانید
متعدد ذکر شده
است و هیچ
کس از علمای
اعلام در آن
تشکیک نفرموده
است بلکه
ایشان بر این
اعتقاد جا نیند
حاشیه
منه

نسبت
صح

ناقصه خود و اعراض عین از آیات و اخبار شخص را این تناسخ که
می اندازد حاصل تحقیق در این مقام آن است که نسبت
ذات اقدس اله به جمیع عوالم از حیث احاطه بالسویه است و
حیث جنسیت و شخصیت و مقارنه و مقابله و غیر آن ارضفا
ذوات امکانی نسبت به جمیع ممکنات چه پیغمبر آخر الزمان و چه
آن منزله و مبرری بوده و هست کان الله ولم یکن
معه شیء و الا ان کا کان نهایت آن است که چون عالم
اعلا مظهر رحمت نامنه و قدرت کامله اله است جل جلاله و
اقتضای آن بقای دائمی است و فبا بر آن مترتب نمی شود
و مکان آسایش بندگان خاص و مقربین با اختصاص قرار
فرموده است و عبادت خانه ملائک و ساکنین ملاء اعلا
مقرر داشته و جنات نعیم در آن ابداع فرموده و
عرش و کرسی در آن مصنوع شده و نسبت آنرا بدست
افراد خود داده است مثل کعبه و مساجد در زمین البته اختصاصا
بعالم ناسوت که محل فناء و عناست پیدا کرده و الا کل عوالم چه

عالم کمال و به عالم نقص از عالم ملکوت و ماعتوت و رحمت
قدرت اوست و مطویات به معین اوست و او محیط است
بکل عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و هیچ عالمی
نیست که بتواند احاطه نماید بذات اقدس او یا محل حلول او
شود تا بتوان گفت صعود بسوی او یا مقارنه با او یا مقابله
با او و این عبارات بحسب ظاهر کفر صریح است و الحاد است
و در هر کجا که تقرب ذکر می شود تقرب معنوی مراد است
نه مقارنه و مقابله ظاهری و در تقرب ساحتی و مکانی
اعاذنا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث الذمّه یوم النشأ

وقد فرغت من تسويد الجواب وانا الجيب محمد علي

الخزاسانی الطیبی فی عاشورِ مریضان

سنة الف وثلثمائة واثنتين

من السجدة النبوية

1949

و قد فرغت من تسويد الجواب وانا العجيب محمد علي
الخراساني الطبيب في عاشر رمضان
سنة الف وثلثمائة واثنتين
من الهجرة النبوية
سنة ١٢٣٥
بمدينة قندهار
بأمر صاحبها
محمد علي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر خیمه مؤمنین صدقت آئین پوشده مباد که چون رساله انوار الابرار
 و رساله ملحه با و جامع مطالبی بود که قدری از ائمه مبسوط الی هند و
 و کن بعید بود بجهت آنکه کمتر جمیع مطالب حق دینی و فضایل خاتم انبیاء
 و آل آن سرور کوشش زو مؤمنین این ملک شده است پس
 ممکن بود که راه زمان طریقی حق و خل در مطالب آن نمایند و مؤمنین را
 در ورطه حیرانی و اشتباه اندازند لهذا بعضی از اهل ایمان رساله را
 بنظر انور علمای ارض اقدس علیات عالیات کثر الله امثالهم
 که مدار دین مبین در کف ایشان است رسانیده پس آن بزرگان
 هم تصدیق بر حقیقه و صحت آن نموده و رتبه اول رساله را تمجید و تعظیم
 مع دستخط و مهر شریف خود مزین فرمودند چنانچه بر همان صورت
 اصل نیز بخط چاپ کجای طبع در آمد و ان الله جمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

معلوم باد کہ بعضی از مؤمنین خواہش نمودند کہ تقریظات علما مدظلہم در آخر کتاب بخط واضح با ترجمہ فارسی دہندی تحریر شود کہ ہر کس از مطالعہ آن بھرہ شود لہذا در اینجا نیز با ترجمہ تین در معرض تفسیر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام ہر سالہ انوار الابصار این است کہ ذکر شد
صورت تقریظات سرکار علم العلما ترجمہ الاسلام مجتہد العصر و الزمان نایب الامام
جناب ستاب میرزا محمد حسن شیرازی ۶ متع اللہ المسلمین بقاءہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الَّذِينَ يَسْمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

کسی کہ می شنیدند کلام را پس متابعت میکنند نیکوتران کلام را
جو لو کہ سنی بین کلام کو پس پیروی کرتی ہیں بہترین کلام کو

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ وَ هَذَا أَحْسَنُ الْقَوْلِ

ایں گان ہدایت یافتہ گانند دان انوار الابصار بہترین قول ہست
وہی لو کہ ہدایت یافتہ ہیں اور یہ یعنی کتاب الابصار بہترین تقریظ الکی جائزہ

فَيَتَّبِعْنَ إِتْبَاعَهُ وَ أَحَقُّ الْكَلَامِ فَيُحْسِرُ أَسْتِمَاعًا

پس متابعت متابعت او و حق ترین کلام است پس شکوہت گوش دادن سکرا
پس پیروی پیروی او و حق ترین کلام ہی پس شکوہت سنا او سکرا فی قول

فَإِنَّهُ تَأْلِيفٌ بَارِعٌ وَ جَمْعٌ رَّائِعٌ وَ كِتَابٌ

پس ہر سیکہ اس کتاب الیف است فائق بر تالیفات و جمعی است انجیک از انجمن مولی و کمالی است
پس ہر سیکہ یہ کتاب الیف تالیف ہے کہ تابع بر تالیفی اور جمعی ہی انجمن مولی و کمالی است

نَافِعٌ وَبُرْهَانٌ قَاطِعٌ مُقْتَبَسٌ مَعَانِيهِ مِنَ الْكِتَابِ

نفع دهنده و دلیل بر و اثبات مدعی قاطع اخذ شده است معانی او کی کتاب میں سے

الْبَيِّنُ وَمُؤَسَّسٌ مَبَانِيهِ عَلَى أَحْبَارِ الْأَيِّمَةِ

مبین و بنا گذاشته شده است اصول او بر اخبار ائمہ

بَعِيْثُ زَوَانٍ مُجِيدٍ يَسِّرُ أَوْبَارَ كَرِيْمٍ كُنْزِ بَيْنِ أَصُولِ أَوْسٍ كُنْزِ كَلِمَاتِ أُمَّةٍ طَاهِرِينَ

الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِيْهِدُ لَهُمْ أَقْدِرَ

طاهرین علیہم السلام بر ایشان باد سلام پس بہدایت ایشان یعنی ائمہ اقدس اگرچہ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرِيسِ بَهْدَايَةِ أُمَّةٍ سَيِّدَةٍ كَرِيْمَةٍ كُنْزِ بَيْنِ أَصُولِ أَوْسٍ كُنْزِ كَلِمَاتِ أُمَّةٍ طَاهِرِينَ

وَيَنْوَارُهُمْ أَهْدِيهِ فَوْقَ اللَّهِ تَعَالَى رَابِطٌ

وہ انہیں نورانیات سے و انوار انہیں حاصل کی کتاب میں بیانیہ بیانیہ فوق دہر خدا کے تعلیم کردہ شدہ مطابقت

أَوَّلُهَا وَنَاطِمَةٌ شَوَارِدُهَا

اولیہا و ناطمہ شواریدہا

وَأَيَّدَهُ

وہ اسے تائید کیا

فِي إِقَامَةِ الْأَوْدِ

در دفع ثبات ایک انداز میں ایمان حاصل شدہ و مطالبہ

وَارَاحَةُ الْعَلَةِ

وہ آسائش دہندہ

فَإِنَّهُ أَهْلُ لَدَائِكَ

پس وہ اہل لہذا ہے

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

اگر چاہے اللہ تعالیٰ

کتاب

الاود

الاعوجاج

الاراحه

دفع کرد

وَبِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَمِنْهُ الْهِدَايَةُ إِلَى سَوَاءِ الطَّرِيقِ

وہی خداست توفیق اور اس سے ہے ہدایت بسوی راہ راست
اور ساتھ اللہ کے ہے توفیق اور اس سے ہے ہدایت طرف راہ راست کے

الْأَحْقَرُ مُحَمَّدٌ حَسْبُ الْحَسَنِ

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ الانام مجتہد العصر والزمان جناب

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ خلق مجتہد عصر و زمان جناب

ستطاب آقا میرزا حبیب اللہ رشتے مدظلہ العالی برانوار البصار ہمیں تقریظ

ستطاب آقا میرزا حبیب اللہ رشتے ہمیشہ رکھے اللہ سایہ بلند او کا اور پر کتاب

سرکار میرزا است کہ گذشت کہ این بزرگوار ہم ہمان را اختیار فرمود

انوار البصار کے ہی تقریظ سرکار میرزا ہے کہ گذری یہ بزرگوار ہی ادھی کو اختیار فرما کر

در ذیل ان این عبارت تحریر فرمودہ اند و بھر شریف مزین فرمودہ اند

ذیل میں اس کے یہ عبارت تحریر فرمائے ہیں اور ہر شریف ہی اپنی مزین فرمایا ہیں

الْأَقْلُ الْأَوَّاهُ حَبِيبُ اللَّهِ جِلَّالٌ

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ الفقہاء والمجتہدین سرعین

جناب فاضل شریائی دام ظلہ العالی برانوار البصار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ يُنْطَقُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ أَنْ يُشْرَعَ

این انوار البصار کتابیست کہ نطق میکند بحق و حق سزاوار ترست اینکہ تر با حق

یہ انوار البصار ایسے کتاب ہے کہ گویا ہے ساتھ راستہ کے اور راستہ لائق ہی اس امر کی کہ پیر

لَا زَالَ مُؤَلِّفُهُ مُوَفَّقًا لِلصَّوَابِ مُؤَيَّدًا

ہمیشہ موفق باد مصنف این کتاب از برای صواب و ہمیشہ یاری کردہ

ہمیشہ ہوئے مصنف و سکا توفیق دیا گیا و اسطی صواب کی او ہمیشہ قوت دیا گیا ہو سکا

بِفَضْلِ الْخِطَابِ حَرَمِ الْأَحْقَرِ الْحَاجِبِ

بفضل خطاب یعنی جدا کردن حق از باطل جاے دستخط

فضل خطاب کے یعنی جدا کر نہیں حق کے باطل سے

مُحَمَّدُ الْبُخَّافِ الشَّارِبِيَانِي

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ العلماء العظام و زبدۃ الفقہاء و

المجتہدین الکرام جناب ستطاب حجة الاسلام آقا میرزا ابوالقاسم طہا حبیب

مظلمہ العالی برافوار الابصار پہلوی تقریظ سرکار میرزا و تصدیق بر تقریظ
آن بزرگوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعَمِّ مَا سَجَلَهُ السَّيِّدُ السَّنْدُ الْعَلَامَةُ وَالْحُ

خوب و صحیح است آنچه نوشتہ است اور آقا ہی بلند مرتبہ بسیار دانا و عالم بزرگ
خوبست و وہ جملہ لکھا ہے سید سند علامتہ اور حبر

الْمُعْتَمَدُ الْفَتَاهَامَةُ غَوَّثُ الْأَسْلَامِ وَغِيَاثُ

اعتماد کردہ شدہ بسیار باہتمم معین اسلام پناہ

الْأَنَامُ الْمَوْلَى الْمُؤْتَمَنُ حَضْرَةُ الْحَاجُّ مِيرزا

خلق صاحب اختیار بالانت حضرت حاج میرزا

انام آقای امین جناب حاج میرزا

مُحَمَّدٌ حَسَنُ الْعَلَامَةِ الشَّيْرَازِي مُتَّعَ اللَّهُ

محمد حسن علامہ شیرازی خیرہ خداوند

محمد حسن علامہ شیرازی نفع دیوی اللہ

الْمُسْلِمِينَ بِفَيْضٍ وَجُودٍ بِمَنْتِهِ وَجُودٍ

مسلمین را بفیض وجود این علامہ بمن وجود خود یعنی خوب صحیح نوشتہ

مسلمین کو ادنی فیض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

فِي هَامِشٍ الْكِتَابِ الْمُسْتَطَابِ لِذَلِكَ الْجَبَلِ

این بزرگوار آئندہ نوشتہ است در حاشیہ این کتاب ستطاب نوار الابصار کہ تصنیف ابن جناب

حاشیہ میں اس کتاب کے جو تصنیف ہے انجالی یعنی مصنف اس کتاب

الْأَفْضَلُ الْحَرُوسِ عَنِ الْأَوْصَافِ

یعنی مصنفان کتاب کہ صاحب فضل است بر غیر خود کہ محتاج بہت در معرفت اور

جو افضل اور متغنی ہیں اوصاف سے وہ کیا ہے جس کو لکھا ہے جناب

تَقْرِيطًا صَدَرَمِنْ أَهْلِهِ وَصَادَفَ

این تقریط سرکار میرزا تقریطی است کہ صادر شدہ است از اہل خود و مقارن سہ

ممدوح نے ایسے تقریط ہے کہ صادر ہوئی ہے اوسکے اہل سے اور بنی

مَحَلَّةً فِي ذَلِكَ الْبَابِ وَتَمْدِيحٌ مَقْرُونٌ

محل خود اور این باب یعنی آئندہ در کتاب بیان شدہ است و مدحی است مقرون

بلکہ پائی ہے اس باب میں اور تعریف ہے مقرون

بِالصَّدْقِ وَالصَّوَابِ عَمْرِي عَنْ وَصْمَةٍ

بصدق و صواب خالی است از عیب

برائے و صواب خالی ہے عیب

الشَّكِّ وَالْإِشْتِيَابِ فَطَوَّبِي لَهُمَا وَحَسَنُ

شک و گمان پس عیش طیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی و مصنف کتاب

شک و گمان سے پس عیش طیب حاصل ہوے او کو و تو مفرط و مصنف کہے

مَا بٍ وَلِعُمْرِي إِنَّ الصَّنِيفَ الْعَلَّامَةَ

و عاقبت خبر و تسم بیان نمودم اینکه مصنف کہ علامہ است در علم

اور آخرت کی نیکی اور تسم کہا نام ہو میں اپنی جائی تحقیق کہ مصنف علامہ

وَالْمَوْلُفَ الْفَهَامَةَ لَقَدْ أَحْسَنَ وَاجَادَ

و مؤلف کتاب کہ فہامہ است ہر آئینہ خوب بسیار و طریق

اور مؤلف فہامہ نے ہر آئینہ نہایت خوب بیان کیا ہے

وَنِعَمَ مَا أَفَادَ فِي تَنْقِيجِ الْمَرَاتِبِ وَالْمَقَامِ

نیکت پیوہہ است و خوب افادہ کردہ است در تنقیح مراتب و مقام

اور جوہرست کی ہے اور خوب ہے جو اس صنف کا پڑہ دیا تحقیق مراتب و

وَلِتَوْضِيحِ الْمَطَالِبِ وَالرَّامِ فَيَنْبَغِي لِمَنْ

و توضیح مطالب و راصد پس ہزار و راست از برای

مقام میں اور روشن کرنے مطالب اور مرام میں پس چاہے اوس

يَسْلُكُ مَسْلَكَ الرَّشَادِ وَيَنْتَهِجَ مَسْجِدَ

کہہ برود بر راہ رشد و جو کہی کند بر راہ

تحقیق کہ جو چیلے راہ ہدایت پر اور قدم کہے راستہ

السَّادِدُ أَنْ يَتْلُوَهُ بِالْقَبُولِ وَالْإِيتَابِ

صلح اینکه اخذ کند این کتاب را بقبول و متابعت راستے پر یہ امر کہ لیوے اس کتاب کو ساتھ قبول اور متابعت اور

وَالْإِيتَابِ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَشْكُرَ

والتعبا و سوال میکنم از خداوند که جزای نیکت دید سعی اورا
پذیردی کے سوال کرتے ہیں ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اس سعی کے عیون

سَعْيِهِ وَسَكَدَ فِي كُلِّ الْعَوِيصَاتِ

و با صواب کند در حل مطالب مشککہ
اوسے جزای نیکت دیوی اور با صواب رکھے کہوںے میں مشکلات کے

رَأْيُهُ فَإِنَّهُ لَطِيفٌ رَوِّفٌ وَعَلَى عِبَادِهِ

رای اور ایسے پدرستیکہ خداوند لطیف و رؤف است و بر بندگان خود
رای اوس کے پس بحقیقت کہ وہ ہی خدا کرم کرنیوالا اور رؤف ہے اور

مِنْ فَضْلِهِ عَمَّ طَوْفٌ فَطَوْفٌ لِلْمَوْلَفِ

از فضل نمودش مہربان است پس عیش کو ارا حاصل باد از رای مولف کتاب
اپنے بند و ان پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس عیش طیب حاصل ہووے واسطی

وَمَا الْفَحْرَةُ خَلْفَ الْأِمَامِ الْمَحْمُودِ

و از خیرتہ تالیف او نوشتہ است این تقریظ را ولد امام جہاد کسندہ و فرزند
مولف اس کتاب کے اور واسطی اوس کے جو اوسنے تالیف کیا ہے لکھا ہے اس تقریظ کو

وَسَلِيلُ الْعَلَامَةِ الرَّاهِدِ خَلْفَ آيَةِ اللَّهِ

علامہ علامہ زاہد خلف آیت اللہ
ولد امام جہاد کرنیوالے نے اور فرزند علامہ زاہد نے خلف آیت اللہ معروف

الدَّعْوَةُ بِجَرِّ الْعُلُومِ الطَّبَائِيَّ إِلَى بَوَائِقِهَا

خوانده شده به بحر العلوم طباطبائی ابو القاسم

معروف به بحر العدم طباطبائی ابو القاسم

الحَسَنَةُ الْحُسَيْنَةُ الطَّبَائِيَّةُ

حسن الحسین طباطبائی

حسن حسینی طباطبائی

بسمه تعالی چون مصنف کتاب انوار الابصار رساله نوشتند در جواب
مسائلی که سید شاخ حسین عظیم الادی سؤال کرده بود آن مسائل را
از جناب ایشان و آن رساله منسی شده بود بر رساله شاریس
بعضی از مؤمنین آن رساله را نیز بنظر علمای اعلام رسانیدند پس
این بزرگواران تقریظ و تمذیج بر آن رساله مرقوم فرمودند و
بهمر شریف مزین فرمودند پس مناسب شد که آن تقریظ
و تمذیج در معرض تحریر درآید

صورت تقریظ و تمذیج سرکار شریعت مدار مجتهد العصر
حجة الاسلام جناب مشطاب میرزا ابو القاسم طباطبائی
مد ظله العالی بر رساله شاریس

لِيُمِ اللَّهُ جَاعِلَ الْعُلَمَاءِ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ

بنام خداوندی که قرار دهنده است علمای وارثان انبیاء
ساتبه نام اوس خدا که جو گیرینو الاسبغ عالمونکو وارث انبیاء

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُفْضِلِ مَدَادَهُمْ عَلَى دِمَائِ الشُّمْلَةِ

حمد ربی خدا کیلئے غضب دہندہ است بیجا اودات ایشان بر خون ہای شہداء
اور تدبیر و اسطی ایسے خدا کے جو فضیلت دینی والا ہے سیاہی علی کولیہ بر خون شہداء

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الرُّسُلِ

و رحمت و ورود بر اشرف پیغمبران
اور صلوٰۃ و سلام نازل ہوئے اشرف پیغمبروں کے

وَسَيِّدِ الْأَصْفِيَاءِ مُحَمَّدٍ الْبَعُوثِ إِلَى كَافَةِ

دستید برگزیدہ شدہ کان محمد کہ بر انجختہ شدہ است لبوی ہمہ
اور سید برگزیدہ و نیک محمد پر جو بدایت کرینگے لے پہنچ گئے طرف کل

أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَعَلَى إِلَهِ الْغَرَامِيَّةِ

اہل زمین و آسمان و بر ال او کہ سفید رویان
الہ زمین و اہل آسمان کے اور اہل آل پر جو سفید رو اور بارگاہ

الْأَتَقِيَاءِ الَّذِينَ صَبَرُوا فِي الْمَشَاقِّ وَ

د صاحبان بر گشت و پرہیز کاریند کہ صبر کردند در موارد مشقت
اور پرہیز کار بہن جہنوں نے صبر کیا مشقون میں اور اونہایا

مَحْمَلُوا أَوْجُوهَ الْأَذَى مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ

و سخت شدند اقسام اذیت مارا از اہل سریش و حسد
طرح طرح کے اذیتوں کو صاحبان بغاوت و حسد

وَالشَّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ

و شقاق و نفاق و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان
و عداوت و نفاق سے اور لعنت خدا کے ہوی اوکمی دشمنوں پر

الْمُطْرُودِينَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الْخَلَاقِ وَبَعْدُ

کہ رندہ شدہ اند از رحمت خداوند خلاق و بعد

جو دور کے ہوا ہیں رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فَعِزَّ حَقِّي عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَمَنْ

پس حق نے نمازد بر ہر نزدیک و دور کسی کو دارد کوشش را

حمد و ثقت کے پس پوشیدہ نہ ہے ہر نزدیک و دور اور اوس

الْقَلْبِ السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنْ جَنَابَ الْعَالَمِ

و حاضر قلب و اہیکہ جناب عالم

محض پر جسے کان لگا کر دل سے ستا یہ امر کہ تحقیق کہ جناب عالم

الْعَامِلِ وَالْفَقِيهِ الْكَامِلِ وَالْمُجْتَهِدِ الْبَلَّ

عامل فقیہ کامل و مجتہد کثیر الخیر

عامل اور فقیہ کامل اور مجتہد نیکو کار

الْمُهَذَّبِ الْبَازِلِ ذِي الْفَضْلِ الْجَلِيِّ

مظہر الاخلاق بزل کسندہ صاحب فضل ظاہر

بالمہذب سخن روشن فضل

حَضَرَتِ الْمُؤَلَوِيِّ الْجَاحِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

الْخُرَّاسَانِي دَامَ عِلَاؤُهُ وَزَيْدُ بَيْنِ الْأَعْلَامِ

خراسانی دایم باد بلندے او و زیا د باد در میان علمائے

خراسانی ہمیشہ ہوے بلند می اوئی اور زیادہ ہوئی علمای

سَنَاءُ مِمَّنْ لَا تَحْتَمِي مَرَاتِبُهُ السَّامِيَةَ وَمَقَامَاتُهُ

ارتقاء مرتبہ او از کسائی است کہ مخفی نیست مراتب برتفعہ او و مقامات
ارتقاء او کا اولو کون میں سے ہیں کہ جنکی نہیں جیسے ہیں مراتب بلند اور مقامات

الْعَالِيَةِ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْقَضَاءِ

عالیہ او در علم و عمل و اجتہاد و قضا
عالی علم اور عمل اور اجتہاد اور قضا

وَالْوَرَعِ وَالسَّدَادِ عَلَى أَحْلَى الْمُصْصِفِينَ

و ورع و صواب در قول و فعل پر بخیر ترین
اور تقویٰ اور راستی قول اور عمل پر کسی شخص پر منصفین سے

مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالرِّشَادِ وَآيَمُ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ

اہل علم و صلوح و قسم بخدای تعالیٰ انکہ
علم و راستی والوں سے اور قسم ہے اللہ تعالیٰ کی

جَلَالَةُ قَدَرِهِ أَجْلَى مِنْ أَنْ تَبَيَّنَ وَتُظْهِرَ

جلالتہ قدر او ظاہر تر است از انکہ بیان شود و ظاہر گردد
حقیقت کہ او کی جلالتہ قدر روشن تر زیادہ ہے اس باب سے کہ بیان و ظاہر

وَبِالْإِشَارَةِ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ تُشْرَحَ وَتُذَكَّرَ

و بجائزہ شان او ظاہر تر است از انکہ شرح شود و ذکر گردد
کیا دے اور بزرگے شان او کی زیادہ کہنے سے ہے اس امر سے کہ شرح و ذکر

كَيْفَ وَجَنَابُهُ دَامَ ظِلُّهُ مِنْ أَسَاطِينِ الْعُلَمَاءِ

چگونہ و حال انکہ جناب او دام ظلہ از اساطین علمائے
کیا وی اور ذکر میں ہے ایسا کہیہ فکر نہ ہو حالہ کہ وہ جناب ہمیشہ او کا سایہ رہا

الْأَعْلَامُ وَاجِلَاءُ الْفُضْلَاءِ الْعِظَامُ وَالْعَجَبُ

اعلامند و از بزرگان فضلاء عظامند و عجب

و اعلام اور بزرگان فضلاء عظام ہیں ہیں اور بڑا

كُلُّ الْعَجَبِ خِفَاءٌ مَرَاتِبُ ذَلِكَ الْعَلَامِ السَّامِ

کل عجب است پوشیدہ کے مراتب این علام بلند

عجب ہے پوشیدہ کے مرتبوں اس علامہ عالی

الْمَقَامُ عَلَى بَعْضِ الْخَوَاصِ وَالْعَوَامِ مَعَ قَوْمِ

مقام بر بعض خواص و عوام با قریب الشان

مقام کے بعض خاص و عام لوگوں پر باوجود نزدیکی

مِنْ حَضْرَتِهِ وَإِلَى الْهِمَمِ فَيُضِ مَصَاحِبَتِهِ

از حضرت او و اوراک ایشان فیض مصاحبتہ اورا

آجناب سے اور اوراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا آنکہ

حَتَّى أَلَامَهُمْ إِلَى اخْتِيَارِ مِثْلِ جَنَابِهِ

تا آنکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمائش مثل جناب او

رجوع ہوئے وہ طرف امتحان لینے ان جناب کے ساتھ جواب

بِاجَابَةِ تِلْكَ الْمَسَائِلِ وَدَفْعِ تِلْكَ التَّوَهُّمَاتِ

بجواب ہائے این مسائل و دفع این توہمات

طلب کرنے ان مسائل امی مسائل نشاریہ کے اور بدلائل دفع کر دان

بِالدَّلَائِلِ وَلَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ لِحَنَابُ الْمَكْرُوهِ

بدلائل و یگان خود قسم اینکہ این جناب کے غیر محتاج است دروغ

توہمات کے اور قسم ہے مجھے اپنی عمر کے تحقیق کہ یہ جناب مستغنی

عَنِ الْاَوْصَافِ مِمَّنْ عَلاَقَةٌ لَهُ وَتَعَالَى شَأْنُهُ

بر معرفت او اوصاف از کسان نیست که عاقلیت قدر او بلند است شأن او
لصفات اون لوگون مین می بین که جنلی قدر عالی می اورشان بلند می

عَنِ التَّعَرُّضِ لِمِثْلِهَا بِطَاقِ الْبَيَانِ فَضْلًا

از این که متعرض شود از برای جواب این سائل به بیان بزبان چه جای
ان جیب سائل که جواب دینے سے زبانے چه جای

عَنِ تَرْقِيمِهَا وَتَرْسِيمِهَا بِذَلِكَ الْعُنْوَانِ

نوشتن آن ایوبه دختر بر آن باین عنوان و شاید عجیب یعنی
لکھنا اور تحریر فرمانا بلین عنوان اور شاید وہ جناب

لَعَلَّه زَيْدٌ فَضْلُهُ اضْطَرَّ بِبَعْضِ الْوُجُوهِ

مصنف زید فضل مضطر شده است بعض از وجوه
ادبکا فضل زیادہ ہوئی مجبور ہوئی ہوں بعض وجوہ سے

إِلَى التَّعَرُّضِ لِلْجَوَابِ كَمَا أَشَارَ إِلَيْهِ فِي

نسبوی متعرض شدن از برای جواب بھی تاکہ اشارہ کردہ ہے نسبوی بن
طرف لکھنے جواب کے جیسا کہ اوہوں نے سکیطوف اشارہ کیا ہے

أَوَّلِ الْكِتَابِ فَكَانَ أَجْرُهُ إِتْسَاءً بِاللَّهِ تَعَالَى

در اول کتاب پیش میباشد اجرا و اتسا الله تعالی
اول کتاب میں اسی سائل کی تشریح میں پس ہوئے اجرا و کما اتسا الله تعالی

عَلَى اللَّهِ الْوَقَّابِ وَكَيْفَ كَانَ فَكُلُّ مَا لَتَبَهُ

بر خدا سے و باب و کیف کان پس ایچہ نوشتہ است از
الله و باب پر اور حسب طرح ہو ہو پس وہ سب جگو لکھا ہے اوس کتاب میں

فِيهِ ذَلِكَ الْمَوْفِقُ لِلثَّوَابِ فَهُوَ مَقْرُونٌ

مصنف دیرین رسالہ شاریہ از جوابہا ان صنف کہ توفیق دادہ شدہ است

ای مسائل ثاریہ میں اوس صواب کی توفیق دی گئی ہے پس وہ ہے

بِالصَّيْحَةِ وَالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ فَطَوْبَى

از برای ثواب پس ان جواب ہا مقرون است بصحت و صدق و صواب پس

مقرون بصحت و راستی و صواب پس علیہ

لَهُ وَحَسَنُ مَا يَ وَلِمَنْ صَدَّقَهُ وَتَبِعَهُ

عیش طیب باد از برای او و سب کوئی مرجع و از برای کسی کہ

طیب ہوئی واسطے اوس مصنف کے اور شکے آخر تکے اور واسطے اوس

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَطْيَابِ بِمَجْدٍ وَاللَّهُ الْخَبِيرُ

لقدیق کند اور متابعت کند اور از مؤمنین طیب بحق محمد و آل محمد اخیار

سخن کے جو اوس حسن ب کے لقدیق اور پیروی کرے بالیق ترین

الْأَنْجَابِ حُرَّرَ بِأَمْلَاءٍ مِنَ الْخَاطِئِ خَلْفِ

و بحسب بایند نوشتہ شدہ است باطلاء از خاطی خلف

مؤمنین سے بحق محمد و آلہ الاخیار الانجاب لکھا گیا یہہ مذکور ساتھ املا

الْجَاهِدِ وَسَلِيلِ الْعَلَامَةِ الزَّاهِدِ حَسْبِ

جہاد کنندہ و ولد علامہ زاهد صاحب

خاطی خلف جہاد گیر بنوالے اور ولد علامہ زاهد صاحب کتاب

الرَّيَاضِ وَخَلْفَ آيَةِ اللَّهِ بِحَرْ الْعُلُومِ الطَّيِّبِ

کتابت ریاض یعنی شرح کبیر و لد آیتہ اللہ اقا سید محمد بحر العلوم طیب

ریاض یعنی شرح کبیر اور بنیے آیتہ اللہ بحر العلوم طبا طائے

طَبَائِي أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ الْحُسَيْنِيُّ الطَّاطَا

ابو القاسم حسنی حسینی طباطبا

صورت تقریظ سرکار فضل العلماء والمجتهدین حجة الانام جناب

شرعیت مدار فاضل شرایبانی مدظلہ العالی برسرالہ نثار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا الْجُمُوعُ اللَّطِيفُ وَالْمَوْلُفُ الْمُنِيفُ

ابن مجموع لطیف یعنی غامض غیر سہل الفہم وجمع شدہ مرئع
یہہ مجموع لطیف اور مؤلف بلند قدر مشہور ہے

مُشْتَمِلٌ عَلَى التَّحْقِيقَاتِ فَائِقَةٍ وَتَدْقِيقَاتٍ

بلند مثل است بر تحقیقات فائزہ بر ہر تحقیق و تدقیقات

ایہ تحقیقات فائزہ اور تدقیقات عمدگی سے لکھی ہیں

رَاسِخَةٌ وَنَكَاتٌ حَقِيقَةٌ وَلَطَائِفٌ بَهِيَّةٌ

خالص اور یاد و نکات حقیقہ بر غیر صاحب استعداد و لطافت کہ سن

اور نکتوں باریک اور لطائف روشن اور فضیلتوں ظاہر پر کہ کلام

وَفَضَائِلُ جَلِيَّةٌ مِمَّا يُشْهِدُ لِمَوْلَانِهِ لَعَلَّ

او عجیب اور زندہ است و فضائل ظاہر و ہدیہ از انجی شہادت میدہند

وہیے ہیں اپنے مولف کے علمی رتبہ اور زیادتی فضیلت

الرَّوْتَبَةُ وَوُفُورُ الْفَضْلَةِ وَأَنَّهُ مِنَ الْأَوَّلَى

وَالْبَالِغِينَ لِمَنِ الْإِجْتِهَادُ إِلَى أَقْصَى مَا

و از کسی که رسیده است از مقام اجتهاد بسوی اقصی چیز از
اور پیچیدگی و زمین سے زمین اجتهاد کے اوس انتہائی درجہ پر جو مقصود

يُرَادُ وَلَعَمْرِي إِنَّهُ قَدْ أَجَادَ فِيمَا أَقْلُهُ

مقام اجتهاد کہ ارادہ می شود و ہر آئینہ قسم بچان خود کہ این مؤلف خوب
ہوتا ہے اور قسم ہے مجھے اپنے عمر کے تحقیق کہ اجناس نے

وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

بیان کردہ است در اینجا بیان کردہ است جو این ذکر شد فضل خداوند است
حقیقت بین اوس امرین جو او نہیں دے بیان کیا ہے اور یہ خدا

حُرَّةُ الْإِحْقَرِ الْجَانِي حَمَلُ الْبُخْفَةِ الشَّرَابِيَةِ

کہ میدہد اور ہر کس بخواد نوشتہ این متنبح و تقریظ را
فضل ہے ویتا ہے خدا جس کو جانتا ہے لکھا ہے اس کو

نَمَتِ أَيْنَ تَقَرُّظَاتٍ دَر حَاشِيَةِ

دو کتاب بخط و مہر این بزرگواران

در نزدیکی مصنف موجود است ہر کس بخواد بزیارت آن شرف

تاریخ دوازدهم شہر ربیع الاول ۱۲۸۰

